پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۶ اسد ۱۳۷۶ ـ اگست ۱۹۹۷

آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی

ملا رفیع الله مؤذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن‌های کوچگیت نمی‌توانی بترسانی !

صفحه ۴

چساله‌های داکتر محمد اکرم عثمان برای صلح

صفحه ۵

آیا گلبدین مہر شوی دی؟

۱۶ مخ



نفرین و مرگ بر جهادی و طالبی،
زنده باد آزادی و دموکراسی!

طالبان که چندی قبل سوار بر سرپنجه‌ی باداران خارجی شان تا مزار پیشروی نمودند و سرمست پنداشتند که دیگر حاکمین عام و تام کشور اند، اینک با شکست های پیهم از سوی برادران رهزن جهادی شان دچار سرگیجه شده و حتی باداران را هم که دیروز «دولت» آنان را به رسمیت شناختند، دست و پاچه ساخته اند.

در مقابل، جهادیها که تا دیروز سوراخ می‌پالیدند به برکت وابستگی به ایران، ازبکستان و... و دریافت کمک‌های عظیم تا حوالی کابل پیش آمده و لبخند خوشی بر لبان ولینعمتان خود جاری ساختند.

آنچه درین میان بخوبی قابل درک است تلاش پدران گروههاست که هرکدام می‌کوشد چاکرانش را ترغیب نماید تا با نمایش قدرت موقعیت برتری را برای چانه زدن های بعدی کسب کند.

ایران و پاکستان بر اساس تضاد حاد بین هم هرکدام تقلا دارد تا دار و دسته مزدورش را بر سر قدرت نگهداشته و کشور ما را شدیدتر از هر زمانی به صحنه سگ‌جنگی دست پرورده های شان که با فراغ خاطر و خیانت پیشگی به ساز شان می‌رقصند، مبدل سازد.

پاکستان که به کمک امریکا به سرمایه‌گذاری روی طالبان و تجهیز و تسلیح آنان دلخوش بود و خواست با استفاده از نفرت عمیق مردم ما برضد جهادیان خاین، گروه قرون وسطایی و جهالت پیشه‌ی جدید را بر گرده مردم ما سوار سازد، تصور می‌کرد مردم ما که از جنایتکاران جهادی تا ابد بیزار اند، طالبان را «فرشته‌های نجات» می‌پندارند. ولی بوی دست‌نشاندگان تازه نفس با اعمال فاشیستی شان زودتر از آن بالا شد که پیشبینی می‌گردید. چنانکه بارها گفته‌ایم یکی از خیانت‌های اصلی طالبان اینست که عده‌ای از مردم به حسرت ایام خونبار جهادی نشستند. پاکستان هم پی برد که طالبان دم‌بریده‌تر از مرحوم حزب گلبدین و سایر جلادان جهادی اند و نمی‌توان تا به آخر روی آنان حساب کرد.

ایران اگر تا دیروز بر سر مزدبگیران مذهبیش چون خلیلی و اکبری دست نوازش کشیده و زنجیر شانرا در اختیار داشت، به برکت انکشافات اخیر، گلبدین، ربانی و مسعود را هم که عجالتاً برای پاکستان و امریکا حیثیت کاغذ تشناب را یافته‌اند، زیر بال گرفته است.

پوقانه دوستم که با اکت و تبختر فراوان خود را «رهبر موثر جهادی» تصور می‌کرد و تعدادی روشنفکر خاین هم برایش رجزخوانی کرده و نشریه‌های رنگارنگ بیرون می‌دادند، در یک چشم برهم زدن ترکید و ناگزیر در آغوش پدران ترکیش فرو رفت. در واقع استحکام و سرنوشت هیچکدام از سر جهادیهای جنایتکار بهتر از او نیست.



پیشروی های فوری و موقتی این باندهای وحشی بر مناطق تحت تسلط همدیگر تمامی دال بر آنست که چون اینان نه بر توده‌ها بلکه بمثابه غلامان حلقه بگوش بر امکانات وسیع مالی و نظامی مالکان خارجی خود تکیه دارند، هیچگاهی نمی‌توانند از قدرت پایدار و نسبتاً درازمدت برخوردار گردند. با قطع کمک های پدران هست که عمر اینان نیز سر آمده و بوسیله خنجر قهر مردم تارومار شدنی اند.

تمام زد و بند های «بین‌الجهادی» و «بین‌الطالبی» حاکی از آنست که هیچکدام از پدران موفق نشده‌اند تا موالید کثیف شانرا به حدی برسانند که بطور کامل بر دیگری تفوق یابند.

سگ جنگی‌های متداوم فعلی بازهم به عبث و بیهوده بودن تلاشهای سازمان ملل متحد صحه می‌گذارد که کارش فقط در سطح فرستادن نماینده خاص و صدور اعلامیه و قطعنامه خلاصه می‌شود و راه حل قضیه کشور را در اتحاد بین این ستم‌پیشگان بنیادگرا می‌داند.

قدر مسلم اینست که دست به دست شدن کابل تعیین کننده نبوده و سگ‌جنگی کماکان ادامه خواهد یافت. ولو هم یکی از طرفها بطور کامل قدرت را بدست گیرد، مردم ما به هیچوجه زیر سلطه فاشیستهای درنده آرام نخواهند نشست. پس از خاموش شدن نزاع فامیلی بین بنیادگرایان، مرحله مبارزه‌ی پرخشم و کین مردم علیه این جانیان فرا خواهد رسید.

مردم ما یک اسارت را بر اسارت دیگر ترجیح نخواهند داد و

بقیه در صفحه (۹۲)

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۶ اسد ۱۳۷۶ ـ اگست ۱۹۹۷

درین شماره:

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۶ اسد ۱۳۷۶ ـ اگست ۱۹۹۷

آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی

ملا رفیع الله مؤذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن‌های کوچگیت نمی توانی بترسانی!

چساله‌های داکتر محمد اکرم عثمان برای صلح

آیـا گلبـدین مـړ شـوی دی؟



کارتون روی جلد قبل از تغییر اخیر چهره‌ها در رژیم ایران تهیه شده بود.

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

حساب بانکی برای روپیه پاکستانی:

MRS A. ZAFAR
A/C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

پست برقی (E-mail):

rawa@geocities.com
rawa@iname.com

صفحه ما به روی شبکه جهانی اینترنت:

http://www.geocities.com/wellesley/3340

ملا رفیع مؤذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن های کوچکیت نمی‌توانی بترسانی!

اخیراً مطلع شدیم که ملا رفیع‌الله مؤذن گویا به مقام دیگری منصوب شده و جایش را دژخیمی دیگر اشغال کرده است. این جابجایی چهره در اصل قضیه تغییری نمی‌دهد زیرا خطاب ما به افراد نه بلکه به کل رژیم طالبان می‌باشد.

ملا رفیع‌الله مؤذن رئیس پلیس مذهبی طالبان پس از اشغال کابل، به نخستین سازمانی که دندانهای خود را نشان داد، «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بود که تکمله فکر و عمل ضد انسانی طالبان در مورد زنان بشمار می‌رفت. راستی پس از اعمال آنهم سبعیت مقابل زنان افغانستان چگونه ممکن بود در برابر یگانه سازمان آشتی‌ناپذیر و پیشتاز ضد بنیادگرای زنان سکوت کنند؟ این قبل از همه ثابت می‌سازد که صرفاً مبارزه‌ای پیگیر، قاطع و ضد سازشکاری اثر بخش بوده و دم دشمن را می‌تواند زیر پا کند ونه نصیحت وندبه یا قسم و قرآن دادن یا چادر خودرا زیر پای آن دژخیمان انداختن.

لیکن رفیع‌الله خان مؤذن که شرم ندارد، در جهنم افغانستان که قحطی و بی‌سرپناهی و بی‌دوایی و فقر بیسابقه و ناامنی بر توده‌های ماتمدار بیداد می‌کند، قیچی و سوته در دست، ریش و بروت اندازه می‌گیرد، مردم را به زور و در هر حالتی به مسجد می‌برد و زنان هزار بار متدین تر از خودش را به شلاق می‌بندد، در حمله‌اش به «راوا» هیچ چیز نوی نسبت به برادران جنایت پیشه‌ی جهادیش به زبان نیاورده‌که در خور جدی گرفتن و رد مفصل و تحلیلی باشد. فقط به او و دسته‌اش باید گفت:

ملارفیع‌الله خان، ما را از صدور احکام و نام «امر بالمعروف و نهی عن‌المنکر» یعنی خاد مذهبیت نترسان. ما دوزخ تجاوزکاران روسی و سگان بومیش، تروریزم برادر و معلم خاین و منحرف تان گلبدین و فاجعه آفرینی در کابل و سایر شهرها توسط برادران جانور صفتِ جهادی تان را که ظاهراً شما نیز براساس دعواهای خانوادگی قصد ذبح تمامی «قیادیان» آنان را دارید، تجربه کرده‌ایم.

خیلی پیش از شما، برادران جهادی متجاوز به خواهر و مادر تان ما را محکوم به مرگ دانسته و در ابتذال نامه‌های «فتح»، «هفته‌نامه کابل»، «میثاق خون»، «شهادت»، «اتحاد اسلامی»، «پیغام»، «پیام زن مسلمان»، «دریغ»، «انیس»، «دانشجویان مسلمان» و... هر چه در چنته‌ی فحاشیهای رذیلانه‌ی خود داشتند نثار ما کرده بودند.

شما طالبان پرعقده هم خیلی پیش از این، از زمانی که بهترین شیوه اظهار «غیرت» تان را در محروم ساختن مطلق و وحشیانه زنان ما از مکتب و دفتر و بازار و داکتر و حتی حمام دیدید و زنان بی‌پناه و نجیب ما را در ملاء عام شلاق کاری نمودید در واقع برای ما ضد انسانی‌ترین حکم مرگ را صادر کرده بودید و ما بنوبه خود از همان ابتداء با سوزشی تا مغز استخوان حس کردیم که در افغانستان ما جای محشر سیاه کرگسان جهادی را تفتیش عقاید مخوف، قرون وسطایی، بی‌لجام و ماورای ارتجاعی طالبانِ مملو از هزار و یک عقده حقارت و خود کم‌بینی خواهد گرفت و بناءً از همان ابتداء دچار کوچکترین توهم نشده، شما را از هر جهت برادران سکه‌ی جانیان جهادی خوانده و وظیفه‌ی افشای کامل و مبارزه‌ای پیگیر علیه تان را در برابر خود نهادیم.

ما را نمی‌توانید بترسانید زیرا ما نه آن شاعر کنیزک خادی ـ جهادی شده‌ایم، نه آن «فرهیخته»ی گریخته و «شورشگر کوهستان سوخته»، نه آن «استاد» لچک «منور» شده که با دیدن «امیرالمؤنین»ت با فرومایگی عریانتری به دفاع از شما می‌پردازد، و نه مثل آن دیگر روشنفکران و «فرهنگیان» تسلیم‌طلبی هستیم که بعداز خاتمه نوکری به پرچم و خلق خودرا به جنایت‌پیشگان جهادی فروختند و اکنون هم با بیشرافتی خاصی برای خدمت به شما پوزک می‌زنند. ما به خون رهبر فرزانه و قهرمان خود مینا و خون سایر همرزمان شهید خود سوگند خورده‌ایم که بیهراس از هر گونه محنت و شکنجه و مرگ، با تکیه بر مردم راه پر افتخاری راکه آگاهانه برگزیده‌ایم استوار و بی‌تزلزل تا به آخر ادامه دهیم. شما آقای ملا رفیع‌الله مؤذن و«برادران»، ولو ازاین بیشتر زیردالر و توپ وتانک گور شوید هرگز قادرنخواهید بودچرخ به پیش رونده‌ی تاریخ‌را بسوی‌شکستن‌کامل زنجیر ها متوقف سازید. همانطوری‌که ستاره‌ی اقبال‌بنیادگرایان خاین‌جهادی در ظرف کمتر از چهارسالِ هر چند به بهای جاری ساختن دریاهایی از خون و اشک، افول کرد، ماشین‌دیکتاتوری فاشیستی‌مذهبی و ملی وزورگویی وتحقیرو توهین شما ـ ولو آن را ریاکارانه‌تر و عوامفریبانه‌تر از پیش در هفت لای اسلام و شریعت بپیچانید ـ نیز بزودی در اثر قیام سرتاسری ملت شکست خورده اما تسلیم نشده‌ی ما، خرد و متلاشی خواهد شد. ملت ما شما راشیرکام نخواهد گذاشت. پس آنی که باید از فردا بخود بلرزد شمایید نه ما، بچه ترسانکهایت را در جیبت بگذار ملارفیع‌الله خان مؤذن! ▫

چسناله‌های داکتر محمد اکرم عثمان برای صلح

«ملنگ» یا پلنگ؟

داکتر محمد اکرم عثمان برای اکثر روشنفکران افغانستان چهره‌ای از قدیم آشناست. در دوران استبداد سردار داوود، حنجره و قلمش را به رژیم پلیسی او سپرده بود و در دوران تجاوز روسها نه‌تنها از نظر کی‌جی‌بی و مزدوران پرچمی و خلقیش نیفتاد بلکه همانند بسیاری از نویسندگان و شاعران دیگر بجای پیوستن به مبارزه آزادیخواهانه، آرمیدن در بغل اشغالگران و سگان وطنیش را ترجیح داد.

ولی او هم نظیر داکتر ظاهرطنین، اسحق نگارگر، رازق رویین، بیرنگ‌کهدامنی، رهنورد زریاب و... که ادعای «غیر حزبی» بودن می‌کردند، از آنانی نیست که پس از حمل‌کردن آنهمه زنجیرهای سنگین و ننگین خدمت به رژیم‌های مستبد و روسها و میهنفروشان تکان خورده، و یا با آغاز محشر سیاه جنایتکاران بنیادگرا در کابل و سایر ولایات وجدانش اندکی لرزیده، به پوزش خواهی از مردم برخیزد یا لااقل سکوت اختیار نماید. او همانند اسداله حبیب، ظاهر طنین، واصف‌باختری و غیره امروز طوری حرف می‌زند و قیافه می‌گیرد که گویی طی ۱۴ سال سلطه‌ی تجاوزکاران روسی و سگهای پرچمی و خلقی، مطلقاً به دور از و در نقطه مقابل آنان بسر برده و هیچ لکه‌ای از سخنگویی دکتاتوری داوود خان و مهره بودن در دستگاه اشغالگران و میهنفروشان در آستینش وجود ندارد و مردم به او و امثالش باید بمثابه صرفاً «فرهنگیان»‌ی ملنگ صفت نگرد که در دار دنیا جز چرس و بنگ به چیزی میل نداشته و مخصوصاً از دنیای سیاست بیزار بوده‌اند!

«پیام زن» تا حال ماسک برخی از این ملنگ‌های چرکین اما دروغین را دریده و در این شماره می‌بینیم که داکتر اکرم عثمان در عهد سیطره‌ی کثیفترین جنایتکاران تاریخ افغانستان چگونه مثل هر پرچمی یا نوکر پرچمی که از تخت و بخت پایین افتاده باشد، در کسوت واعظی و احمق و بی‌خبر از دنیا درآمده و بدون ذره‌ای افشاگری علیه دارودسته‌های خاین جهادی و طالبی، برای صلح دعا می‌کند تا اگر خدا بخواهد در صورت‌آشتی جانیان اسلامی، قلم و حنجره خستگی ناپذیرش را در گرو این یا آن باند فاشیستی مذهبی گذارد.

غداری به «یکی از عادلانه ترین جنگهای تاریخ»

نوشته وی با عنوان «جنگ یا صلح؟ کدام یک؟» در نشریه «آفتاب» شماره ۱۷ به چاپ رسیده است و اینطور آغاز می‌شود:

> هفده سال پیش چنین جنگی در خانه ما هم شروع شد و ملت ما در یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ، حضور و حقوق کاملش را در تاریخ ثابت کرد.

به این می‌گویند وقاحت و رندی به طاقت دو. داکترعثمان فکر می‌کند این مطلبش را هم خواننده به عنوان یک داستان بی‌ارزش او نگریسته و دروغها و خیال پردازیهایش را به هیچ خواهد گرفت؟ نه. مردم طنابی به گردن داکترصاحب انداخته، او را به بلندی‌ای کشانده از وی می‌پرسند:

شما از کی به اینسو پی برده‌اید که جنگ علیه تجاوزکاران روسی و میهنفروشان پرچمی و خلقی «یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ» بوده است؟ آخر هنگامی که در آن جنگ خون صدها هزار فرزند این آب خاک توسط روسها و خاینان پرچمی و خلقی در جبهات یا در پلچرخی به زمین ریخته می‌شد، شما با هم رکابان در اتحادیه نویسندگان، اتحادیه ژورنالیستان، یا رادیوتلویزیون و سایر دستگاههای میهنفروشان و یا در سرزمین «همسایه بزرگ شمالی» و اقمارش شاد و سرمست می‌نوشیدید و می‌خندیدید و بخاطر اثبات نمک حلالی برای روسها و پرچمی‌ها قلم زده و حنجره‌ی تان را می‌آزردید. اگر شما ذره‌ای حرمت این جنگ را می‌داشتید، خفت نوکری روسها و سگان شان و سفرها به کشور اشغالگر را به هیچ قیمتی به جان نمی‌خریدید. شما اگر در آن جنگ بلندگوی میهنفروشان نمی‌بودید، داغ گلوله‌های آن جنگاوران عادل را در نیم تنه‌ی تان نمی‌داشتید.☆

☆ـ قرار معلوم داکتر اکرم عثمان چون در دوران آن «یکی از عادلانه ترین جنگهای تاریخ» طرف تجاوزکاران و دولتهای دست‌نشانده‌ راگرفته بود، هدف گلوله‌های مقاومتگران قرارگرفت که نمرد ولی جهت تداوی جراحات وارده به خرج «دولت خلقی» به هند فرستاده شد.

البته بد نبود اگر داکتر اکرم عثمان و سلسله‌ای از پرچمی ها و خلقی ها و «فرهنگیان» خفیه و خجل آنان، پیش از آنکه اینچنین با چشم‌پارگی شیر غلت زده و ناگهان خود را ضد پرچم و خلقِ مادرزاد وانمود سازند، با صراحت و بدون زبانبازیها و حرامزادگیهای روشنفکرانه، گذشته پرخیانت شان را به باد انتقاد و طرد گرفته و با پوزش از ملت تعهد می کردند که باقی عمر اسفبار و ناکام شان را در مبارزه علیه فاشیزم جهادی و طالبی و بخاطر آزادی و دموکراسی وقف خواهند کرد.

لیکن بدبختانه مشخصه او و شرکاء اینست که اولاً به دوره‌ی خدمتگزاری خالصانه خود به میهنفروشان کوچکترین اشاره‌ای نمی‌کنند و ثانیاً و زشت تر از آن امروز هم با جنایتکاران اخوانی به زبان پرتملق و معامله‌گرانه سخن می‌گویند. گویی اینان را مادر صرفاً برای سازش، خودفروختگی و اجیر شدن توسط هر رژیم خاین ضد مردمی به دنیا آورده است.

عامگویی و وحشت داکتر اکرم عثمان از محکوم کردن باندهای بنیادگرا به انزجارآورترین شکل تبارز می‌یابد. او جنگ جاری را جنگ قدرت بین فاشیستهای اسلامی نه بلکه جنگی بین «ما» یعنی ملت گفته و طبعاً هرگونه توحش و رذالت و بی‌ناموسی مضمر در آنرا ناشی از «پاس ارضای دیو درون مان» می‌داند. او مثل هر نویسنده ارتجاعی و مفلوک وطنی یا خارجی، باندهای سیاه اخوانی را با تمام بی‌شرافتیهای شان مرادف و مساوی ملت قلمداد می‌کند. او به اینطریق می‌کوشد سالهای اشغال و تبهکاریهای اربابان و رفقای پرچمی و خلقیش را نیز خواست و کار ملت ما در مجموع بنامد.

«دیو» در درون کیست؟

این دید ارتجاعی نسبت به ملت و برخورد کاسه‌لیسانه وی نسبت به جانوران اخوانی در سراسر نوشته فراوان خودنمایی می‌کند که به آوردن فقط چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

ولی هنوز فجر فردا و آزادی چنانکه باید ندمیده بود که ما در جنگی بزرگتر شرکت کردیم ـ جنگ بخاطر هوای نفس مان و جنگ به پاس ارضای دیو درون مان! ما در این جنگ آنقدر کشتیم و کشته دادیم که با مرگ و میر عادی شاید در نیم قرن و یا از آن بیشتر ممکن می‌بود، طرفه این که ما در این جنگ بجان هم افتادیم و از قتل قوم و قریب، خواهر و برادر، همشهری و همسایه در به دیوار خویش نیز دریغ نداشتیم،

مردم ما و صدها هزار مهاجر که در کمپهای جهنمی در پاکستان و بخصوص ننگرهار و مزار زیر سایه تفنگ اخوان و گلم جمع، مرگ تدریجی را تجربه می کنند، بخاطر کدام «هوای نفس» و به «پاس ارضا»ی کدام «دیو درون» شان در کدام جنگ شرکت کرده‌اند؟

آیا آنان در کودتای ۷ ثور دست داشتند؟ آیا مردم از روسها خواستند به افغانستان بتازند؟ آیا از تره‌کی تا نجیب خاین را مردم انتخاب کردند؟ آیا فاجعه ۸ ثور را مردم جهت نابودی خود آفریدند؟

خیر آقای داکتر عثمان، این مهاجرین و ملیونها هموطن سوخته‌ی دیگر ما در داخل کشور، یاغی «هوای نفس» و «دیو درون» خود نه بلکه قربانی آن «هوای نفس» و «دیو درون» فاشیستهای دینی‌اند که خصلت و عادت شان روی سیاه‌ترین جنایتکاران تاریخ را هم سفیدکرده است. هیچ نویسنده شرافتمندی به خود اجازه نمی‌دهد مشتی تجاوزکار جهادی را با اکثریت مردم قربانی تجاوز و جنایت آنان خلط نماید.

ژوندون

ارگان نشراتی انجمن نویسندگان افغانستان

هیئت تحریر :

پوهاند جاوید، پوهاند زیار، دکتور اسدالله حبیب، محمدصدیق روهی، اعظم رهنورد زریاب، عبدالله نایبی، محمد صدیق کاوون توفانی، عبدالرحیم اوراز، خداینظر سرمچار و واصف باختری.

کدامیک از افراد فوق آنقدر وجدان دارند که از دوران قلمزنی برای رژیم پوشالی خجالت بکشند؟

شما و شرکای «فرهنگی» تان بدون شک دارای «هوای نفس» و «دیو درون» وجن و پری‌های زیاد دیگری بودید که موجب گردیدند شما را در نوکری به رژیم‌های داوود و اشغال و پوشالی وادارند. اما نباید همه را در آیینه خود دید و در لجنی که با افتخار در آن می‌زیستید پای ملتی را هم بکشانیدکه «در یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ حقوق وحضور کاملش را در تاریخ ثابت کرد» و درهمانحال «حضورکامل» شما و همکاران بمثابه روشنفکرانی تسلیم‌طلب و خاین در حاشیه آن تاریخ ثبت می‌شد.

دیو یاد شده هنوز باید در درون شما کارش را بکند منتها با تغییر اوضاع سمت فعالیتش را از هواداری پرچم و خلق به سوی دم جنباندن

در برابر بنیادگرایان تغییر داده است!

لکه های خون در آستین داکتر اکرم عثمان‌ها

پس از همردیف قرار دادن ملت و گرگانی که به جان ملت افتاده، «کاندید اکادیمسین» به ذکر دو مثال از «بجان هم افتادن» «ما» می‌پردازد که چگونه جنایتکاری جهادی بجای قاتل برادرش، زنش را گیرآورده و او را نه با گلوله بلکه با راکت متلاشی می‌سازد، و چگونه دکانداری سر پسر جوانش را در انفجار راکتی از دست داد.

هرچند زبان او می‌خشکد بگوید که جنایتکار اولی‌از کدام حزب بود و یا آن راکت مرگبار از سوی کدام باند خاین پرتاب شده بود ـ یا شاید هر دو، کار ملت ما و به «پاس ارضای دیو درون» بوده باشد؟ ـ با اینهم باید از وی پرسید آیا از جنایات روسها و عمال پرچمی و خلقی و بخصوص شخص جاسوس و قاتل بزرگ داکتر نجیب و دستگاه مخوف خادش چیزی به یاد ندارد؟ آیا از کشتار دهها هزار بوسیله بم‌های کیمیاوی، پایین انداخته شدن از هلیکوپترها، زنده بگور شدن در پولیگونها و شکنجه و تیرباران کردنها در قتلگاه پلچرخی و یا از آن لیست ۱۳ هزار نفری اعدام شدگان هیچ نشنیده است؟

لکه‌های خون مردم و روشنفکران آزادیخواهی که مرگ را پذیرفتند اما در برابر روسها و سگهای آنان سر فرود نیاوردند، از دامن شما آقای داکتر اکرم خان عثمان و اغلب آن نویسندگان، شاعران و هنرمندان فرومایه‌ای زدوده نشده که طی ۱۴ سال جنگ مقاومت، با عضویت در مؤسسات به اصطلاح فرهنگی و قلمزنی در نشریات پوشالیان و زیارت روسیه واقمار اززندگی لذت می‌بردند.

شاید به همین دلیل است که شما و شرکاء وقتی زمینه یاد آن سالها پیش می‌آید خود را وقیحانه به کوچه حسن چپ می‌زنید و به منظور معامله‌گری، از میهنفروشان جهادی نیز نام نمی‌برید تا آنان نیز پشت شما نگشته و در همان امریکا یا اروپا با فیر راکتی منفجر تان نسازند!

درست است که شما با هر کسی و منجمله تبهکاران بنیادگرا زد و بند می‌توانید اما هستند نیروهایی و از آن میان «پیام زن» که از پاره کردن ماسک‌های گوناگون دست نخواهند گرفت.

بربریت ملت خلاصی ندارد:

ما بر دروازهٔ، تمام باغها، دره‌ها و گلگشتها و گندمزارها قفل گرانی زده‌ایم و پشت حصارها و دیوارهای بلند و بیمناک کمین کرده‌ایم، همین دو سال پیش همسایه ما بی‌خبر درختهایش را تنها گذاشت و از ترس ناپدید شد، من از پشت شیشه شاهد مرگ تدریجی درختها بودم، ما با درختها هم جفا کرده‌ایم، اکنون درختهای هر باغ را چون صلیبهای سنگین، خارایین و تیغدار بدوش می‌کشیم و راهی تپه جلجتا هستیم.

آقای «کاندید اکادیمسین» مزاح نکنید. مگر بهار و آن چیزهای شاعرانه دیگر را که در کابل ندیده بودید در مسکو و دیگر شهرهای شوروی و کشور های اقمار چطور؟ مگر عشق بهارو... در آنجاها و در رکاب دستگیر پنجشیری، عبداله نایبی، سخی کاوون و وطنفروشانی ازین قبیل مزه نمی‌داد؟

به راستی که وقتی انسان از چاله‌ی چاکری اشغالگران و پوشالیان تا فرق به چاه مجامله‌گویی مقابل جلادان بنیادگرا فرو رود، نمی‌تواند جز این بیندیشد و بنویسد. در جواب اینهمه نمک پاشی‌های داکتر عثمان بر زخم های مردم چه می‌توان گفت غیر از آرزوی روزی که او و سایر نویسندگان و شاعرانی که از چتلی خوری پرچم و خلق به سوی آزمایش مردار بنیادگرایان پلید رخ نموده‌اند بخاطر قلمفرسایی های خنثی، دوپهلو، سازشکارانه و بزدلانه در چنگ عدالت بیفتند.

ولی یادتان باشد «کاندید اکادیمسین» که مردم «بر دروازه تمام باغها و...»، «قفل گران» نزده و «با درختها جفا» نکرده‌اند. آنان درگیر مصیبت خانمانسوز و روانسوزی بنام بنیادگرایان اند که تسمه‌ی نوکری بیگانگان را به گردن دارند و روشنفکرانی اشرافی و بی‌ایمان چون شما از ترس آنان سکته می‌کنند و لاجرم در برابر آنان خوشآمد گویان پوزک می‌زنند.

سگ جنگی یا جنگ بین ملت؟

او ضمن یکی دانستن مردم با رهزنان اسلامی و بیان بیگانه شدن سگها و گربه‌ها از انسانها، ندای صلح سر می‌دهد:

سگها و گربه‌های روستاهای ما از بس گوشت آدم

خورده‌اند دیگر به یاد ندارند که باری اهلی بودند و با آدمها می‌زیستند. از این روست که ما به آخرین مرز خصومت و خشونت رسیده‌ایم. آیا باز هم صلح نکنیم؟ شما چه می‌گوئید؟

اگر نویسنده هنوز هم در مقام سخنگوی رژیم دست‌نشانده می‌بود یا بهر حال یکی از طرفهای جنگ را نمایندگی می‌کرد حق داشت خود و جنایتکاران بنیادگرا رابه رسیدن به«آخرین مرزخصومت وخشونت» توجه داده و صلح‌طلبی نماید. اما حالا که چنین نیست باز هم باید آن طناب دور گردنش را محکمتر کشید و پرسید که ای «کاندید اکادمیسن» پوشالی، کی موجب شده که گوشت آدم خوراک حیوانات شود؟ کی به آخرین مرز سبعیت و رذالت و بی‌شرافتی رسیده؟ مردم ما یا آدمکشان جهادی؟

و از آنجایی که مردم عذابدیده‌ی ما را با سگ جنگی جاری هیچ سرو کاری نیست بناءً آرزوی صلح بین فاشیستهای جانور صفت و نه محو آنان از صحنه، جز آرزویی ابلهانه یا توطئه‌گرانه ما نیست که با تحقق آن مردم ما بطور متمرکزتر، یکدست و قانونی تحت سلاخی جسمی و روحی بنیادگرایان بد ذات قرار خواهند گرفت ولی در عینحال داکتر اکرم عثمان‌ها به مقام‌هایی خواهند رسید. او و شرکاء از داکتر روان فرهادی‌ها، مسعود خلیلی‌ها، محمود فارانی‌ها، غفورزی‌ها وجیفه خوارانی از این قماش تا آخر پس نخواهند ماند؟

گویی «کاندید اکادیمسین» قسم خورده که در مقاله‌اش «ثابت» سازدکه‌جنگ فعلی، سگ جنگی بین بنیادگرایان نه بلکه جنگی است از آن ملت و در نتیجه هر چه سرزنش و ملامتی است بر سر ملت بار کند:

می‌پندارم نفس جنگ مهم نیست و جنگهای زیادی در تاریخ مشروع و عادلانه بوده‌اند. آنچه اهمیت دارد این است که ما با این جنگ به جنگ ارزشها رفته‌ایم.

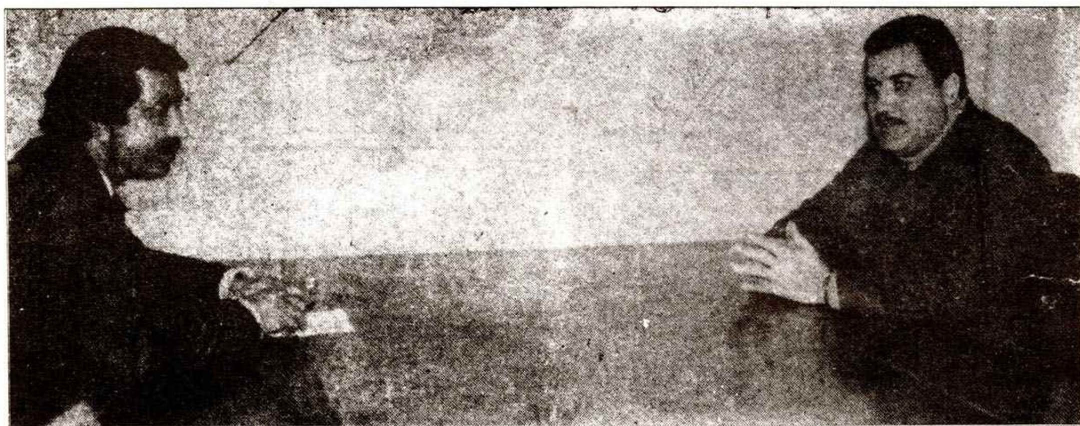
اینجاست که هزار بار حق داریم تکرار کنیم که از کسانی که شیر پرچم و خلق را خورده، در «یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ»، ایستادن در کنار دشمنان ملتش را ترجیح داده و اکنون هم در برابر دژخیمان جهادی خط بینی می‌کشد، توقع هر گونه دم بریدگی و بی‌وجدانی می‌رود.

«کاندید اکادمسین» در دو جمله اول، سگ جنگی بین داره‌های جنایت پیشه را «مشروع و عادلانه» می‌نامد که فقط این ایراد بر آن‌وارد است که «ارزشها» را مراعات نمی‌کند! اما باز هم این بنیادگرایان درنده‌خو نه بلکه «ما» هستیم که به جنگ «ارزشها» رفته‌ایم:

ما هیچگاه زن کش و کودک کش نبودیم. این کار ها دون شأن ما بود. اما حالا هزاران شهید خردسال و معصوم و هزاران سپاه سرپاکباخته و خفته در خون داریم

اگر مراد داکتر صاحب از «ما»، خود و همزنجیران پرچمی و خلقی و خادیش می‌بود، و به این ترتیب به ماهیت تجاوزکار، زن‌کش، کودک‌کش و هزار و یک خاین صفتی دیگر خود و آنان اشاره می‌داشت، این نشانه‌ای از برخورد واقعبینانه به گذشته و روابطش بشمار می‌رفت. اما چنانکه گفتیم از نظر وی همانطوری که سگ جنگی و ددمنشی‌های «جهادی»‌ها منهای بی‌توجهی به برخی «ارزشها»، «مشروع و عادلانه» است و قضیه نه صرفاً قضیه باندهای بنیادگرا بلکه امر «ما» است، نوکری روسها و میهنفروشان پرچمی و خلقی نیز عیب و عار نبوده بلکه نوکری «ما» محسوب می‌شد!

ادامه در شماره آینده



آیا اکرم عثمان، رهنورد زریاب و دیگر سلسله جنبانان مطبوعات و «اتحادیه نویسندگان» پوشالی اینچنین دلبری بسان ظاهر طنین در برابر «رفیق نجیب» را ننگ می‌پنداشتند؟

د غوایی په اتمی د «راوا» لاریون

سږکال بیا د ثور توره اتمه، زمونږ په هیواد باندی د بنسټپالو د منګلو ښخولوورځ د «افغانستان د ښځوانقلابی جمعیت» له خوا دیوه پرتمین‌لاریون په ترڅ کی وغندل شوه.

لاریون دسهارپه یوولسو بجو داسلام‌آباد له پشاورموړ څخه پیل شو چی د «راوا» د غړو او پلویانو سربیره د پاکستانی څو سازمانونو استازو او اسلام‌آباد کی میشته ګڼ شمیر افغانی میرمنو او نجونو هم پکښی ګډون کړی وو. دخبریالانو شمیرهم لکه د هر کال په شان‌ډیر او د پام‌وړ وو.

د تظاهراتو د پیل نه یو ساعت مخکی د «راوا» څو تنه کارکوونکی له لوډسپیکر سره اسلام‌آباد کی د مختلفو افغانانو استوګنځیو په سیمو کی وګرځیدلی او په پښتو او فارسی ژبو یی هغوی ته بلنه ورکړه چی د پیوستون او یووالی څرګندولو په خاطر لاریون کی ونډه واخلی او دهغه ویرتون پرضد چی جهادیانواو طالبانوپه ټول هیواد او په تیره بیا په کابل کی جوړکړی خپل غبرګون نړیوالوته وښئیی تظاهرات د طالبی او جهادی ضد شعارونو ورکولو سره پیل شو. او ورپسی د ګلبدین، خلیلی، ربانی، دوستم او ملاعمر جوړی څیری په دار وخیژول شوی. او یوځل بیا پردوی باندی د مرګ ویلو نعری اوچتی شوی.



د تظاهراتو په ترڅ کی د«راوا» څو غړو په دری، پښتو او اردو ژبو د افغانستان په روانو حالاتو او په افغانستان کی د ښځو حقوقو تر پښو لاندی کولو په اړه خپلی ویناوی وړاندی کړی‌چی دنندارچیانو لخوا ورته ښه راغلاست وویل شو.

د تظاهراتو په پړاو کی اسلام‌آباد کی میشته افغانی ښځی هم د تظاهراتو په لیکو کی‌یو ځای شوی او د شعارونو په ورکولو سره یی خپل یووالی وښوده.

د تظاهراتو په لیکه کی د شعارونو په غیر چی د ښځو او ماشومانو لخوا نیول شوی وو د کابل او د افغانستان د تباهی او ویرانی عکسونه هم د وړوماشومانو په لاسونو کی ښکاره کیدل چی د خبریالانو د پام وړ ګرځیدلی وو.

د تظاهراتو په ترڅ کی د «راوا» د څو تنو غړو لخوا په پښتو، دری او اردو ژبو اعلامیی ولوستل شوی. د «راوا» د مکتب د ماشومانو لخوا د«راوا» خپرونی او اعلامیی په مختلفو ژبو د خلکو په مینځ کی وویشل شوی. د تظاهراتو انعکاس په پاکستانی خپرونو او ورځپانو کی ډیر وو او په ضمن کی د فارسی، پښتو او اردو بی‌بی‌سی سره هم مرکی وشوی. لاریون دوه ساعته وروسته په بریالیتوب سره په کراچی کمپنی کی سرته ورسیده. ▣



گزارش‌هایی از وحشت، شناعت و فضاحت بنیادگرایان

از ولایت فراه

ق. ر.

فراه زیر سایه‌ی فاشیزم

در حمل ۱۳۷۶ افراد «امربالمعروف ونهی‌عن‌المنکر» شروع به جمع‌آوری ویدیو و تلویزیون‌های مردم شهر فراه نمودند.

طالبان این وسایل را برای خویش جمع‌آوری نموده و به شکل عمده به اشخاصی که بطور قاچاق این وسایل را به ایران انتقال میدهند، به فروش می‌رسانند. ظاهراً طالبان در بدل اخذ تلویزیون و ویدیو، سندی به مردم می‌دهند به نام اینکه به ریاست «امربالمعروف» تحویل داده شده است، مردم به خرد کردن این وسایل خوش هستند تا تحویل دادن آنها به طالبان.

هرگاه طالبان گزارشی دریافت دارند که در فلان خانه تلویزیون و یا ویدیو وجود دارد و صاحب خانه منکر شود که ندارد و یا واقعاً نداشته باشد، وی را تا سرحد مرگ لت و کوب می‌نمایند که از جمله دو نفر باشنده شهر فراه به نام‌های میرویس پسر شکورخان و فضل‌احمد پسر مستری گل محمد را به اندازه‌ای می‌زنند که هر دو جهت تداوی به ایران انتقال داده می‌شوند.

لت و کوب زنان

در شهر و بازار فراه زنانی که چادری دلخواه طالبان را نداشته باشند مورد ضرب و شتم آنان قرار می‌گیرند. حتی زنانی که به شفاخانه جهت تداوی بیایند از گزند این وحشی‌ها درامان نیستند. آنان معاینه خانه داکتران را نیز زیر نظر دارند چنانچه در شانزدهم ثور ۷۶ مردی خانم خود را جهت تداوی به معاینه خانه داکتر عبدالرحمن «نهضت» می‌آورد. حینیکه داکتر مصروف معاینه مریض می‌شود چند طالب داخل مطب شده و داکتر را می‌بینند که مصروف معاینه زن بوده و زن نیز چادری خویش را بالا کرده است. طالب بچه‌ها از مرد میپرسند که با این زن چی قرابت داری؟ وی می‌گوید که خانمش است. بعد از وی می‌پرسند که چرا خانمش چادری خود را نزد داکتر بالا کرده، آیا تو غیرت داری یا نی؟

سپس زن و شوهر را با چوب چنان لت و کوب می‌کنند که دکانداران و مردم‌اطراف از غالمغال آنان خبر شده به محل جمع می‌شوند، با آنهم طالبان وحشی از مردم شرم نکرده زن و مرد مظلوم را به حدی می‌زنند که از حال می روند.

«طلبه‌ی‌کرام» هر روز در دروازه شفاخانه‌ها با چوب و کیبل مانندگرگان گرسنه در کمین اند. اگر زنی بدون چادری دلخواه آنان باشد صرفنظر از اینکه جوان است یا پیر مورد لت و کوب قرار می‌گیرد و اجازه ورود به شفاخانه را ندارد حتی اگر مریضی عاجل هم داشته باشند.

پوسترهایی رهنمایی طبی در دیوارهای شفاخانه نصب گردیده توسط این وحشی‌هابه نام اینکه عکس زن در آن‌هاست از بین برده‌می‌شوند.

و اکنون حاضری گرفتن در مساجد!

گرفتن حاضری در هنگام نماز در مساجد معمول گردیده است. هر شخص مکلف است پنج وقت نماز را در مسجدی که نزدیک خانه‌اش می‌باشد اداء نماید. این امر تمام مردم بخصوص دکانداران را دچار مشکل نموده است چون اکثراً دکانهای شان دور از منازل بوده بعد از نماز پیشین دوباره رفتن و باز کردن دکان تا وقت نماز عصر و دوباره بستن دکان بخاطر ادای نماز عصر بسیار وقت‌گیر و مشکل تمام می‌شود بناءً

مردم. تا ساعت یک بعد از ظهر مصروف کار و بار می‌باشند و بعد از آن تمام بازار مسدود می‌گردد.

طالبان از تمام مساجد لست دارند و هر چند روز یک‌مرتبه به صورت ناگهانی آمده و نماز گزاران را چک می‌نمایند.

در یکی از مساجد ولایت فراه بنام «مسجد حاجی‌رستم» صبح وقت یک گروپ از اوباشان طالبی آمده و دو طرف دروازه مسجد را می‌گیرند. یک تعداد که ناوقت تر می‌آیند، آنان را داخل مسجد نمی‌گذارند. از آنجمله معلم نثاراحمد فرزند جمعه خان دکاندار را ایستاده کرده و می‌پرسند که نماز عصر را کجا خوانده است. از اینکه وی دکاندار می‌باشد جواب می‌دهد که در مسجد جامع شهر، طالبان می‌گویند که تو دروغ می‌گویی. وی در جواب می‌گوید که فلان دکاندار در وقت نماز پهلوی من ایستاده بود. طالبان قبول ننموده و وی را چپه کرده و به سرحدی می‌زنند که تا دوساعت بیهوش بود.

طالبان در اوقات نماز دروازه های خانه‌های مردم را می‌زنند، هرگاه مردی از خانه بیرون شود بدون پرسان وی را شلاق کاری می‌نمایند. اگر در مسجدی مقتدی غیر حاضر باشد، ملاامام مسجد را نیز مورد دشنام قرار می‌دهند.

اعدام آلات موسیقی!

داشتن آلات موسیقی در قاموس طلبه‌ها بمثابه خیانت به اسلام تلقی می‌گردد. چنانچه ملا جلال‌ولسوال پشت‌رود چندین آله موسیقی از قبیل رباب، طبله و بنجو را در میل دشکه که بالای بام ولسوالی قرار دارد به دار آویخته است.

طالبان قندهاری طالبان‌تر اند!

در اواخر ماه ثور نرخ مواد ارتزاقی بخصوص گندم در ولایت فراه روز به روز بلند شده قیمت ۵ کیلو آن به چهل هزار افغانی می‌رسد زیرا گندم مستقیم از مندوی فراه به قندهار و هلمند انتقال داده می‌شود. ریش سفیدان و متنفذین فراه جهت حل این مطلب نزد ملاسیدمحمد والی فراه رفتند و از او خواستند تا از انتقال گندم به قندهار و هلمند جلوگیری نماید. والی در جواب می‌گوید: «خدا مردم فراه و نیمروز را خیرات مردم‌قندهار و هلمند نماید که با دشمنان طالبان می‌جنگند. لذا مستحق هرنوع امتیاز می‌باشند باید آنان زنده بمانند. از همان راهی که آمده اید دوباره بروید.»

سیلی تازه مهاجرت‌ها به ایران

موج مهاجرت مردم فراه به طرف ایران شروع گردیده و در ظرف یک ماه چند صد خانواده به ایران مهاجرت می‌کنند. اکثر نقاط شهر و دهات از سکنه خالی گردیده است.

رژیم فاشیستی ایران نیز در مرز مهاجران را مورد آزار و اذیت قرار داده پول مردم را گرفته و خود آنان را به «تل سیاه» منتقل می‌سازد و بعد از شکنجه و آزار از آنجا به رباط رد مرز می‌نماید.

چنانچه بتاریخ ۱۲ ثور ۱۳۷۶ یک کشتی از مسافران که در جال عبور از مرز بود توسط قایق گشت پاسگاه مسجدک مورد حمله قرار می‌گیرد که یک نفر از «پشت رود» فراه در اثر اصابت مرمی کلاشنکوف هلاک و چند نفردیگر زخمی می‌گردند و متباقی مردم را در پاسگاه زندانی کرده و مورد لت وکوب قرار می دهند که بعد از سه روز شکنجه و تحقیر به «تل سیاه» انتقال داده می‌شوند.

شکاف بین طالبان فراهی و قندهاری

به تاریخ ۸ ثور ۷۶ یکی از افراد امربالمعروف در چهار راهی مخابرات فراه میخواست ریش ملاقاسم، طالب وابسته به رئیس عبدالواحد بغرانی راکوتاه نماید که با ممانعت ملا قاسم مواجه میشود. بعداً ملا قاسم به کفیل ولایت ملا قلندر شکایت کرده از وی کمک می‌خواهد. ملا قلندر افراد مسلح رادر اختیارش گذاشته و وی با دلگرمی از پشتیبانی قلندر و افراد مسلحش، طالب ریاست امربالمعروف را احضار و به درخت بسته و شدیداً لت وکوب کرده و اخطار می‌دهد که دیگر باعث آبرو ریزی طالبان بغران نشود. مخالفت‌های برادران طالب وابسته به رئیس بغران و طالبان فراهی و قندهاری روزتاروز حاد می‌گردد.

زمونږ خلک د طالبی او جهادی بنسټپالانو د ټولو ظلمونو، خیانتونو او بی‌ناموسیو پای یواځې د سیاسی دګر څخه د هغوی له مینځه وړولو کی وینی!

لواطت خانه طالبان

لیسه میرمن نازو (لیسه دختران) را مدرسه مولوی بدرالدین شهید نام گذاری کرده‌اند که در آن تعدادی از بچه‌های کم سن وسال زندگی می‌کنند و در حقیقت به قول اکثریت مردم لواطت خانه طالبان می‌باشد.

بچه‌هایی را که خوش چهره اند بطور اجباری از مکاتب به مدرسه شامل می‌نمایند. قبلاً این مدرسه در لیسه زراعت سابقه جابجا گردیده بود که اطراف آن دیوار نداشت و بچه‌ها بصورت دستجمعی از آن فرار می‌نمودند. به همین لحاظ مدرسه مذکور را به مکتب میرمن نازو که اطراف آن توسط دیوارهای دومتره احاطه شده انتقال دادند و بوسیله افراد مسلح حفاظت می‌شود. قرار گفته‌های همسایه‌ها از طرف شب درین مدرسه چنان داد و فریاد بچه‌ها بلند می‌شود که هر شنونده را متأثر می‌سازد. با وصف تمام قیودات جدیدی که وضع نموده‌اند باز هم در اولین فرصت بچه‌ها فرار می‌نمایند. این کار به حدی رسیده که آمریت امنیت در بلندگو بین شهر اعلان نمود که باید اولیا بچه‌های خویش را دوباره به مدرسه حاضر نمایند و در غیر آن به سخت‌ترین مجازات محکوم خواهند شد.

اما والدین هرروزه به اداره مدرسه عریضه می‌دهند تا پسران خویش را از مدرسه خارج نمایند.

موج فرار این شاگردان بطرف ایران شروع گردیده تا دوباره از طرف این فاسدان گرفتار نشوند. بعضی شاگردانی که قدرت رفتن به ایران راندارند در خانه‌های خود مخفی شده‌اند.

یا سلاح یا پول

طالبان بنام داشتن سلاح مردم را دستگیر و به زور شکنجه و لت وکوب از آنان اعتراف می‌گیرند. هرگاه سلاح داشته باشند آنرا می‌گیرند و در صورتیکه نداشته باشند پول یک میل کلاشنکوف و یا یک قبضه تفنگچه را اخذ میدارند.

افرادی که اعتراف به داشتن سلاح نکرده اند به حدی لت وکوب‌شده اند که یا معیوب گردیده اند و یا چندین ماه در بستر افتاده و چندین نفر هم جهت تداوی به ایران و پاکستان رفته اند.

برخی اشخاصی که بنام داشتن سلاح مورد ضرب و جرح طالبان قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از:

عبدالحق از قریه «ناحق» به جرم اینکه تفنگچه دارد توسط ملاجلال ولسوال پشت رود چنان لت وکوب می‌شود که بعد از پنج شبانه روز اهالی قریه وی را توسط چپرکت به خانه‌اش انتقال می‌دهند. تا نوشتن این گزارش که حدود ۱۵ روز از آن واقعه می‌گذرد هنوز توان راه رفتن و صحبت کردن را ندارد.

ضابط قیوم از مرکز ولایت فراه به جرم داشتن ۶ میل سلاح مدت سه شبانه روز توسط طالبان لت وکوب می‌شود. هر مرتبه چند چوب می‌شکنند تا اینکه تمام پوست پشتش از بین می‌رود. شخصی مذکور جهت تداوی به ایران رفته که تا اکنون سلامتش را باز نیافته است.

آقاگل فرزند محمدخان از ولسوالی خاک‌سفید ولایت فراه به جرم داشتن چند میل سلاح به چنگ طالبان می‌افتد. او را مدت یک هفته زیر چوب می‌اندازند اما وی اعتراف به داشتن سلاح نمی‌نماید. بعد از یک هفته آقاگل را توسط چپرکت به خانه انتقال می‌دهند و اکنون جهت تداوی به ایران رفته است.

امرالدین خان، آمر باختر ولایت را به جرم داشتن سلاح دستگیر و چنان می‌زنند که از گپ زدن و راه رفتن مانده و اکنون جهت تداوی به ایران رفته است.

غفور ۶۵ ساله فرزند ملک طاهر از قریه دارآباد را به نام اینکه سلاح دارد دستگیر کرده مورد سختترین شکنجه قرار می‌دهند که در این جریان یک چشم خود را از دست داده و برای چندین روز به کمک افراد فامیل تا تشناب می‌رفت. او هم مجبور شد جهت تداوی به ایران برود.

جمال استاد که از قومندانان سابقه بوده به جرم داشتن سلاح دستگیرمی‌شود و یک هفته وی را لت وکوب

طالبان عامل غرق شدن ۳۸ زن و طفل

مدتی قبل، چند فامیل بطرف ایران مهاجرت می‌نمودند که در مرز گروپ طالبان به آنان اجازه نمی‌دهند که زن و مرد بین یک کشتی از هامون عبور نمایند طالبان حدود ۳۸ زن و طفل را بین یک کشتی می‌نشانند تا بدون مردان خود عبور کنند. زمانی که کشتی وسط هامون می‌رسد، نسبت ازدیاد بار تعادلش برهم خورده و همه سرنشینیان آن غرق می‌گردند. تمام آنان کشته شده تنها خواهر عبدالعزیز زنده می‌ماند و دو طفلش که حدود ۸ ساله و ۱۱ ساله بودند نیز غرق کشته می‌شوند، زن مذکور با دیدن اجساد زنان و اطفال و دو طفلش دچار تکلیف قلبی و روحی می‌شود.

می‌کنند.

شرف استاد از قریه گجگین ولایت فراه نیز به جرم داشتن سلاح دستگیر و برای چندین روز متواتر لت وکوب می‌شود. بعد از رهایی جهت معالجه به ایران می‌رود و تا کنون که دو ماه می‌گذرد هنوز در ایران است و صحت نیافته است.

دگروال حاجی شراف‌الدین از قریه کندر که حدود ۷۰ سال دارد نیز به جرم داشتن سلاح دستگیر می‌شود. وی چندین روز متواتر لت و کوب و شکنجه می‌شود.

اکبر ولد گل‌محمد و صمد ولد شمس‌الدین از قریه رج که فرد اخیر ضمناً ۴۵ روز زندان را نیز سپری نموده است. عبدالعلی برادر ملک طاهر از اهل تشیع از قریه یزده، عبدالعزیز ولد جمعه خان از قریه کهدانک، صوفی عبدالرحمن ولد فقیرمحمد، سیداحمد ولد آقامحمد از کوک بالا، آدم‌خان حدود ۷۰ ساله، داوود و غلام‌سخی دو برادر، صوفی بهاوالدین ۶۵ ساله از تپه شیران، علم‌خان از کلاته و پسر بازمحمد از قریه شورآباد همه به جرم داشتن سلاح مورد لت و کوب طالبان قرار گرفته‌اند.

جان فشانی شرعی به خاطر تصاحب زن

در اوایل حمل ۱۳۷۶ زنی از قریه قلعه‌زمان شهر فراه عریضه می‌نماید که شوهرش عقیم بوده و از لحاظ روانی هم مریض می‌باشد لذا می خواهد طلاق بگیرد. رئیس محکمه که زن و بچه‌اش را در سگ جنگی‌های برادران از دست داده بود موقع را غنیمت شمرده و می‌خواهد طلاق زن راگرفته وبخودش نکاح کند.جان‌فشانی‌شرعی بخرج داده مسئله را به شفاخانه راجع می‌سازد. داکترحیات‌اله که در زمان خلقی‌هارئیس صحت عامه بود و بی‌بی خرد قابله بعنوان هیئت جهت معاینه دخترو بچه تعیین می‌شوند. داکتر مذکور که یک شخص فاسد است از فامیل دخترپول گرفته‌و ملاشهزاده‌رئیس فعلی‌صحت عامه که کورس‌های شش ماهه‌طبی‌را در پشاور خوانده از فامیل پسر پول می‌گیرد بعداًمیان دو نفر در مورد نتیجه معاینه بگو مگو رخ می‌دهد و ملا شهزاده بالای داکتر حیات‌اله با تفنگچه فیر می‌نماید. مردم اطراف و دکانداران با شنیدن فیر تفنگچه به معاینه‌خانه آمده و دو نفر را خلاص می‌نمایند. زمانیکه رئیس محکمه از جریان خبر می‌شود، یک گروپ ازطالبان را به قلعه زمان جهت احضار دختر به محکمه می‌فرستد. قبل‌از اینکه رئیس طالبی به نفع خود بهره برداری کند، فامیل دختر از نیات شوم رئیس مطلع شده به ایران فرار می‌کند. داکتر حیات‌اله نیز توسط ملاشهزاده تحت فشار قرار می‌گیرد بتاریخ ۲۳ حمل ۱۳۷۶ با فامیل خویش فراه را ترک می‌نماید.

بیگاری جهت کشت تریاک

ساحه فرقه‌ی ولایت فراه حدود ۵۰۰ جریب زمین را دربر می‌گیرد. افراد فرقه که اکثریت مربوط گروه عبدالواحد آدم‌کش مشهور به رئیس بغران از ولایت هلمند اند، مصروف کار اند. رئیس بغران چند ماه قبل مردم شهر را در این ساحه بنام اینکه می‌خواهد در فرقه پارک بسازد و ساحه فرقه را سرسبز نماید، بیگار نمود.

اکنون ملاحظه می‌گردد که نه پارکی مطرح بوده و نه سرسبزی، بلکه در ساحه‌ی مذکور تریاک کشت شده و افراد فنی جهت جمعآوری تریاک از هلمند آورده شده و فعلاً شروع به نیشتر زدن کوکنارها نموده‌اند.

نارضایتی مردم و هراس طالبان

موج نارضایتی مردم از طالبان و عملکرد آنان روز بروز شدیدتر می‌شود و طالبان نیز از نارضایتی مردم آگاه و هراسان اند. چنانچه بتاریخ

۳ ثور ۱۳۷۶ ریاست «امربالمعروف و نهی‌عن‌المنکر» تمام ملاهای مساجد شهر، ولسوالی‌ها وقریه‌ها را در ریاست مذکور جمع و با آنان صحبت نمودند که ما کارهای اسلامی می‌نماییم و می‌خواهیم شریعت محمدی را پیاده نماییم. اکثریت مردم عمل ما را تایید می‌نمایند اما خلقی‌هاو پرچمی‌ها می‌خواهند ضد ما تبلیغ و اسلام را بدنام سازند. برای تمام شما وظیفه داده میشود که در مساجد خویش به نفع تحریک طلبه‌ها تبلیغ و مخالفین را دستگیر و به ما معرفی و تسلیم نمایند.

قیچی بدستان بالمعروف

قیچی‌بدستان ریاست «امربالمعروف...» هر روز درجاده‌هاوکوچه‌های شهر گشت می‌زنند اگر موی کسی بلند باشد در محضر عام به شکل بسیار مضحک قیچی می‌کنند. اگر بروت کسی را هم مطابق میل خود نیافتند یک طرف بروت را قیچی می‌نمایند.

اگر زنی چادری طالبی نداشته و چادر نماز ایرانی پوشیده باشد چادر نماز وی را قیچی می‌زنند. خلاصه اینکه مرد و زن مظلوم ولایت فراه از گزند این وحشیان درامان نیستند.

ـ بریالی

طلبه‌ی امربالمعروف مقدس اند

به تاریخ ۲۳ حمل ۷۶ در ولایت فراه گروپ «طلبه‌ی کرام» امربالمعروف و نهی‌عن‌المنکر زنی را که حجاب طالبی را مراعات نکرده بود به داخل موتر خود انداخته به خانه‌اش میبرند. زمانیکه طلبه‌ها دروازه خانه زن را تک تک می‌کنند شوهرش می‌برآید. طالب بچه‌ای از وی میپرسد که این زن او است شوهر زن جواب میدهد اگر زن از من می‌بود چرا همراه شما است. از طرف من طلاق است. بعداً آنان را به محکمه می‌برند این آوازه در شهر و قریه‌ها فراه زیاد سروصدا خلق می‌کند.

روزی در مدرسه مولوی‌بدرالدین شهید بحث و مباحثه در همین مورد میان طلبه‌ها در گرفته و مولوی محمد اعظم از جمله معلمان مدرسه نظر میدهد که اگر طلبه چنین کار را کرده باشند بسیار بد و خلاف شریعت رفتار نموده اند. مولوی محمد اعظم که ملا امام یکی از مساجد قلعه زمان نیز بوده در بین مقتدیان آن مسجد عمل طالبان را تقبیح می‌نماید. راپور «تخریب» طالبان توسط محمداعظم به آمر «انکرو منکر» داده میشود. آمر مذکور محمداعظم را احضار و نزد خود زندانی می‌نماید. بعداً از بعضی قریه‌ها ملا امامان به شمول مقتدیان را به دفتر خود خواسته در محضر آنان وی را شدیداً لت وکوب کرده می‌گوید: «محمداعظم ملای شیطان صفت و منافق است ضد ریاست ما و خلاف آرزوهای ما تبلیغ می‌کند.» مقتدیان‌در اثنای لت وکوب خود را بالای مولوی انداخته و به رئیس‌امربالمعروف می‌گویند: «به لحاظ خدا ملا امام ما را لت و کوب‌نکنید با این عمل حیثیت و آبروی ما را به زمین می‌اندازید.» سپس‌مولوی محمداعظم را به محبس روان می‌کنند. سر انجام رئیس محکمه فراه مولوی نور احمد خبر می‌شودکه آمر امربالمعروف به سلیقه‌خود بدون مشوره ریاست محکمه، عمل نموده، بعد از جارو جنجال میان دو رئیس مولوی را به ریاست محکمه فراه میبرند. وی در آغاز چنین می‌گوید: «من بخاطری به گروپ طلبه پیوستم که اینان پشتون و ملا بودند. حال در مسلمان بودن آنان شک دارم زیرا تا اکنون فراوان اعمال غیر انسانی و به دور از اسلام انجام داده اند و مردم فراه از آنان‌متنفر اند.»

ـ حمزه

فرق سلاح و پول نزد طالبان

ساعت هشت شب ۲ حمل ۷۶ ملا عبدالحکیم ساکن گرزنگ بالابلوک، عضو ریاست محکمه ولایت فراه با چهار نفر طالب مسلح در قریه قلعه بهسود به خانه عبدالظاهر ولد حاجی یار محمد رفته دروازه حویلی را میزنند. برادر عبدالظاهر به دروازه آمده برایش می‌گویند عبدالظاهر را کار داریم. وی از موجودیت برادر خود در خانه انکار می‌کند. افراد مسلح طالبان بی‌شرمانه و بدون در نظرداشت حجاب داری زنان داخل حویلی شده تمام اتاق‌ها را و حتی اتاق‌هایی زنان و کودکان را تلاشی می‌نمایند. بالاخره عبدالظاهر که خود را مخفی کرده بود، مجبور می‌شود که بیرون برآید. افراد مسلح وی را با خود می‌برند. به مجرد رسیدن در پوسته دست و پایش را بسته مورد لت وکوب قرار می‌دهند تا حدی که بیهوش میشود. با گذشت پاسی از شب که به هوش میآید از وی می پرسند: «سلاح

بقیه در صفحه (۶۳)

ما زنان با هرچه متشکل شدن خود لگد محکمی بر دهان خاینان بنیادگرا کوبیده می‌توانیم!

و اینبار قوله پدران پاکستانی جنایت‌پیشگان بنیادگرای وطنی

ما در شماره‌های قبلی «پیام زن» هجویات نشریاتی چون «شهادت»، «اتحاد اسلامی»، «دانشجویان مسلمان»، «میثاق خون» و... بر ضد «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را نشر نمودیم که با لحن لچکانه خاص خاینین بنیادگرا بر ما تاخته بودند. ولی اینبار پدران پاکستانی این خاینین از افشاء و طرد مزدوران افغانی شان بوسیله «راوا» به خشم آمده در شماره ۱۲ جولای ۱۹۹۶ روزنامه «جسارت» چاپ کراچی با همان لحن آشنا و بازاری به نشر اکاذیب و دشنام هایی بر ضد «راوا» پرداخته و به دفاع از موالید کثیف افغانی‌اش برخاسته.

ما افتخار می‌کنیم که بین خود و آن دژخیمان خاین و بی‌وطن اینچنین خط فاصلی کشیده‌ایم که قوله‌های شان را بلند کرده و در مقابل پشتیبانی اکثریت عظیم مردم را جلب کرده‌ایم اگر غیر از این می‌بود جای شگفتی بود. باندهای کثیف اخوانی هیچگاه نشریاتی نظیر «مرجان»، «سحر»، «نوبهار»، «آرمان»، «فریاد»، «وفا» و غیره راکه راه مماشات و سازشکاری و حتی همسویی با آنان را پیشه کرده‌اند مورد لعن و دشنام قرار نداده و نمی‌دهند چون در آخرین تحلیل آنها را متحدین و دوستان خود می‌پندارند ولی «پیام زن» که سازشکاری را ننگ دانسته به افشای بی‌چون و چرای شان می‌پردازد مورد حملات پست قرار می‌گیرد، زیرا خنجری است بر قلب کلیه دشمنان مردم ما.

ما نمی‌خواهیم به رد اتهامات سخیف و بشدت مبتذل «جسارت» بپردازیم. فقط ترجمه قسمت‌هایی از آنرا می‌آوریم تا خوانندگان ما اندکی خندیده و هم ببینند که واقعاً برادران شیطان چقدر همدل و همزبان اند چه افغانی باشند چه پاکستانی و چه ایرانی و سودانی.

«.... کمونیستها بعد از شکست شان در افغانستان از حربه شیوع بی‌ثباتی و انارشی استفاده کرده و با استفاده از زنان کمونیست بخاطر جامه عمل پوشاندن به مقاصد شوم شان پلان منظم ترتیب داده‌اند روش کارشان طوریست که برای بدنام کردن اسلام، مجاهدین و شعار اسلامی در ممالک اسلامی و غیر اسلامی بوسیله زنان آواره و بی‌بهره از رسوم دینی و ملی تظاهرات به راه می‌اندازند و بر رهبران مجاهد انواع اتهامات ناشایست وارد می‌نمایند. از جاهای مخفی نشریات و اخبار نشر می‌کنند و با افراد هم‌مسلک خود رابطه برقرار ساخته آنان را علیه مسلمانان بسیج می‌کنند.

این مظاهره‌ها بخصوص در پاکستان و هند براه می‌افتند، اینان شامل عده‌ی زیادی زنانی اند که برای "خاد" کار می‌کنند.

در این روزها اینها در پاکستان بسیار متشکل و فعال اند و به نامهای مختلف سازمانها تشکیل داده جراید نشر می‌کنند. یک سازمان به نام "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" (راوا) است که دفتر مرکزی آن در منطقه‌ای در شهر کویته بلوچستان مخفی می‌باشد و شاخه‌های آن در پشاور و اسلام‌آباد فعال است. در دهلی جدید هم یک دفتر بزرگ دارند که وظیفه ترتیب دادن مظاهره ها و فعالیتهای کمونیستها را دارد.

از طرف "راوا" یک نشریه به نام "پیام زن" نشر می‌شود که بر لوح آن شعار "آزادی، دموکراسی وعدالت‌اجتماعی" درج می‌باشد. ازطرف "راوا" "پروگرامهای هنری" هم‌ترتیب داده می‌شود که بر علاوه مجالس فحاشی و عریانی، شامل سخنرانی‌های پرشور علیه اسلام و "بنیادگراها" است. فلم‌های عریان به نمایش درآورده و ترتیب شراب و رقص و سرود داده می‌شود. این‌برنامه‌های مختلط‌مردان وزنان بطورمخفی هم‌برگذار میشوند.

پشت و پناه اینان نیروهای شکست خورده‌ای اند که در میدان جنگ شکست‌خورده زخمهای خود رامی‌لیسند؟ و ثانیاً‌کشورهای ضد اسلام اند که بعد از فتح عظیم مسلمانان در افغانستان دچار سراسیمگی شده‌اند که مبادا در افغانستان حکومت اسلامی بوجود آید.» ▣

بنیادگرایان امریکا و برادران طالب شان

اولین فرد غربی که طی جنگ‌های اخیر در شرق افغانستان در پهلوی طالبان جان داد، یک امریکایی بود. محمد سلمان (نام اسلامی که بعد از گراییدنش به اسلام به او نهادند) حدود دو هفته قبل در ولایت لغمان کشته شد. طالبان نمی‌خواستند مرگ سلمان افشاء شود بعداً به «دی نیوز» گفتند که او را در وادی علیشنگ لغمان به خاک سپردند.

طبق راپور طالبان، سلمان در اثر فیرهای که از نقطه نامعلوم یک خانه در وادی علیشنگ صورت می‌گرفت، کشته شد. آنان گفتند که در اثر حمله متقابل شان به خانه مذکور عده‌ای از افراد را به قتل رساندند.

طالبان والی قبلی لغمان عبداله جان راکه به حزب‌اسلامی‌گلبدین حکمتیار (صدراعظم قبلی) تعلق داشت متهم به حمله نمودند.

طالبان گفتند که سلمان تقریباً یک سال قبل با آنها یکجا شد و در مناطق چهارآسیاب، لوگر و لغمان جنگید و در همین اواخر در پهلوی آزادیخواهان کشمیری در جمو و کشمیر هم جنگیده بود.

آنان اضافه کردند که سلمان ۵ سال قبل زمانیکه برای تبلیغ تعلیمات اسلام و در جهت تغیر همکیشان قبلی‌اش از پاکستان به امریکا فرستاده شده به اسلام گراییده بود.

«دی نیوز»، ۸ اکتوبر ۱۹۹۶

آیا گلبدین مړ شوی دی؟

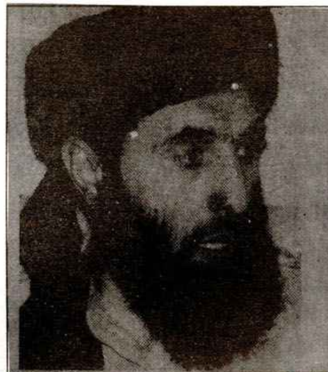
چهار آسیاب ځخه د گلبدین او د ده د داړې د تیښتې له همااغه شروع ځخه چې ان د لارې خرڅې او خپلو پر توگونو اخیستلو ته ئې هم وخت ونه موند او یو په بل پسې یې ماتې وخوړلې، زمونږ د تور بختو وگړو په ذهن کې دغه سوال گرځیده چې آیا گلبدین مړ شوی دی او که نه، او ډیرو لا داسې هم گڼلې چې د هغه خاین تغر ټول شوی دی. البته ددې پوښتنې ځواب یواځې د هغو عواملو په تحلیل او روښانه کولوسره تر لاسه کیدلای شي چې له یوه‌بې‌لارې اوتیزاب شیندونکې او مزدور سړکې ځخه ئې «عظیم رهنما»، «قاید» او «قیادی» جوړ کړ. پرته له دې چې د جزئیاتو په وړاندې کولوخبره اوږده کړو، یواځې دومره بس ده چې د گلبدین او هم د ټولو هغو بې‌نوم او پتې ملایانو په اصطلاح تکاملې پړاو ته، چې په یوې شپې کې داوړدو او سره‌ورو دفترونواو له خپل‌کیځلې شخصیت ځخه د غټو لقبونو خاوندان شول، یوې لنډې کتنې سره دخبرې سر خلاص کړو.

گلبدین‌او نور «جهادی رهبران» د سیمې د ارتجاعی هیوادونو، غرب او امریکا د بې‌شمیره مالي او نظامي امکاناتو په لاپیڼې سره وتوانیدل چی په «شخصیت» او «دفکر په خاوندانو» بدل شي. هغوی پوره دوه لسیزې د خپل ولینعمت ډهل ته وگډیدل، د پاکستان‌دولت او آی‌اس‌آی د خپل توان په اندازې گلبدین ته امکانات او آسانتیا وې برابرې کړې چې تر څو یې د روشنفکرانو په وژلو او د خلکو په ترور او ویرولو باندې لاس پورې کولو سره د خپلې خوښې گوډا گی‌دولت بنسټ په افغانستان کې ایښودلی وی. خو د وخت په تیریدلو او د نجیب د گوډاگی‌دولت د له مینځه تللو او کابل باندې د بنسټپالو د خروړې یرغل او د بنسټپالو گوندونو تر مینځ د سپیتانې جگړو پیل او وینو کې د وگړو د ډوبیدلو سره د گلبدین پلندران وپوهیدل چې نور نشي‌کولای په دې رسوا شوي دانې خپل کار پر مخ بوځي. داسې ښکارې چې له گلبدین ځخه په کلونو د یوه نازولې مزدورپه ځیر کار اخیستل شو خو د هغه لازیات کارول نه یواځې په زړه پورې نتیجه نه ورکوی چې د هغوی د جبران نه کیدونکې رسوایی سبب هم کیدای شي له دې امله ئې د هغه او د هغه د ټولې آرگاه و بارگاه په لرې غورځولو سره د نورو دانو کوک کولو ته لاره هواره کړه.

مونږ څو څو ځلې ویلې دي چې د بنسټپالو ډلو مرگ او ژوند د هغوی د خاوندانو په ډالرو او امکاناتو پورې ترلې دی چې له بندولو سره یې د سر سپارلو اسلامی‌نوکرانو له شرمه ډک او طفیلي ژوند هم پای ته رسیږي.

د ایران رژیم په‌لمن کې د گلبدین اوسنې پټیدنې د یوزرم ځل لپاره وښودله چې فاشیست بنسټپالان په ډیرې آسانې خپل ټاټوبې او لوری بدلوی او خپله ماتې په آسانې نه منې او تر وروستې شیبې پورې زیار باسې چې د پیشو او موږک په روانې لوبې کې‌دجهادی «شخصیت» او«لارښود» په صفت‌مطرح وه اوسی.البته‌د ایران رژیم به تر هغه وخته د خپل نوې نوکر ساتنه او پالنه کوی‌چې د طالبانو (چې ایران په هیڅ قیمت ټول افغانستان باندې د دوی ځانگړې برلاسې نه غواړي) پر ضد ترینه کار واخیستل شي.

تحت تعقیب مردم افغانستان



گلبدین ولد قادرجان

جایزه: زنده‌اش ۱۰۰۰ افغانی — مرده‌اش ۵۰۰ افغانی

اما د گلبدین په نا کاره‌کیدلو او په تیره بیا طالبانو او یا پلندرانوته سترگک وهلو سره به یې ایران، د خپلوگټو دساتنې له‌امله، همااغه شان چغه کړی‌لکه چې‌پاکستانی‌خاوندانویې چغه کړ.

د گلبدین او د هغه د گوند خونړی او ویروونکې کړو وړو تاریخ ته پام لرلو سره ښکاره ده چې که چیرته د ایران په شان دولت هم د هغه ملاتړ وکړی دا به یواځې په سیمه ایزو مسابقو کې د یوه بې ارزښته پیاده په ځیر د هغه د کارولو لپاره وی او نه د بیا ژوندی کولو لپاره.

پرته له نوموړو بهرنیو عواملو، باید له یاده ونه باسو چې گلبدین او ډله یې، لکه د دوی خاین سکنې ورونه، زمونږ د ږېړیدلو او اخوان ځپلو خلکو په مینځ کې له دې نه لا زیات رسوا او رټلی دی چې د راتلونکې سیاسی وا کمنی‌حتی په ډیر کوچنې گوټ کې ئې هم وزغمي. د باند د رهبرۍ خپل منځی حادو تضادونو او د قومندانانو جلا کیدلو ته پاملرنې سره حتی هغو کسانو ته چې تر پرون ورځې پورې د حزب

له ډیرو سرسپارلو او جنایت کوونکو دانو څخه شمیرل کیدل هم له لمر نه لا روښانه ده چې له حزب سره د اړیکو ژرترژره شلول د دوی د ژوندي‌پاتې کیدلو یواځینی ضامن گڼل کیږي. څکه هغوی له یوی خوا زمونږ د خلکو د غچ اخیستلو له لمبو څخه په وژونکې ویرې کې دي او له بل پلوه هیڅ بهرنی ملاتړ نشي موندلای، ټول نوموړي خاینان پوهیږي چې د ایران رژیم ژر یا ځنډ څواب ورکوي.

د هرې ورځې په تیریدو سره د افغانستان خلک گوري په هماغه مناسب او رسوا دول چې «جنرال» دوستم اوپرسول شو او له مینځه ولاړ، ټول نقاب لرونکي او بې نقابه بنسټپالان به هم خپل منحوس عمر خپلو کوچنیو ورونو ته وروسپاري تر هغه چې د کرغیړنو خاینانو په ځیر د دوی داغ د هیواد د تاریخ له پاڼې څخه، زمونږ د خلکو په غښتلو لاسونو، پاک کشي. خو هیر مو نشي چې ټول بنسټپالان له یو شانته سپیڅي څخه او بدل شوي دي. اوس چې د گلبدین د بخت ستوري په خټي پنډ کې ډوبیږي زمونږ وگړي بیا هم د پخوا په شان د جنایت کوونکوبنسټپالانو تر پښو لاندې ځپل کیږي. یوه شیبه هم نه ښایي چې د مسعود او مالک په «دموکراتیک» اکتاو نڅا باندې وغولیږو.

دوی سینگار شوي غلیمان دي خو په سر او مخونو یې د خلکو د وینو څاڅکي له ورایه ښکاریږي، ترڅو چې ټول بنسټپالان په هر نوم او نشان او له هر جنس څخه چې وي له مینځه ولاړ نشي نه ښایي چې د هغوی ضد مبارزې څخه لاس وباسو. یواځې په غوځې او پرله پسې مبارزې سره سوای چې د دوی ژوند پای ته ورسوو او د سولې، ثبات، دموکراسي او ټولنیز عدالت لپاره لار خلاصه کړو.

د خبرې سر وترو، خاین گلبدین مړ شوی دی، څکه چې پاکستانی خاوندانو او احتمالاً هم عربستاني او غربي او امریکایي خاوندانو یې طلاق ورکړی دی. د خپل تیر وخت له امله او د خلکو او هیواد پرضد د بې شمیره خیانتونو او جنایتونو له کبله د ډیرو بدبویه او کرغیړن «جهادي رهبر» په نوم، نوم‌بدی او رټل شوی دی.

اگرکه ټولو خاینو جهادي سرکښانو په ورځینی جبهې بدلولو او بې‌مسلکي کې د تر ټولو ټیټ سترگو فرصت طلبانو لاسونه هم شاته تړلي، خو حفیظ‌اله امین او شهنواز تني سره د گلبدین د هم‌لاسي، او دوستم، رباني، مزاري او حضرت مجددي سره دده د بې‌شمیره مروړتیا او غاړه‌غړي کیدلو چلند له نورو نه هم لا ډیر تور اوله سپکاوي‌ډک دی. گلبدین د خپلو بې شمیره او خاینانه روشنفکر وژنوله امله د تښتیدلي قاتل په څیر د زرگونو کورنیو او بنسټپالي‌ضد څوا کونود تعقیب لاندې دی څکه هم دده د باند زیات شمیرغړي او په ځان گړي توگه د مرکزي کمیټې غړي د خلکو له ویرې‌غواړي چې ژرترژره خپل حساب له خپل تروریست «قاید» څخه سیوا کړي.

ددې خاین ډله دلا ډیرو انشعابونو او شیندل کیدلو بلاربه ده. ایران به وروستنی هیواد وي چې خاین گلبدین ته یې لار ورکریده او ددې هیواد رژیم به هیڅکله له طالبانو سره جوړجاړي ونکړي نو څکه که«عظیم رهنما» له ایران څخه هم وشړل شي هغه وخت به نظامي او سیاسي مړینې پسې ددغه ناولي جنایتکاره د ذاتي ژوند ورځې هم په شمار شي. په هرحال خاین‌گلبدین زمونږ دملت دتعقیب لاندې دی او په هیڅ قیمت باید پرې نږدو چې تر ډیرې مودې تښتیدلي (مغرور) وه اوسي. ▣

معصومه عصمتی وردک، سخنگوی سگان روسها و شفاعتگر جنایتکاران بنیادگرا

معصومه عصمتی وردک، زن مشهوری ک در خدمت به دولتهای ارتجاعی قبل از کودتای ۷ ثور یدی طولا داشت و بعداً با تمام نیرو خود را با رژیم های پوشالی سازگار ساخت، اکنون با اینکه از ترس فاشیستهای اسلامی در پاریس مسکن گزین شده است، به تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۹۵ در برنامه فارسی شبانگاهی بی‌بی‌سی طی گفتگویی، معامله جویانه و خاکسارانه به «برادران مجاهد» اندرز داد که رهبران باید با هم به مذاکره بنشینند و به جنگ خاتمه بخشند!

معصومه عصمتی ها از زمانی که به اصطلاح به «فعالیت اجتماعی» شروع کرده‌اند عادت گرفته‌اند که با هر نوع رژیمی چه از نوع ظاهرشاهی چه داوودشاهی و چه دولتهای نامنهاد پرچمی و خلقی با هر ذلت و فرصت‌طلبی‌ای که شده باید کنار بیایند تا در مقابل، زندگی آسوده شان بهم نخورده و علاوتاً به چوکی و مقامی برسند و حالا هم که وطن بدست گرگان خون‌آشام اخوانی در ظلمت دهشتناک قرون وسطایی فرو رفته، این عادت را ترک نگفته‌اند.

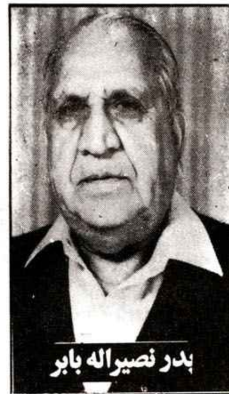
خانم معصومه، اکثریت مردم بسمل ما نابودی تام و تمام کلیه بنیادگرایان از هر رنگ و جنس را می‌خواهند ولی شما که از وحشت همین آدمکشان بی‌ناموس همراه بسیاری دوستان پرچمی و خلقی تان هزاران کیلومتر دورگریخته‌اید، لیکن باز هم در آرزوی مذاکره و توافق با آن تجاوزکاران اسلامی و شریعتی می‌سوزید. چرا؟ چرا از ریخته شدن خون هزاران کودک و جوان و برباد رفتن عصمت صدها زن و دختر وپسر جوان هموطن تان توسط این میهنفروشان دینی حیا نمی‌کنید و بازهم می‌خواهید آن قاتلان پلید دست بهم داده و با قدرتی بیشتر و متمرکز، آخرین بقایای زندگی و هستی مردم نامراد ما را زیر پاکرده و به یغما برند؟ آیا این تملق و خوش زبانی‌ها برای آنست تا اگر خدا بخواهد از طرف «استاد» خاین یا برادران طالبش مثلاً «رئیسه صاحب نسوان» شده و یا همانند خانم فاطمه گیلانی، کرسی خالی افغانستان در کدام اجتماع بین‌المللی را با «همراهی» این و آن شرفباخته‌ای موسوم به «سفیر دولت اسلامی افغانستان»، اشغال کنید؟

اینان دیر یا زود محکوم به نیستی‌ای پر از تحقیر و ذلت‌اند.

خانم عصمتی وردک، اگر از هیچ چیز نه لااقل از سر سفید تان حیا کرده و پیش از آنکه لکه‌های همکاری با دولتهای پوشالی را از خود بزدایید، سعی نکنید به ننگ نازدودنی‌تر دیگر ـ همدستی و سازش با میهنفروشان بنیادگرا ـ گرفتار آیید.▣

واکنون پدر نصیراله بابر افشاء می کند

«می خواستم از حکمتیار، ربانی ومسعود استفاده کنم.»
«حکمتیار توطئهٔ قتل مسعود را چیده بود ولی من آنرا خنثی کردم.»


پدر نصیراله بابر

پشاور (وحدت خبر) جنرال نصیراله بابر وزیر امور داخله سابق پاکستان اعتراف نموده است که رهبر حزب اسلامی، گلبدین حکمتیار در سال ۱۹۷۰ برای کشتن قومندان احمدشاه‌مسعود توطئه چیده بود ولی من با آگاه ساختن مسعود از این توطئه زندگی او را نجات دادم. او در مصاحبه اختصاصی‌اش با یک روزنامه ملی گفته است که در آن ایام من مسعود را در فرنیترکور استخدام نموده و برای نجات از حمله قاتلانه‌ی حکمتیار او را به اروپا فرستادم.

همچنان وی اعتراف کرد که در سال ۱۹۷۵ من برنامه داشتم ظاهرشاه را بیاورم ولی قبل از آنکه ظاهرشاه به پاکستان برسد در اینجا حکومت نظامی روی کار آمد.

نصیراله بابر گفت که رهبران عمده‌ی افغانستان انجنیر حکمتیار، استادربانی و احمدشاه‌مسعود بنابر خواهش من در پاکستان نگهداشته شده بودند. من می‌خواستم جهت تشکیل حکومت هوادار پاکستان در آن کشور از اینان استفاده نمایم. وی افزود که ما افغانهایی را زیر تربیت قرار داده بودیم ولی زمانیکه ضیاالحق آمد کمک به آنان را قطع کرد. او گفت که من به پادشاه ایران، محمدرضاشاه پهلوی هم گفتم که با افغانها کمک نماید ولی حکومت وی نیز به پایان رسید. بعد به امریکایی‌ها گفتم همان بود که آنان در سال ۱۹۸۰ به اعطای کمکهای مستقیم مبادرت ورزیدند و بعد از آن حکومت و جماعت اسلامی هم جهت دستیابی به دالر خود را به افغانها نزدیک کردند. نصیراله بابر گفت که امریکا به طالبان کمک نمی‌کند زیرا که خود از بنیادگرایی به ستوه آمده است. امریکا حالا هم با روسها نزاع دارد ولی با طالبان هیچگونه رابطه ندارد.

بابر طی پاسخ به سوالی اظهار نمود که ایران بمنظور اهداف ذاتی‌اش با مخالفین طالبان کمک می‌کند و انجنیر حکمتیار را هم بنابر همین دلیل پناه داده است. جنرال بابر گفت که طالبان بزودی مزارشریف را زیر تسلط خود درخواهند آورد زیرا که جنرال مالک حالا هم جانب پاکستان را دارد. وقتی من با او ملاقات داشتم از پاکستان توصیف می‌کرد.

او گفت که مشکل مزارشریف از نزاع شیعه و سنی پدید آمد، طالبان فوراً بعد از رسیدن به آنجا به مساجد رفته و به ایراد اعلامیه‌ها پرداختند که به برخوردها انجامید. ▣

«وحدت»، ۵جون ۱۹۹۷

طالبان و ورزش

«الله اکبر» به جای کف زدن!

کابل (خبرگزاری فرانسه) ـ رادیوی دولتی روز یکشنبه گزارش داد که ملیشاهای طالب برای برحذر داشتن ورزشکارها و تماشاچیان از اعمال «غیر اسلامی» محدودیتهای ورزشی وضع کرده‌اند.

«تماشاچیان برای تشویق ورزشکارها بجای کف زدن باید الله‌اکبر بگویند.»

بیانیه همچنان اضافه می‌کرد که ورزش یعنی «تشویق برادری اسلامی» نه خلق کردن خصومت. اسلام نباید در جریان هیجانات و خوشی‌های سپورت فراموش شود.

«ورزش باید به مجرد فرا رسیدن وقت نماز متوقف شود. و ورزشکارها و تماشاچیان هر دو نماز بخوانند.» رادیو اضافه کرد: محدودیت‌های مذکور که توسط کمیته المپیک مفلس افغانستان وضع شده‌اند، باید بالای همه فوتبالرها، والیبالرها، کشتی‌گیران و کاراته‌بازان در حال رشد تحمیل گردد.

کمیته مذکور برنامه‌های منظمی در استدیوم ملی ویران کابل برگزار می‌کند و بارها خواستار کمک‌های بین‌المللی جمعیت کشاندن ورزشکارهای در محاصره به دنیای سپورتی شده است.

کمیته المپیک افغانستان، برای فرستادن یک بوکسر و معلمش به المپیک اتلانتا ۱۹۹۶ پول جمع کرد. بوکسر مذکور به موقع نرسید هر دو به کانادا فرار کردند و در آنجا بحیث پناهنده سیاسی مقیم شدند.

در دو سوم افغانستان جنگ‌زده که تحت کنترل طالبان قرار دارد، قوانین اسلامی به شدت پیاده می‌شوند که در برگیرنده منع زنان از کار و تحصیل و ریش گزاردن اجباری مردان است. ▣

پاسخ به نامه نفیسه ـ کابل،

باز هم در باره روشنفکران تسلیم‌طلب و خاین

قبل از پرداختن به جواب نامه‌ی خواهر ما، لازم می‌بینیم جهت روشن نمودن مطلب برای خوانندگان بخش‌هایی از نامه‌ی شان را بیاوریم:

«من در شماره ۴۴ "پیام زن" مطلبی را تحت عنوان "داکترجاوید از قهارعاصی تا سمنک‌پزی از سمنک‌پزی تا کجا؟" خواندم. اول اینکه موضوع خیلی پیچیده بود و من اصلاً پی نبردم که آیا داکتر جاوید راجع به قهار عاصی سخن پردازی کرده و یا چه؟ دوم اینکه با خواندن مطلب مذکور بسیار متأثر شدم که چرا قهارعاصی شاعر خوب را اینقدر بد و بیراه گفته‌اید. ما نمی‌توانیم قهارعاصی را صرف بخاطر اینکه شعری برای آوازخوانی سروده محکوم کنیم. شما اکادمیسین‌ها، کاندید اکادمیسین ها و محقق‌ها را دست‌نشانده روسها خوانده‌اید. اکادمیسین‌ها همه دست‌نشانده روس‌ها نیستند.

شما گفته اید که عشق اساس و بنیاد ندارد. در حالیکه این مفکوره به نظرم غلط است. زیر اعشق یک امر طبیعی است و هر انسان این غریزه را داراست.»

خواننده عزیز نفیسه،

اگر اندک زحمت به خرج می‌دادید و مطلب «داکتر جاوید، از قهار عاصی تا سمنک پزی از سمنک پزی تا کجا؟» را با دقت می‌خواندید می‌توانستید به مضمون اصلی‌اش که همانا افشای خصلت واقعی روشنفکران سازشکار است، پی ببرید.

باید توجه نمود که همه روشنفکران تسلیم‌طلبی را که «پیام زن» مورد افشاگری قرار می‌دهد، یا آنانی اند که در گذشته با تبانی مراتب ترقی را در نهادهای رژیم‌های پوشالی می‌پیمودند و درد شان را اسارت کشور و ظلم و جنایات خلق و پرچم نه بلکه چگونگی رسیدن به امتیاز و نشان و ریاست و سیاحت تشکیل می‌داد، و یا آنانی‌اند که با پشت کردن به گذشته‌ی مثبت شان راه همسویی با جنایتکاران جهادی را در پیش گرفته‌اند یا در بهترین حالت با دوری جستن از صف توده‌ها در کشورهای غربی لم داده به بحث‌های تفننی و اکادمیک مصروف‌اند. آنان با بی‌شرمی تمام به مردمی که در تهیه یک لقمه نان درمانده‌اند و بنیادگرایان خانه و کاشانه‌ی شان را به راکت می‌بندند و شب و روزشان در بیم و هراس از غارت و مورد تجاوز قرار گرفتن سپری می‌شود، چگونگی تهیه گِل و پخسه‌ی خوب را (البته با تجزیه خاک آن در لابراتوارهای آلمان) یاد می‌دهند، پیشنهاد فراگیری طبله و هارمونیه را به مردم می‌کنند و یا اینکه با آسوده‌خیالی باور نکردنی‌ای از سمنک پزی و میوه هفت‌رنگ گپ می‌زنند.

همچنین شاعر، نویسنده و یا فرهنگی‌ای که امروز زبان و قلمش را بر ضد تجاوزکاران بنیادگرا و مالکان شان و به دفاع از آزادی و دموکراسی به حرکت در نمی‌آورد بلکه از آن شرم‌آورتر، فرصت‌طلبانه به پابوسی اخوان شتافته یا سکوت و یا خنثی گویی و خنثی نویسی پیشه می‌کند، روشنفکری است وقیحتر و کثیفتر از اولی که باید بی‌محابا و بدون ملاحظه کاری و خودفریبی و عوامفریبی، بمثابه نوکر و دلال پست مطبوعاتی اخوان افشاء شود.

حرف و موضع ما بسیار ساده و روشن است. ما معتقدیم که در شرایط حاضر که مردم ما در بیداد رذالت و اهانت بنیادگرایان می‌سوزند، روشنفکران جز به امر مبارزه آشتی‌ناپذیر به هر شکل ممکن بر ضد این جنایتکاران دینی نیندیشند و استعداد و توان شانرا جز در این راه بخدمت نگیرند. **مشخصاً قاطعانه برآنیم که شاعر، نویسنده و فرهنگی‌ای که دیروز زبان و قلمش را بر ضد اشغالگران روسی و نوکران پرچمی و خلقی آن و بخاطر آزادی به کار نمی‌گرفت، صاف و ساده روشنفکری خاین به شمار می‌رود** زیرا بین جبهه مقاومت و جبهه تسلیم و خیانت، جبهه دومی را پذیرفته بود. همچنین شاعر، نویسنده و یا فرهنگی‌ای که امروز زبان و قلمش را بر ضد تجاوزکاران بنیادگرا و مالکان شان و به دفاع از آزادی و دموکراسی به حرکت در نمی‌آورد بلکه از آن شرم‌آورتر، فرصت‌طلبانه به پابوسی اخوان شتافته یا سکوت و یا خنثی‌گویی و خنثی نویسی پیشه می‌کند، روشنفکری است وقیحترو کثیفتراز اولی که باید

بی‌محابا و بدون ملاحظه‌کاری و خودفریبی و عوامفریبی، بمثابه نوکر و دلال پست مطبوعاتی اخوان افشاء شود.

بدون شک افغانستان تکه و پاره شده‌ی ما به روشنفکران نیازی حیاتی دارد اما روشنفکرانی که سهمی در پیکار برای آزادی و دموکراسی و بر ضد بنیادگرایی اداء بتوانند. در غیر آن وجود روشنفکران نوکر احزاب فاشیست دینی و روشنفکران با سابقه معامله‌گری با دولتهای پوشالی بدون احساس شرم و ندامت از این گذشته، نه تنها فاقد ارزش بلکه بسیار خطرناک نیز می‌باشند. اینان به آسانی و ارزانی به جاسوسان سرسپرده‌ی دولتها و دستگاههای استخباراتی بیگانه بدل می‌شوند.

ما شخصیت و هنر قهارعاصی، اسداله‌حبیب، لطیف پدرام، نگارگر و غیره را بر پایه معیارهای فوق ارزیابی و در نتیجه آنان را مطرود اعلام کرده‌ایم. ما با افراد متذکره نه «پدرکشی» داشته‌ایم و نه در داوری ذهنیات خود را معتبر دانسته‌ایم بلکه ابراز نظر ما مبتنی براسناد و کار خود آن تسلیم‌طلبان بوده است. به بحث گرفتن و رد نوشته‌های «پیام زن» درین زمینه بدون برخورد دقیق و نقطه به نقطه به آنها رانمی‌توان جدی گرفت.

ما خوب می‌دانیم که درکار افشاء و طرد روشنفکران خنثی بالانشین یا خادی ـ جهادی، «تنها» هستیم. ولی این هرگز مانع ادای مسئولیت ما نخواهد گردید. ما مطمئنیم که کار ما اثر داشته وتعداد آنانی که نظرات و معیارهای ما را در می‌یابند روز به روز بیشتر خواهد شد. اینکه «پیام زن» در مرکز حملات دیوانه وار نشریات بنیادگرا و لطیف‌پدرام‌های خادی ـ جهادی قرار دارد، خود دقیقاً مؤید درستی و کاری افتادن سیاست ما نسبت به روشنفکران خودفروخته می‌باشد. خواهر عزیز، آیا شما هیچوقت فکر نکرده‌اید که چراکلیه مطبوعات کثیف اخوانی و عناصر خادی ـ جهادی با زبان هرزه‌ی کوچگی شان تنها و تنها به «پیام زن» می‌تازند و نه هیچ نشریه‌ای دیگر؟؟

البته ما از حملات دشمن اخوانی و سگهای قلم‌بدست شان شکوه نداریم زیرا این چنانچه گفتیم دال بر صحت و برندگی موضع ماست. منتها بر خوانندگانی چون شما هم است که با تعمق نوشته‌های ما را مرور کنید و آنوقت اگر نکاتی داشتید مطرح سازید که بحث روی آنها برای سایر خوانندگان نیز مفید باشد.

در رابطه با «اکادمیسین»ها، «کاندید اکادمیسین»ها، «محقق»ها، «سرمحقق»ها و غیره باید گفت که صاحبان این باصطلاح درجات علمیِ معمول شده از طرف تجاوزکاران روسی و سگهای شان، اگر تا دیروز به هر عللی آنها را پیشوند نام خود می‌ساختند، امروز دیگر لازم است قدری متانت به خرج داده و از آنها بعنوان نشانه و یادگاری خفتبار از دورانی سیاه، دل بکنند تالااقل درین مورداز لطمه خوردن و کوچک شدن بیشتر خود جلوگیرند. یقیناً تعداد قابل توجهی از این افراد قبولدار روسها و پوشالیان نبوده‌اند ولی با اینهمه اصرار روی استفاده از القاب مذکور ناخواسته و نا آگاه تن به ابتذال داده، خود را ریشخند ساخته و به نحوی به «مقام علمی»ای می‌نازند که روسها و چاکران به آنان اعطا کرده‌اند.

درباره قهارعاصی درشماره ۳۹ «پیام زن» مطلبی آمده که شما را به آن رجوع می‌دهیم. ما منکر استعداد و قریحه قهارعاصی نیستیم چنانکه اسداله‌حبیب، عنایت«پژوهان» و یا لطیف‌پدرام خادی را هم علی‌الرغم لهجه و تقلیدهای میمون‌وار ایرانیش، فاقد استعداد نمی‌شناسیم و تأسف همینجاست که اینان استعداد و هنر شان را برای تطهیر دژخیمان پرچمی و خلقی و اخوانی و سایر دشمنان مردم ما بکارگرفته بودند و گرفته‌اند. ما قهارعاصی را نه به هیچوجه به دلیل تصنیف‌سازی برای فلان آوازخوانک بزم‌های پوشالیان بلکه بنابر دلایل متعدد ثابت کرده‌ایم که شاعر مردم و مقاومت نه بلکه شاعری پوشالی و از آن زننده‌تر شاعر مکتب و سیاست «استاد» و احمدشاه‌مسعود بود.

منظور ما از برخورد به صفاتی چون «نازکخیال»، «باریک‌بین» و... در مقاله «داکتر جاوید، از قهارعاصی تا سمنک‌پزی، از سمنک‌پزی تا کجا؟» عمداً این بود که دیگر زمان تشخیص و تشریح شعر با استعانت از آن کلمات سالهاست بسر آمده ولی داکترجاوید در بحث روی شعر قهار عاصی بسان مؤلفان مرتجع و سرکاریِ متون درسی فارسی گذشته‌های بسیار دور، از توصیف های مهجور و تاریخ زده و بی‌اهمیت مذکور کار می‌گیردکه نوشته‌ی ایشان را صرفنظر از محتوای سیاسی اخوان‌نوازش، در سطحی فوق‌العاده نازل پایین می‌آورد. نکته‌ی دومی اینکه شاید بتوان به قول‌شما به شمارش «نازکخیالی»های حافظ وجامی و... پرداخت. اما بنظر ما مخصوصاً ازکودتای ۷ ثور۱۳۵۷ تا فاجعه ۸ ثور ۱۳۷۱ و تا این لحظه، **هیچ شاعر آزادیخواه و شرافتمند افغانستان نبوده که بر آنهمه تجاوز و خون و شناعت و شقاوت و بربادی مادی و معنوی چشم بسته، خود را به خمار «نازکخیالی» غرق کرده و نتیجتاً از مبارزه علیه اشغالگران، دست‌نشاندگان و خیانتکاران بنیادگرا استعفاء داده باشد.** این حدود ۲۰ سال اخیر تاریخ وطن ما بیشتر از آن‌خشن و پر خون و خیانت است که سنجش «نازکخیالی»ها و «باریک‌بینی»های یک شاعر بتواند افتخاری محسوب گردد. برعکس وظیفه آن بود و هست تا دید شعر این و آن شاعر چقدر آتش و گلوله‌ای بوده بر سینه‌ی دشمنان که بعد به همان میزان برایش بهاء قایل شد و خود و شعرش رابه مردم شناساند.

کجاگفته‌ایم که «عشق‌اساس و بنیادندارد»؟ ما معتقدیم که عشق چیز با شکوهی است. ولی‌این عظمت رازمانی می‌یابدکه «عشق‌عمومی» و عشق به آزادی و خوشبختی انسان جای عشق خصوصی و عشق به چیزهای زیبای دیگر را بگیرد. **در شرایط حاضر از دیدگاه ما همان شعری‌ارزشمند، نجیب و جلیل است که خنجری بر گلوی اخوان و مرهمی برروان مجروح خلق مابه حساب‌رفته بتواند.**

خواننده عزیز، اجازه بدهید مجدداً از شما بخواهیم تامقالاتی راکه به آن اشاره کردیم یکبار دیگر از نظر گذرانده و باز هم برای ما نامه بفرستید.

اسلامی ډلو سره د امریکا اړیکی

لاندینی لنډ شوی مطلب د ۱۹۹۵ کال د نوامبر په ۳۰ «مسلم» ورځپاڼی کی د ډاکتر جاسم تقی په قلم خپور شوی دی. ډاکتر تقی چی په منظمه توگه د ایران، سودان او نورو بنسټپالانو په پلوی لیکنی کوی، دا ځل یی د اسلامی تروریستی ډلو ماهیت تر پوښتنی لاندی نیولی او د «سیا» په لاس جوړ شوی ځیزونه یی بللی دی.

خو نوموړی هغو تروریستی ډلو ته چی د فلسطین آزادی بخښوونکی سازمان په ضد او د ایران سیاسی او مادی پلوی ورسره دی هیڅ گوته نه نیسی. او هم په افغانستان کی «ورونه» او «جهادی» ډلی چی د «سیا» لخوا او د «سیا» لپاره مینځ ته شوی بیخی له یاده باسی! خو بیا هم د لیکلی مطلب ځخه پوهیدل کیږی چی «سیا» د تروریستی ډلو په مینځ کی زخ ډیر نفوذ درلودلی او د هغوی له لاری په بیلوبیلو هیوادونو کی خپل اهداف ترسره کوی. «پیام زن»

ډاکترجاسم تقی د تروریزم او تریخوالی غندلو په اړه د المائده او آل‌عمران له سورتونو ځخه څو آیاتونه راوړی او بیا لیکی:

«د سپیځلی قرآن یواځی دادوه آیتونه هم کافی دی تر څو ثبوت په دی باور کړی چی اسلام هر راز تروریزم او تریخوالی، په هر دلیل چی وی، غندی او له دی امله هم چی اسلام تورات او انجیل ته د احترام په سترگه گوری او هغه دواړه د خدای کتابونه بولی، د تروریستو کسانو،ډلو، سازمانونو، او دولتونو په اړه باید یو د بل په ضد دوه نظره وجود ونلری.

خبره د انتحاری بمب‌ایښودنی او په ځانگړی توگه اسلام‌آباد کی د مصر د سفارتخانی چاودیدلو په سر ده. دا تروریستی اعمال او لکه داسی نور تروریستی کړه‌وړه باید د مسلمانانو ټولو فکری گرایښاتو لخوا وغندل شی چی ښځه یا نر چی نوموړی اعمال ترسره کوی ډیر له سپکاوی ډک او کرغیړن کار کوی.

بوب ودوارد د «راز ـ د سی آی ای پټ جنگونه» په نوم یو پنډ کتاب لیکلی چی د مستندو اسنادو او شواهدو په مرسته یی سیاسی وژنو او تروریزم کی د سی آی ای لاس لرل په ډاگه‌کړی دی.

سی آی ای د امریکا د ښو متحدانو په کاوا که‌کولو کی ډیر اوږد تاریخ لری. (ډیر ځله د لاس په نامه کولو او یا کله چی د امریکی متحده‌ایالات غواړی په یوه هیواد کی د خپل نفوذ د دوامداره ساتلو لپاره خپله ځیره بدله کړی د نوموړی کار ضرورت را مینځ ته کیږی.)

مثال یی په ۱۹۵۷ کی د ایران پخوانی پاچا دی چی ویلی یی وو سی.آی.ای د «مارکسیست مسلمانانو» پلوی کوی.

داسی‌ښکاری چی د مصر دمسئلی په اړوند سی‌آی‌ای خپله ځانگړی نقشه لری. عام باور داسی‌دی چی‌حسنی‌مبارک‌دمصر رئیس جمهور خپله لوبه ترسره کړی او باید ځای تش کړی. په ټینگ گمان‌سیمه کی د نوی بدلون سره به لا نوی ځیره د منلو وړ گرځی. حسنی مبارک د «نیویارکر» مجلی سره د یوی مرکی په ترځ کی په امریکا تور ولگاوه چی اسلامیستانو سره اړیکی لری. «د متحده ایالاتو دولت له اسلامی ډلو سره اړیکی لری. تاسو (امریکائیان) سوچ کوی هغه تیروتنی موچی ایران کی کړی اصلاح کولای شئ. ولی زه تاسوته ډادینه درکوم چی دغه اسلامی ډلی هیڅ کله په مصر کی برلاسی کیدای‌نشی»

څو موده مخکی د مصر خپرونو څرگنده کړه چی افراطی اسلامی ډلی د سی‌آی‌ای لخوا جوړی شوی دی او هغه ړوند، شیخ عمر عبدالرحمن د سی‌آی‌ای پیژندل شوی جاسوس وو.

د سی‌آی‌ای پشان ـ موساد هم په تروریزم کی د پراخ گډون تاریخ لری. اسرائیلی پوځ په خپلو گاونډیو عربی هیوادونو او په تیره د لبنان جنوب کی د فلسطینیانو په اردوگاه باندی تر‌ټولو کلک «دولتی تروریزم» کار وی. د موساد د مخکنی مامور، ویکتور اوستروفسکی کتاب«د چم او چل له لاری» پورتنی مسایل او په تیره د موساد اړیکی له سی‌آی‌ای سره رسوا کوی.

ابوجهاد د ۱۹۸۸ اپریل په ۱۸ د سی‌آی‌ای او موساد لخوا ووژل شو. سادات او رابین دواړه د خپلی وظیفی له ترسره کولو وروسته ووژل شول له دی امله به خشونت او دولتی تروریزم تر هغه وخته دوام ومومی، څو چی ځوا کمن‌هیوادونه د کمزورو هیوادونو پر ضد «دولتی تروریزم» ترسره کوی.

په دی وروستیو کی بی‌بی‌سی گزارش ورکړ چی سی‌آی‌ای د اروپا په مختلفو سیمو کی ددی لپاره چی د اروپایی هیوادونو سیاستونه او گرایښات د خپل کنترول لاندی وساتی او هم هغوی دی ته مجبور کړی چی د امریکا له سیاست سره سم خپل ځان برابر کړی د تروریستی ډلو یوه شبکه جوړه کړی ده.▣



ما نمی‌گوییم آقای قذافی به چوکره‌های کثیف بنیادگرایش در افغانستان تا سطح بوسیدن دست زنان، ادب و تهذیب را یاد بدهد. فقط بد نیست آن تبهکاران خاین را با انسانیت آشنا بسازد تا این رفتار خودش صرفاً تظاهر به احترام به زن و عوامفریبی‌ای کهنه شده حساب نگردد.

نبرد پدر قذافی علیه شامپوها

قذافی در «مبارزه» علیه «شیطان»های بزرگ و کوچک به کشف تازه‌ای رسیده است. او در ۲۸ می ۱۹۹۶ خطاب به اعراب اعلام داشت که سر خود را با صابون بشویند و از مصرف شامپوی ساخته شده با تخم مرغ این «رسم شیطانی غرب» اجتناب ورزند. وی در کنفرانسی از محصلان در پوهنتون قاهره گفت: «من به آنان (سازندگان شامپو با تخم مرغ یا شیر در لیبیا) گفتم که محصولات مذکور کار شرکتهای شیطانی غرب بوده و هدف آنها اینست که با آنچنان تولیدات پوچ سودهای کلانی کمایی کرده و کودکان جهان سوم را از شیر و تخم محروم سازند(...) اگر ما عربها در این زمینه‌ها به دنباله روی از غرب بپردازیم هرگز پیشرفت نخواهیم کرد.»

با ادامه اینگونه «موعظه‌های انقلابی» قذافی منتظر باشیم که برادران جنایتکارش در افغانستان بخصوص «طلبه کرام»، فردا پیراهن و تنبان شان را هم دور بیندازند و به خوردن علف رو بیاورند تا کار کشیدن «شیطان» از روح شانرا بکلی یکسره کرده باشند!

قذافی و اردوی زنانش

بنابر گزارش خبرگزاری فرانسه (۴ جون ۱۹۹۴)، معمر قذافی در سفر پنج روزه‌اش با ۱۲ بادیگارد زن همراهی می‌شد. او ایجاد فرقه‌ای متشکل از دختران باکره را در ۱۹۸۱ اعلام کرد. دخترانی که نه حق دارند ازدواج کنند و نه بچه‌دار شوند و نه تکالیف خانوادگی را بدوش داشته باشند. و زمانی که قذافی با اعتراض خانواده‌ها روبرو شد، آنها را متهم به «خیانت» نموده و از وجود امپریالیزم در درون خانواده‌ها سخن گفت!

آیا چوچه پیروان خاین و دم‌بریده‌ی افغانی وی در لیست عوامفریبی‌های رذیلانه‌ی شان این بازی پدر خوانده را هم منظور کرده و روزی تشکیل «اردوی اسلامی زنان» را اعلام خواهند داشت؟



م. وفا ـ پشاور،

بنیادگـرایان، نـوکران زرخـرید بیگانگان

با آنکه از نوشتن این مقاله بیش از یکسال می‌گذرد اما بنظرم درج قسمت‌هایی از آن در «پیام زن» انقلابی و وزین برای آگاهی خوانندگانش خالی از فایده نخواهد بود.

داکتر لطیف نائیک در مقاله‌اش تحت عنوان «افغانستان: راه حل بسته است» مندرج در «فرنتیرپست» مورخ ۲۴ جنوری ۱۹۹۶ با مطرح ساختن این سوالها که آیا صلح به افغانستان بازخواهد گشت؟ یا اینکه این کشور بین مستبدان نظامی پارچه پارچه خواهد شد، می‌نویسد:

«کارت اسلامی بطور کامل علیه تنها خدانشناسان و کمونیست های آتئیست از نوع شوروی مورد استفاده قرار گرفت. احزاب مذهبی کشورهای وابسته‌ی اسلامی برای انجام خدمات ضد کمونیستی صف بستند. در آنزمان بنیادگرایان، دستجات بدردخور و مفیدی بشمار می‌رفتند که می‌شد با کمک مالی و غیره امریکاییان، توسط آنان خشم مذهبی را علیه کافران دامن زد.

طی سالها به علت حاکمیت رژیم های غیر نماینده، غیر دموکراتیک و رهبران فاسد و خودخواه، نفوذ و مداخله امریکا افزایش یافت. کلیه سیاست های داخلی، مالی، خارجی و دفاع از زیر نظر امریکاییان گذشته است. از مالیات گرفته تا بهای تکت قطارآهن و مواد اساسی و تغییر حکومت ها، بدون تأیید آنان صورت نمی‌گیرد. پاکستان بنابر تمام مقاصد عملی بمثابه یک وکیل، قمر و پایگاه «کاکاسام» درآمده است.

افغانستان ادامه و اجرای سیاست امریکا علیه تهاجم اتحاد شوروی بود. بر اساس توطئه‌ای دقیق و پلان شده، جنگ در افغانستان باید «جنگ مقدس» (جهاد) اسلام بر ضد کافران معرفی می‌شد.... جنرال ضیأ که پس از اعدام ذوالفقار علی بوتو سیمای یک «جلاد» را کسب کرده بود، این فرصت خداداد را غنیمت شمرده و بصورت عامل اجرای عملیات پنهانی امریکا در افغانستان درآمد.

... عربستان سعودی، کویت و سایر متحدان به تأسی از امریکا سیل پول و ساز و برگ جنگی را در افغانستان سرازیر ساختند. ضیأالحق جلاد یکشبه رهبر بزرگ دموکراسی و مدافع جهان آزاد اعلام گشت. اسلام‌آباد به بزرگترین مرکز فعالیت سی‌آی‌ای در جهان و افغانستان بزرگترین هدف عملیات پنهانی در تاریخ این سازمان جاسوسی بدل شدند.

همه وجوه، کمکها و اسلحه برای مجاهدین از طریق رهبران شان بدست آی‌اس‌آی و بر اساس صلاحدید و امر جنرال عبدالرحمن، توزیع می‌گردید. چون این فعالیتها سری انجام می‌گرفت، هیچ حساب و کتاب و سند و ثبتی مراعات نمی‌شد و این امکان وسیع زیر زدن و دزدی را فراهم می‌ساخت. برخی گزارش‌ها حاکیست که ۶۰ فیصد کمکها بشمول اسلحه برگردانده شده و هرگز به مقصد نرسیدند. جهاد، هرکسی را که در جریان رتق و فتق کمک‌های آن قرار داشت، منجمله افسران اردو را به ثروتی کلان رسانید.

... همچنان در حالیکه کمونیستهای شوروی و مزدوران افغانی آنها کافر اند، چینی ها چنین ترسیم نمی‌شوند. این برخوردهای دورویانه دولتهای ما، موضوع کمونیست و کافر مطرح شده از سوی آنها را شک برانگیز می‌سازد.

پس از سقوط داکترنجیب گروه حکمتیار بهترین و مناسبترین جانشین آن محسوب می‌شد.» ▣

«راوا» بر اساس کمک مالی عده‌ای از دوستان در اروپا، کانادا و امریکا بروشوری رنگه حاکی از مواضع و فعالیت‌هایش انتشار داده است.



خوانندگان ما می‌توانند فقط با پرداخت مخارج پستی ارسال هر تعداد از آنراکه خواسته باشند تقاضا نمایند.

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

په افغانستان، ایران، لبنان او اسرائیلو کی د مخدره موادو تولید او تجارت

افغانستان په کال کی ۳۰ تنه هیرویین تولیدوی چی په سلو کی ۳۰ یی اروپا ته استول کیږی او پاتی برخه یی د روسیی او منځنی آسیا بازار ته وړل کیږی. د کی‌جی‌بی پخوانی کسان او ځینی پوځیان او د کورنیوچارو وزارت ځانګړی ځوا کپه ګډه سره روسی مافیا جوړوی چی هم‌لاسی یی په افغانستان کی جنرال دوستم دی.

د روسی، اروپا او امریکا بازار ته دافغانستان د تولیداتو د رسیدلو اصلی لاره ایران، لبنان او اسرائیل دی. ځکه په آخر کی له اسرائیلو څخه لویدیځ ته ځی له همدی امله ده چی د لبنان څخه اسرائیلو ته هره باروړونکی وسیله شکمنه او په ځیر پلټل کیږی.

ددی خبری یو بل مهم دلیل دادی چی اسرائیلو له مخدره موادو سره دنړیوالی مبارزی تړون لاس لیک کړی نه دی. همدا وجه ده چی د مخدره موادو پیسی په اسرائیلو کی «سپینی» کیدای‌هم شی. دریم دلیل له روسیی څخه اسرائیلو تللو مهاجروکی د روس د مافیا د کسانوشته والی دی. او څلورم دلیل یی دادی چی اسرائیلو د مخدره موادو قاچاقبرانو ته ویلی دی چی دوی اسرائیلو ته راپورونه اواطلاعات ورکړی اسرائیل به هم په خپلی خاوری کی د مخدره موادو په تیرولو سترګی پټی وساتی. له‌دی امله اسرائیل د مخدره موادو د مصرف له لویو بازارونو سره تړل شوی مرکز ګرځیدلی دی.

بله لار یی قرغیزستان ده. د افغانستان او تاجیکستان له پولی څخه د پورتنی بدخشان له لاری د قرغیزستان د اوچ سیمی ته او د هغه ځایه ازبکستان ته او د ازبکستان څخه روسیی او اروپا ته ځی.

په اوسنی مهال کی تر ټولو لوی تولیدوونکی هیوادونه ترکیه، ایران، عراق، افغانستان، پاکستان،هند او د منځنی آسیا جمهوریتونه دی چی محصولات یی اروپا او امریکا ته لیږدول کیږی.

دفساد نړیوال اختاپوس ددوسیی له‌خپریدوسره سم (داپریل ۱۱) فلاحیان (د وری په ۲۳) په «سیا»تور ولګاوه‌چی مخدره مواد د طالبانوپه لاس ایران ته ننه باسی. طالبانو د «سیا» په ملاتړ د مخدره موادو مافیا جوړه کړی، چی کاریی ایران ته دمخدره مواد لیږدول دی.

له افغانستان او منځنی آسیا څخه روسیی او لویدیځ ته د مخدره موادو قاچاق او د «مسکو پله»

د «فیلکس» سازمان په ۱۹۹۱ کال کی د فوځ او کی‌جی‌بی د اطلاعاتو په ګیون له «اقتصادی جرائمو» سره د مبارزی لپاره جوړ شو. د فیلکس کارپوهانو چی د ۹۴ له جنوری څخه یی د مخدره موادو د قاچاق په هکله پلټنی پیل کړی، دی نتیجی ته رسیدلی دی چی روسیه له ۱۹۹۱ کال راهیسی په بشپړه توګه د مخدره موادو د تجارت نړیواله نظام ته چی د «مسکو پلی» په لاس کی دی جذب او ښکیل‌شوی ده.

د «مسکو پله» چا جوړه کړیده؟ د کی‌جی‌بی هغه کسانو چی د چچنی جمهور رئیس دودایف سره یی خبری کولی او د «مسکو پلی» بنسټ‌ایښودونکی دی. دوی په لومړی سر کی له چچنیانو سره تړون لاس‌لیک کړ او وروسته یی بیا خپل کار ته دومره پراختیا ورکړه چی نن د نړیوال اختاپوس تر ټولو فعاله پښی ګڼل کیږی.

دوی چی هم د اطلاعاتو په کار کی پوهه لری او هم د کی‌جی‌بی، فوځ او انتظامی ځوا کونوله دایرو سره اړیکی لری، سربیره پردی چی د وړلو راوړلو لاری پیژنی، د اطلاعاتی نظام له مختلفو چاروا کوسره له اړیکو او بانکی شبکی څخه هم ګټه اخلی د «مسکو پلی» هم بازار ته د مخدره موادو د رسولو لار جوړه کړیده او هم یی د پیسو دسپینولو.

د «مسکو پلی» له دوستم سره د خپلو اړیکو په برکت لومړی کرښه‌جوړه کړه. په نوموړی پلی کی هغه کسان غړیتوب لری چی په افغانستان کی د کمونیستی رژیم د امنیت د سازمان سلا کاران وو او له هماغه وخت راهیسی یی له دوستم سره نژدی اړیکی ټینګی کړیدی. دوستم د هغوی اصلی ونډه وال دی. د افغانستان د امنیت سازمان ځینی پخوانی سلا کاران په داوطلبانه توګه د افغانستان په شمال کی پاتی شوی دی چی یو یی د کی‌جی‌بی هماغه پخوانی افسر دی چی په «ریګان» شهرت لری او په افغانستان کی د دوستم تر ولکی لاندی سیمی کی د مسکو پلی استازی دی. هغه پخوا په افغانستان کی تریا ک رانیول او بیا به یی مسکو ته استول خو د چچنی د جګړی له امله اوس په خپله افغانستان کی له تریا کوڅخه هیرویین جوړوی.

د افغانستان په پوله کی د یو کیلو تریا کو بیه ۴۰ ـ ۵۰ډالره ده. د دوی کار داسی وو چی د دوستم د کسانو تر ساتنی لاندی به یی له تریا کوڅخه په لومړنی پول مورفین جوړول او بیا یی هر ۲ یا ۳ تنه په لاری یا هلیکوپټر کی بارول او له خپلو اړیکو څخه په ګټی اخیستلو سره یی ازبکستان ته وړل. د بار ساتنه تر ترمز یا سمرقند پوری د

کی جی‌بی‌د یوه پخوانی صاحب منصب په غاړه وه. هغه د ازبکستان پایتخت تاشکند له چارواکو سره ټینګی اړیکی لری. د هغه کسان مورفین په مسافر وړونکی الوتکی کی ځای پر ځای کوی او بیایی چچنی ته وړی. د چچنی شالی نومی سیمه له مورفینو څخه‌هیروبین جوړولو او مسکو او نورو بازارونو ته د لیږدولو مرکز دی.

د «مسکو پلی» د هیروبین جوړولو مرکز هم د ټریا کورانیولو ځای یعنی افغانستان ته وړی دی.

د غنی نړیوال تارونه، مافیاګانی او دولتونو کی د هغوی نقش

له لری ختیځ څخه تر جبل‌الطارق پوری، د آسیا جنوب ختیځ کی کامبوجاو د افریقا شمال لویدیځ کی مرا کش‌او همدا رنګه افغانستان او ایران او چچنی او روسیه او نیجریه او ... هغه هیوادونه دی چی یا یی په خپله دولتونه او یا یی دولتی چارواکی‌د مخدره موادو په تجارت کی‌اصلی رول لوبوی.

اسرائیل، سوریه، عراق، لبنان، ترکیه، پاناما، برازیل، کلمبیا او هلند هغه هیوادونه دی چی دولتونه یی «لانجه نکوی».

د ایتالیا، امریکا او مکزیک هیوادونو کی مافیا ګانی‌له دولتی مقاماتو او سیاسی ټولنو سره اړیکی لری.

د سویس، هانګ‌کانګ، لوکزامبورک او اسرائیل هیوادونه دمخدره موادو پیسی سپینوی.

څیړنی ښیئی چی د مافیا مشران په زیاترو هیوادونو کی د دولت تر لاسه کولو په فکر کی دی. پرته له هغو پیسو چی سیاسی شخصیتونو او ډلو ته یی ورکوی خپل زامن هم د ښوونی په ډیرو اوچتو مؤسسو کی شاملوی تر څو وکولای شی په رواوو منل شوو سیاسی او اقتصادی فعالیتونو کی هم برخه واخلی.

دغه ناولی پیسی د لاتینی‌امریکا هیوادونو، آسیا، افریقا او حتی د امریکا په شان هیوادونو کی په انتخاباتی مبارزو کی کارول کیږی. او هغه کسان چی په دی پیسو بریالی کیږی د نوموړو پیسو د خاوندانو لپاره د کار وسیلی برابروی.

د ایران رژیم ادعا کوی چی اروپا ته د مخدره موادو درسیدلو د مخنیوی لپاره تر ټولو پراخه مبارزه کوی. او د لویدیځ احصائیی ښیئی چی لویدیځ ته د مخدره موادو ننوتل کال په کال زیات شوی‌دی.

امریکا دعوا کوی چی د مخدره موادو د سودا ګری‌له لاری د ایران رژیم ارزی عایدات وروسته له تیلو تر ټولو اوچت عایدات دی.

په هر صورت، دا خبره په ښکاره ډول څرګنده ده چی راتلونکی کی‌به مخدره مواد د منځنی ختیځ د ستونزو یو لوی سبب وګرځی.

ژباړه له «انقلاب اسلامی در هجرت» ۳۸۳ ګنه د ۱۳۷۵ کال د غوایی میاشت ▣

ف.ت. ـ پشاور

قاچاق اسلحه، گوشه دیگری از چهره کریه قوماندانان حزب اسلامی

پرداختن به مسئله قاچاق بوسیله قوماندانان حزب خاین گلبدین شاید اضافی به نظر آید چون مردم ما در آینده مسئولان آن را هرگز نه بنام قاچاقبر و امثالش بلکه بمثابه غدارترین جانیان تاریخ کشور مجازات خواهند کرد. با آنهم گزارشی را از روزنامه «مسلم» (۱۷اگست ۱۹۹۴) ترجمه و برای شما فرستادم تا در صورتیکه مفید ببینید، به نشر بسپارید.

گفته می‌شود که یک قوماندان افغان مربوط حزب اسلامی‌گلبدین در قاچاق اسلحه و تدارک سلاح ثقیله به گروه خاصی فرقه‌ای در کشور آغشته است.

براساس منابع معتبر، داوود قوماندان حزب از منطقه علی‌خیل فورت، سپینه شگه نزدیک سرحد افغانستان و پاکستان اسلحه قاچاق نموده است. علی‌خیل‌فورت جایی است که در جریان جنگ دیپوی سلاح حزب اسلامی در آن قرار داشت.

بعد از سقوط دولت نجیب بود که گلبدین مسئولیت دیپو را به قوماندانش داوود سپرد و از آن زمان وی به قاچاق اسلحه آغاز نمود.

وقتی دو هفته قبل درگیری مسلحانه‌ای بین دو گروه در کُرم‌ایجنسی صورت‌گرفت و درآن بیش از ۱۰انفر کشته شدند، روشن‌بود که قوماندان موصوف به‌یکی از طرفها راکت، میزایل و دیگر انواع سلاحهای ثقیله را تهیه می‌نمود. همچنان گزارش شده که این قوماندان در گدو تری‌منگل نزدیک سرحدافغانستان و پاکستان‌اسلحه ذخیره کرده است.

درین رابطه وقتی مقامات کرم‌ایجنسی به قریه متذکره یورش برد، دو لاری پر از اسلحه را توقیف نمود.

دو ماه قبل وقتی قوماندان دیگر افغان بنام حاجی‌خان بازک مربوط سیاف دو کارکن سیاسی و ملک قبیله جاجی ولایت پکتیا را ربود، داوود خواستار معاوضه گروگانها با لاری‌ها گردیده بود.

قابل‌یادآوریست که‌بعضی قوماندانان افغان و سوداگران محلی به خرید وفروش اسلحه وموادمخدر مصروف اند. چند روز قبل سپاه سرحدی مقدار معتنابهی چرس در کرم‌ایجنسی دستگیرنمودند ولی قاچاقبران موفق به فرار شدند.▣

سیلی‌ای بروی فاطمه گیلانی از سوی CCA

روزنامه «مسلم» در ۱۲ اگست ۱۹۹۶ از قول «مرکز کمک برای افغانستان» (CCA) یکی از سازمانهای امدادی غیر دولتی مقیم پشاور نوشت که مهاجران افغان در ۴۸ کمپ در صوبه سرحد بسر می‌برند که تعداد شان به ۱/۰۳۷۵۶۵ می‌رسد در حالیکه حدود یک میلیون مهاجر دیگر راجستر شده درخارج کمپ‌ها درشهرهای مختلف پاکستان زندگی می‌کنند. از بین مهاجران راجستر شده چهار صدهزار آنان را کودکان زیر ۱۴ سال تشکیل می‌دهد. از این میان تنها ۴۲۵۴۳ پسر و دختر به کسب آموزش ابتدایی مشغول‌اند که فقط ۹ درصد مجموع جمعیت کودکان مهاجر بشمار می‌روند. ۸۹ درصد بقیه کودکان نه مکتب می‌روند و نه پیشه‌آموزی می‌کنند.

احصائیه‌های تازه نشان می‌دهد که ۳۸۹۱۳۷ کودک مهاجر در ورکشاپ‌ها، هوتل‌های متصل سرکها، موترشویی، زراعت، پاکسازی، بوت‌دوزی، پیشخدمتی، صنعت‌خانگی و زباله‌چینی مشغول‌اند.

سروی‌ای حاکی از آن است که ۸۵ درصد مدارس مهاجران افغان در ساختمان‌های شکسته و ریخته قرار دارند. ۴۵ درصد مکاتب در هوای آزاد دایر می‌شوند. در هیچکدام از آنها از نصاب تعلیمی که جز اصلی تعلیم و تربیه محسوب می‌شود خبری نیست. ۹۵ درصد شاگردان پس از گذراندن امتحانات صنف هشتم از ادامه تحصیل محروم‌اند. تنها یک درصد آنان به تحصیلات بیشتر دست می‌یابند که آنهم مشروط به پرداخت مخارج آن می‌باشد.

بعد روزنامه از شیوع امراض کشنده بین مهاجران و بخصوص اطفال، از اینکه لااقل ۵۱۰ نفر حامل ویروس HIV اند که از آنجمله ۶۲ نفر بطور کامل به ایدز (AIDS) مبتلااند، و از گسترش فقر و فحشا و اعتیاد به هیرویین بین مهاجران می‌نویسد.

بد نیست به یاد بیاوریم که خانم فاطمه گیلانی در اوج خیانتکاریهای احزاب جنایتکار پشاوری، باوقاحت عجیبی گفته بود: «جهاد به نفع زنان تمام شدو برتعداد مدارس زنان افزوده شد....

.... اما یک فرق مهم در افغانستان آمد که وقتی که مهاجرین در پاکستان زندگی می‌کردند، برای زنان افغان امکانات درسی بهتر بود. تمام تنظیم‌های جهادی مدارس و مکاتب بسیار خوب داشتند امکانات بسیار خوب برای زنان بود که یاد بگیرند نه‌تنها از علوم دینی باخبر شوند بلکه از تاریخ مملکت خود و زبانهای خارجی و زبان‌های دیگری را هم یاد بگیرند مثلاً یک کسی از منطقه پشتو زبان فارسی را می‌توانست یاد بگیرد این یک نقطه‌ی عطف بود...»! («پیام زن» شماره ۳۷).

«پیام زن» همانوقت خاطر نشان ساخت که اینگونه کتمان دیده‌درایانه‌ی واقعیات و پابوسی مقابل اخوان و همکاران، مطابق سیاست و روحیه سازشکارانه در برابر بنیادگرایان است و می‌تواند به جاهای خطرناک کشانده شود. و متأسفانه دیدیم که چنین شدو خانم فاطمه گیلانی با همراهی کردن به اصطلاح سفیر باند ربانی در پکنگ، به استقبال آن سیاهرویی تاریخی رفت. ▣



آنژلیکا ـ هرات،

در نامه اش می‌نویسند:

«اولتر از همه سلام و احترامات خود را برای شما دست‌اندرکاران "پیام زن" تقدیم می‌دارم.

ثانیاً از مطالبی که در مجله "پیام زن" درج شده و دردهای مردم ما را بدون کم وکاست بیان می‌دارد و بسیار دلچسب و ارزنده اند اظهار سپاس نموده موفقیت هرچه بیشتر شمارا در این راستاخواهانم تا هرچه پرشورتر و آتشین‌تر با سلاح قلم به پیکار خود علیه خاینان به وطن ادامه دهید.

متأسفانه قیمت "پیام زن" را به دالر امریکایی و روپیه پاکستانی می‌نویسید در حالیکه این مجله مربوط به افغانهاست اما از قیمت آن به افغانی خبری نیست.»

دوست گرامی، از گزارشهای ارسالی تان در صفحات گزارشهای همین شماره استفاده شد. آرزومندیم بازهم از شما نامه و گزارش داشته باشیم.

انتقاد تان در مورد عدم ذکر قیمت نشریه ما به افغانی وارد است. در آینده می‌کوشیم این نقیصه را رفع کنیم.

▫ ▫ ▫

وژمه ـ کابل،

«دوستان محترم، "پیام زن" شماره ۴۵ رامطالعه نمودم تمام مطالب آن مورد علاقه من قرار گرفت براستی که واقعیت‌های تلخ جامعه ما در آن انعکاس یافته است.

"پیام زن" واقعاً تنها نشریه‌ایست که می تواند کوفت دل مردم رنجدیده ما را بکشد. خواستم گزارش لت و کوب شدن خودم بوسیله طالبان و گزارش کشته شدن زنی بوسیله آنان را که چشمدید شوهرم است برای تان بنویسم امید آن را نشر کنید.»

دوست گرامی، از گزارشهای ارسالی تان در همین شماره استفاده گردید.

▫ ▫ ▫

دنیا ـ امریکا،

از نامه و کاستهای ویدیویی ارسالی تان سپاسگزاریم. متأسفانه کاستها بین پاکت نبودند که آرزومندیم در این زمینه اقدام کنید. دو نامه جداگانه برای تان ارسال شد.

▫ ▫ ▫

دوست محمد بیان ـ کویته،

زمونږ لخوا تاوده سلامونه ومنی. ستاسو سوچ او تهینګ عزم د قدر وړ ده. هیله ده چی په عملی ډګر کی هم د جهادی او طالبی بنسټپالو پر ضد خپل غږ اوچت وساتی. ستاسو د انقلابی او پیاوړی شعرونو په هیله.

▫ ▫ ▫

ریش کشیدن گلبدین؟!

آذرنوش ـ کابل،

نامه تان را در ذیل می‌خوانید:

«در کابل در مورد اینکه چرا امریکا و پاکستان گلبدین را در میدان رها کردند، می‌گویند بخاطر اینکه او دیگر ریش کشیده بود. حال که گلبدین به ایران پناه برد و آنجا لانه کرده است مردم ما به چند تار ریش آقای رفسنجانی با آن مواضع "ضد امریکاییش" می‌خندند که وی دل خود را به لته پاک "شیطان بزرگ" خوش ساخته است و می‌خواهد از وی به عنوان چوبدست در رقابت با رقبای امریکایی، پاکستانی و عربستانی خود در افغانستان استفاده نماید.

گرچه رژیم فاشیست ایران بر خر تک‌روی و شوونیزم خود سوار است و تصور نمی‌شود توصیه‌ای را از کسی بشنود، با آنهم نمی‌شود بعضاً چیزهایی را نگفت:

گلبدین در جوانی طوری بود که حاضر می‌شد با اندک امتیاز به هرکس خود رابفروشد. مدتی خریدارانش زیاد بود تااینکه ریش می‌کشد و بازارش کساد می‌شود. بعدها وقتی او حزب می‌سازد و می‌شود رهبرش، خصوصیات زندگی شخصی این بد فعل با زندگی به اصطلاح تنظیمی‌اش چنان عجین گردیده و در آن تجسم می‌یابد که از دمبک زدن به هیچ دستگاه جاسوسی مثل سیا، آی‌اس‌آی و غیره باز نمی‌ایستد.

همچنان از حجله رفتن با ربانی، سیاف، مزاری، دوستم، مسعود، نجیب، مجددی، حفیظ‌اله امین، جنرال رفیع و... ابا نورزیده و همه را تجربه نمود. وقتی آنان استفاده‌های خود را از گلبدین کردند و مقاصد شان برآوده شد طردش کردند و حالاغیر از درمانده‌ای‌بنام هاشمی رفسنجانی کس دیگری طالبش نیست.

ولی آقای رفسنجانی هم باید بداند که با در بغل گرفتن این مردک‌منفور که حالا دیگر به قول مردم ما ریش کشیده، خیری نخواهد دید.»

▫ ▫ ▫

لیزا ـ اسلام آباد،

در قسمتی از نامه خویش نوشته‌اند:

«... وضع اسفبار زنان در افغانستان و سایر کشورهای جهان خیلی مرا افسرده و مأیوس ساخته بود، بخصوص شرایط زندگی خودم که اجازه هیچگونه فعالیت در این زمینه را برایم نمی‌دهد. اما با خواندن نشریه شما و آگاهی یافتن از جنبش آزادیخواهانه‌ی تان نیروی تازه‌ای گرفتم.»

خواهر عزیز، شرایط بد زندگی زنان کشورهای دیگر و بخصوص افغانستان که از ۵ سال به اینسو تحت تسلط تروریستی بنیادگرایان بسر می‌برند، نباید ما را مأیوس و افسرده سازد بلکه باید به مبارزه‌ای پرداخت که به ایجاد جامعه‌ای آزاد برمبنای ارزشهای دموکراتیک بیانجامد.

در مورد نکات دیگر نامه تان مکتوب جداگانه‌ای برای تان فرستادیم. موفقیت تان را خواهانیم.

▫ ▫ ▫

ا. ش. ا ـ چترال،

با تشکر از نامه تان، در آینده نشریات را به آدرس جدید شما می‌فرستیم. نشریاتی راکه خواسته‌اید ارسال نمودیم. اگر خواهان دریافت مجدد آنها باشید لطفاً قیمت و هزینه پستی را قبلاً بپردازید.

▫ ▫ ▫

حارث حبیب ـ آلمان،

نشریات همراه با نامه جداگانه‌ای برایتان ارسال شد که آدرس دقیق پستی و بانکی ما هم در آن درج است. به انتظار نامه‌های تان.

▫ ▫ ▫

حمید انوری ـ امریکا،

ضمن تشکر از توجه و تلاش تان در مورد نکات دیگر نامه، مکتوب جداگانه‌ای ارسال شد. موفق باشید.

▫ ▫ ▫

«شتر در خواب بیند پنبه دانه» به واقعیت پیوست!

ضیا ـ کابل،

«در مقاله احمدبشیر نویسنده پاکستانی منتشره "پیام‌زن" شماره ۴۴ صفحه ۱۹ آمده که کودتای جنرال پاکستانی ظهیرعباسی خنثی گردید. اما در عوض، آن نقشه را توسط ملاعمر "امیرالمومنین" در افغانستان پیاده نمودند. چه جای شک باقی است در وابستگی "امیرالمومنین" افغانستان به دولت پاکستان که چیزی را که برخود نمی‌پسندد، برما روا داشته و کثافات خانه‌ی خود را به خانه ما می‌ریزد؟

دوستان گرامی می خواهم موضوع دیگری را به بحث بگذارم. در بعضی لوحه‌ها کلماتی مثلاً فروشگاه احمد پشتون‌نخواه، ورکشاپ محمود پشتون دوست، خیاطی رسول مزاری، جبار پکتیاوال یا ستار پکتیانی. مغازه انور هروی یا هراتی یا رهنمای معاملات مقصود پشتونیار، با نفرت توجهم را جلب می‌کند. آیا نمی‌شود این کلمات تفرقه آمیز را کنار بگذاریم؟ بخاطر شناخت ما اسم کافی خواهد بود. چرا اینقدر خود را کوچک احساس کنیم که غرق در خودخواهی و ملیت‌گرایی باشیم! از پشتونخواه بودن، تاجک خواه بودن، هزاره خواه بودن و ازبک خواه بودن و امثالهم بگذریم. تمام مردم دنیا همه‌ی ما را بنام افغان‌ها می شناسند. ولی ما خود را در گرو یک ملیت می‌دانیم و خود را کوچکتر می شناسیم. فاشیست‌های مذهبی و اخوان ازین خلاء زیاد استفاده‌جویی کرده‌اند که ملیت‌ها را به جان هم انداخته مملکت را ویران و بقای خود را تأمین کنند.»

▫ ▫ ▫

فاکت دیگری دایر بر دنائت داکتر اعظم دادفر

عبدالرحمن ـ هند،

در نامه خویش می‌نویسند:

«نشر مطلب ذیل بخاطر آگاهی آن عده از هموطنان مفید است که تاکنون داکتر اعظم دادفر رابمثابه عنصری دارای سابقه مبارزه در جریان دموکراتیک نوین، "تازه‌اندیش" و "مبارز راه دموکراسی" قلمداد می‌نمایند و روی همین ملحوظ "پیام زن" رابه سبب نشر خبر تلویزیون بلخ مندرجه شماره ۴۴ صفحه ۶۸ ("داکتر اعظم دادفر مبلغ ده‌هزار دالر را از طریق دولت آلمان به جنبش ملی اسلامی اعانه داده است") مورد ملامت و مذمت قرار می دهند:

داکتر اعظم دادفر بعد از چند سال "کار" در پاکستان بدون آنکه خاری از آی اس آی و یا تروریستان اسلامی به پایش بخلد یا حتی کلمه‌ای

تهدیدآمیز تحویل گیرد»، به آلمان تشریف فرما شدند. بعد از اقامت یکی دو ماه در آن کشور، با بخش پشتوی رادیوی بی‌بی‌سی مصاحبه‌ای انجام داد:

گوینده بی‌بی‌سی از دادفر پرسید: "نظر تان در مورد طرح فدرالیزم جنرال دوستم که این روزها سر و صدای آن بلند است، چیست؟". دادفر فرو رفته در گنداب متعفن جنبش ملی اسلامی "گلم جمع"، با شرمساری در حالیکه تقلا می‌نمود خودش را خونسرد وانمود سازد، اظهار داشت: "من به حیث یک ازبک افغان طرح فدرالیزم رهبر جنبش ملی اسلامی دوستم را تأیید می‌نمایم. ملیت های کشور، جز از طریق فدرالیزم، نمی‌توانند به حقوق و آزادی های دموکراتیک خود دست یابند". بعد از ختم این جمله که به زبان دری بیان کرد معلومات ناقص و جسته گریخته‌اش را در مورد فدرالیزم بزبان پشتو بگونه مسخره‌ای بیرون داد. از یک سلسله سوال و جواب متعارف که به نوشتن نمی‌ارزد، نماینده بی‌بی‌سی آخرین پرسش‌اش را چنین مطرح نمود: "شاغلی دادفر نظر تان در مورد وضع موجود سیاسی در افغانستان و اختلافات مجاهدین در بین خود شان و همچنان اختلاف شان با دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی چیست؟". اینبار موصوف با بی شرمی یک دلالی که در خدمت ارباب قرار دارد پاسخ داد. "بنظرم تمام رهبران مجاهدین بشمول جنرال دوستم مسایل و اختلافات شان را باید از طریق مذاکره حل نموده به توافق دست یابند تا صلح و آرامش در کشور برقرار گردد".

دادفر در مصاحبه خاینانه‌اش نمایندگان سازمانهای استخباراتی چون "سیا"، "آی‌اس آی"، "ساواما" (خاد ایران)، منجمله رشید دوستم عامل کی‌جی‌بی را منحیث رهبر مردم افغانستان مورد تأیید قرار داد و تعدادی از همفکرانش را به این صرافت انداخت که وی چگونه از زندان امین جلاد رها شد در حالیکه دهها هزار تن انسان بی‌گناه و بی‌دفاع کشور بشمول هزارها تن منصوبین و هواداران "جریان دموکراتیک نوین افغانستان" که او نیز مدتها خود را زیر نام همین جریان قایم ساخته بود، در آن ذبحگاه قربانی و قصابی شدند.»

▫ ▫ ▫

خاینان بنیادگرا و تضادهای قومی

نورآغا ـ چترال،

در قسمتی از نامه خویش می‌نویسند:

«در جریان "دولت" ربانی بنیادگرا سفری به کابل داشتم. این اولین سفرم بعد از ۱۹ سال بود.

شب ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۶ که طالبان وارد کابل شدند بلافاصله به دستگیری افراد "دولت" ربانی پرداختند زیرا دشمن اصلی خود پنجشیری‌ها را می‌دانستند. پنجشیری‌هایی که صاحب کار و مال بودند. خود راکشیدند و یکعده درمانده‌ی غریبکار بی‌غرض در کابل مانده بودند چون اذیت و آزار آنان بیش از حد شد من هم که پنجشیری هستم بدون دیدن ویرانی های کابل مجبور به ترک افغانستان شدم.»

دوست عزیز، آنچه را شما شاهد بوده‌اید صرف گوشه کوچکی از اعمال جنایتکاران بنیادگرا و برادران طالب شان محسوب می‌شود. امیدواریم چنانچه خود نیز تذکر داده‌اید گزارشهایی از جنایات بنیادگرایان در کابل برای ما بفرستید.

▫ ▫ ▫

ملیحه رهرو ـ آلمان،

با درودهای گرم از نامه تان متشکریم.

مکتوبی را که بخاطر حل مشکلات پناهندگی تان از ما درخواست کرده بودید، ارسال شد. امید از دریافت آن اطمینان دهید.

موفق باشید.

▫ ▫ ▫

عاقله روشن ـ اسلام آباد،

شعر ارسالی تان را در همین صفحه می‌خوانید.

قسمتی از نامه تان:

«من منحیث خواننده دایمی این مجله سعی و تلاش شما را در مورد شناسایی بهتر جانیان تاریخ و بشریت یعنی طالبان و شرکای جنایتکار اخوانی شان می‌ستایم و موفقیت هر چه بیشتر تانرا خواهانم.

شماره مسلسل ۴۵ حوت ۱۳۷۵ مجله وزین "پیام زن" را بار بار مطالعه خواهم نمود.

در لابلای صفحات این مجله در صفحه "پیام زن و خوانندگان" به شعری متوجه شدم تحت عنوان "شب شکن" که با مطالعه آن من نیز شعری به همین وزن و قافیه سروده به شما ارسال نمودم. امید بعد از اصلاح لازمه نشر نموده ممنون سازید.»

بار غم

من مرغ پر شکسته و بی آشیانه‌ام
صیاد رانده از چمن و آب و دانه‌ام
من آتش شرار دل غم رسیده‌ام
معدوم کاخ ظلم کند این زبانه‌ام
از جور جانیان ستمگستر پلید
بشکست زیر بار ستم کتف و شانه‌ام
از دست دشمن است کنون کشورم خراب
اعمار ملک ماست نیاز زمانه‌ام
با مارش بی‌هراس به سر منزل مراد
با قلب پر تلاش به مقصد روانه‌ام

سیف زاده ـ آلمان،

ضمن عرض سلام، منبعد قیمت و مصارف پستی «پیام زن» را از طریق دوستان ما بفرستید.

گر چه ۵۰ مارک متذکره نرسیده ولی اگر خواهان کاستها باشید به ما بنویسید. به امید همکاری های تان.

◘ ◘ ◘

د افغانستان د انقلابی ځوانانو ټولنه ـ پشاور،

گرانو دوستانو، زمونږ لخوا هم نیکی هیلی او سلامونه ومنی. تاسو ته یو ځانگړی لیک او مونږ سره موجودو خپرونو پتی دراستول شوی. هیله ده چې ترلاسه کړی به مو وی.

◘ ◘ ◘

چند سوال از آقای فرهاد بشارت

جمعی از روشنفکران ـ کابل،

با سپاس فراوان از نامه تان که بتاریخ ۶ جون بدست ما رسید، متن کامل آنرا می‌آوریم:

«خواهران انقلابی،

نخست از همه درود به پیکار دلیرانه تان.

شماره ۴۵ "پیام زن" بسیار دیر تر از زمانی از چاپ برآمد که مضامین عالی، موضع قاطع و لحن مناسب آن به شکلی بتواند عطش جمعی از روشنفکران علاقمند به "راوا" را در کابلی تجاوزدیده فرونشاند.

تمام مضامین شماره ۴۵ جالب بود ولی مطلب "زور کم و قهر بسیار یک سوپر انقلابی "را بیشتر پسندیدیم. در همین رابطه می خواستیم چند سوالی از آقای بشارت دبیر فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی داشته باشیم:

۱ـ شما آقای بشارت که مدعی هستید "مراجعه به پلیس بورژوازی جهت اختلافات شخصی یا سیاسی مطلقاً جز سنتهای ما نیست "چطور نه برای انقلاب کردن وحل اختلاف، بلکه حل تضادهای طبقاتی جامعه، به خلقی ها و پرچمی های کثیفتر و جنایتکارتر از "پلیس بورژوازی "متوسل می شوید؟

۲ـ آیاعدم شناخت‌دقیق ازخلق وپرچم این "تفاله‌های تاریخ "را ناشی از قلت سواد سیاسی تان بدانیم یا بی خبری از تاریخ کشورما و یا هر دو؟

خواهران گرامی،

ضمناً اگر توضیح دهید "سناریوی سیاه و سفید "یعنی چه؟»

دوستان گرامی، «سناریوی سیاه و سفید» نوشته منصور حکمت رهبر حزب کمونیست کارگری ایران است که چنانچه در آن مقاله هم تذکر داده‌ایم، ایشان از اوج چپ‌روی یکباره به راست غلتیده، سرنگونی قهرآمیز رژیم فاشیستی ایران را رد کرده و اندرز می‌دهد که چون جنگ داخلی باعث ویرانی می‌شود بناءً باید با استفاده از راه‌های مسالمت آمیز به جمهوری اسلامی پرداخت.

ولی برای ایشان اینکه این جنگ توسط کی، با چه سیاستی و علیه چه کسانی راه بیفتد مهم نیست. وی مخالف هر نوع جنگ داخلی است و بین جنگ انقلابی و ارتجاعی فرقی قایل نمی‌شود. از همینجاست که آقای حکمت را تب فرا می‌گیرد که مبادا توده‌های بجان آمده ایران بپا خیزند و رژیم را با خشونت سرنگون سازند.

البته انحلال رژیمی فاشیستی با وسایل غیر قهری و مثلاً اعتصاب و رای‌گیری آرزوی هرکس است. لیکن‌وقتی واقعیت‌های سرسخت‌با آرزو های شیرین ما نخواند، نباید در گمراهی مردم کوشید. انقلابی آنست که به جنگ تلخ‌ترین واقعیت‌ها برخیزد و خود و مردم را به اوهام فرو نبرد. آیا رژیم‌های فاشیستی بنیادگرامنجمله جمهوری‌اسلامی ایران ساطور قصابی شان را با رضا و رغبت به زمین خواهند نهاد؟ اکثر مردم ایران و دنیا دچار این خوشخیالی واهی نیستند اما آقای حکمت در سناریوی سفیدش در واقع می‌خواهد مردم به رأفت قلب و سیر شدن رژیم ایران از خون‌آشامی توجه مبذول داشته و به «شیوه‌های متمدانه»ی مبارزه علیه آن بیندیشند.

◘ ◘ ◘

زبیده توفان ـ هرات،

«... یکی از هزاران هموطن شما هستم که می خواهم فریاد خود را به گوش تان برسانم.

شاعری هستم که رنج و درد بی‌خانمانی را شاید بیش از همه حس کرده باشم. و این ویرانه‌ی به ظاهر آباد از هم‌فروپاشی کشورم را به چشم می‌نگرم و این نیشتریست بر قلب مجروح من و این غم عظیم را با اسلحه قلم بر قلب سپید دفتر ریخته تا بدین وسیله به یکی از هزاران زخم سینه خود و هموطنان عزیز و رنج کشیده چه در داخل یا خارج کشور مرهمی بگذارم و تیری باشد بر قلب دشمن بیدادگر که با ظاهر سپید و نمای سیاه چون عفریت بدگهر بی‌باکانه بر توده‌های ستمکش می تازد.

و حالا از شما خواهشمندم شعر زیرین را اگر قابل چاپ در مجله خواندنی تان باشد به چاپ برسانید تا فریادم به گوش تمام هم‌میهنان وطندوستم برسد.»

از نامه و شعرهای تان سپاسگزاریم. از آنها در شماره های بعدی استفاده خواهیم نمود. بازهم برای ما نامه و شعر ارسال دارید.

◘ ◘ ◘

پیکار پامیر ـ کانادا،

متقابلاً سلام‌های ما را بپذیرید. از حسن نظر تان در مورد مطالب «پیام زن» و ۵۰ دالر ارسالی تان تشکر می‌کنیم.

◘ ◘ ◘

محمد عالم سهرابی ـ ابوظبی،

ضمن سپاس از علاقمندی تان نسبت به مطالب «پیام زن» بعد از این آنرا مرتباً برایتان خواهیم فرستاد. قیمت و هزینه پستی آنرا می‌توانید به آدرس بانکی ما و یا در جوف پاکت اما با پست راجستر بفرستید.

◻ ◻ ◻

درباره‌ی «شعله‌ای» بودن ما

فریما رهپو ـ کابل،

از دو نامه و گزارش تان متشکریم. قسمتی از نامه تان:

«گرمترین سلامهای خویشرا که از ژرفای قلبم سرچشمه می‌گیرد خدمت خواهران محترم "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" تقدیم می‌دارم. من مدتهاست که خواننده‌ی مجله‌ی وزین "پیام زن" می‌باشم. این یگانه مجله‌ای است که از حقوق و آزادی زنان و مردم رنج‌دیده‌ی افغان پشتیبانی می‌کند. "پیام زن" آیینه تمام‌نمای بدبختی‌های مردم ما و افشاگر بنیادگرایان و طالبان می‌باشد.

من افتخار می‌کنم که زنان افغانستان خواهان دموکراسی و انتقام گرفتن از این خاینان و مزدوران اجنبی هستند. هر وقتی که "پیام زن" بدستم می‌رسد با علاقه‌ی تمام به مطالعه آن می‌پردازم. بنابر همین علاقه می‌خواهم از شما سوالی نمایم: در صفحه ۴۴ شماره مسلسل ۴۵ "پیام زن" در شعر "تنها نیم" از پ. رتبیل می‌خوانم:

در گودالی که کنده بودند «شعله» افروزان
از برای گنده خون و عفن لاشه‌ی مردار گرگان
ـ و این ویرانگران شهرها و جاده‌ها ـ
که تاراج کردند عفت مروارید و عصمت گنجینه‌ها

بلی خواهران ارجمند، آیا این شعر که در یک صفحه به چاپ رسیده است اشاره به شعله‌ای بودن شما نمی‌کند؟ آیا شما از "شعله جاوید" پشتیبانی می‌کنید؟»

«**شعله‌ای**» بنظر ما نه مظهر جنایت است نه وطنفروشی و نه هیچ خیانتی دیگر. برعکس «شعله جاوید» بمثابه جریانی سیاسی آزادیخواهانه و طرفدار دموکراسی، افتخار نخستین و قاطعترین مخالفت علمی با سوسیال امپریالیزم و سگهای پرچمی و خلقی آن، و امپریالیزم و سگهای گوناگون اخوانی وغیر اخوانی‌آن را درتاریخ ما کمایی‌کرده است.

سازمانهای‌مشخصی درکشورآشکارا نماینده‌سنن «جریان دموکراتیک نوین» (شعله جاوید) بوده و بسهم و شیوه خود از آن در برابر حملات دیوانه‌وار بنیادگرایان و جیره‌خواران پرچمی و خلقی و ستمی و سایرین دفاع می‌کنند. ولی ما بدون آنکه «شعله‌ای» باشیم، هیچ بیمی نداریم ازینکه بمثابه سازمان و نشریه‌ای دموکراسی‌خواه در برابر بنیادگرایان و همدستان شان از گرایش مذکور به پشتیبانی برخیزیم. همانطوری که از سازمانها و افرادی که داغ سیاه همکاری با جنایتکاران خلقی و پرچمی و بنیادگرایان را بر جبین نداشته و خواهان مبارزه سازش‌ناپذیر بر ضد این فرومایگان‌باشند، حمایت‌نموده وآنان رااز جمله دوستان‌خود می‌شماریم.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بعنوان یک سازمان مخفی که در شرایط بشدت خونین از چهار سو مورد حملات دشمنان قرار دارد، نمی‌خواهد با چاپ عکس‌های رهبران خود عملاً راه مبارزه وسیعتر را بر آنان ببندد و آنان را بیشتر در معرض حمله دشمنان قرار دهد. ولی با چاپ عکس رهبر شهید خود در حقیقت به خونش تجدید پیمان می‌کنیم که راهش را استوارانه ادامه خواهیم داد.

◻ ◻ ◻

مسعود از «انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی» ـ کانادا،

با درودهای گرم از ارسال نامه سرگشاده «راوا» به نشریات چاپ کانادا، سپاسگزاریم.

امیدواریم باز هم از همکاری های تان برخوردار باشیم.

◻ ◻ ◻

دوستان عزیز افغانستان آزاد ـ سویس،

از اظهار همبستگی تان نسبت به «راوا» و مبارزه‌اش و ارسال اعتراض نامه‌ها به وزارت‌های خارجه و داخله پاکستان متشکریم.

امید همکاریهای تانرا ادامه دهید.

◻ ◻ ◻

یک و نیم ماه در اسارت طالبان

فرهاد ـ کابل،

قسمتی از نامه تان:

«به خواهران انقلابی‌ام درودهای آتشینی می‌فرستم و از آنجاییکه مدت شش ماه می‌شود ازفعالیتهای انقلابی تاناحوالی نداریم‌خیلی نگران می‌باشیم. امید از گزند تمام آفات و بلیات زمینی و آسمانی که درین جهنم بنام افغانستان خانه نموده، در امان باشید. پس از تبریکات سال جدید ۱۳۷۶ که برای ما دشواریها و رنجهای جدیدی را نوید می‌دهد، امیدوارم آفات دامنگیر مردم مان امسال فرق بنیاگرایان وحشی را بسوزاند.

ذیلاً گزارشی را خدمت تان مرقوم می‌دارم که نمایانگر عملکردهای وحشی ترین بنیادگرایان کینه توز و عقب‌گرا بنام طالبان است که بالای پسر کاکایم عبدالقهار ولد عبدالرزاق از ولسوالی نجراب گذشته است.

بتاریخ سوم دلو ۱۳۷۵ وقتی موتر حامل ما مسافرانی که از پلچرخی به کابل می‌رفتیم در ساحه گلبهار شمالی رسید با صدای فیر راکت ها

مردم وحشت زده پیاده و سوار به سمتهای مختلف در تک و دو شدند و می‌گفتند که طالبان از چاریکار بطرف جبل السراج در حال حمله و پیشروی اند. در منطقه هرج و مرج کامل حکمفرما بود و هر وسیله نقلیه می‌کوشید به هر ذریعه‌ای که شده خود را از آن ساحه بکشد. وسایط زیادی درین گیر و دار تصادم نموده و از کار باز ماندند.

راکبین موتر ما هم بالای دریور فریاد می‌زدند که زود حرکت کرده و خود را از منطقه بکشد. دریور توانست موتر را الی ساحه شرکت (فابریکه نساجی گلبهار) برساند ولی در اثر ازدحام وسایط خراب شده‌ی نیروهای فراری دولت، سرک شرکت کاملاً بند شده بود و مردم پیاده بطرف گلبهار می‌دویدند و در منطقه وحشتی توصیف ناپذیر حاکم بود. زن و مرد، پیر و جوان خرد و کلان، مسلح و غیر مسلح همه می‌دویدند هیچکس نمی‌دانست که این مردم بالاخره کجا می‌روند. ما هم در حالیکه گلوله‌های توپ و هاوان و راکت در دور و بر جمعیت اصابت می‌کرد و تعدادی را به کام نیستی می‌کشید از موتر پیاده شده سرنوشت خود را با این مردم فراری گره زدیم و پیاده بطرف بازارک حرکت کردیم. در مسیر راه مردم می‌گفتند: "برادر طالبان از سمت محمودراقی آمده‌اند و همه مردم را می‌کشند." باهم در میان این انبوه مردم بیچاره و اجیران مسلح بی‌صاحب شده که قومندانان بزرگ شان زندگی آنان را با دالر معامله نموده بودند، از بالای زخمی‌های نیم جان و مردگان که بصورت فجیع در مسیر راه پراکنده بودند، در پناه دیوارها و درختان خود را به بازارک گلبهار رسانیده و از آنجا بطرف تنگی پنجشیر حرکت کردیم.

در حدود چند صد متر که در سرک پنجشیر رفتیم فیر سلاحهای پیاده شدت گرفت که مردم را هدف قرار می‌داد در حالیکه چند لحظه قبل مرمی‌ها بصورت پراکنده هر طرف اصابت می‌کرد. وضع خیلی دشوار شد و هر کس هر طرف در پناه دیوار، درخت و خانه‌ها متوقف شدند. من در کنار دیوار دکانی دویده و پروت کردم.

یکبار خواستم بدرون تانکی که از ملیشه‌های فراری در وسط سرک باقیمانده بود پناه ببرم. به آن طرف دویدم چند فیر بالایم صورت گرفت که خوشبختانه به من اصابت نکرد، به تانک که رسیدم در حدود ۱۰ـ ۱۲ نفر در کنار آن بر روی زمین خود را انداخته بودند و همینکه مرا دیدند صدا زدند: "برادر تسلیم هستیم" من هم از وارخطایی صدا زدم "تسلیم هستم" و در کنار شان پروت کردم. همه افراد مسلح فراری بودند. پس از چند لحظه‌ای کوتاه توقف دلم قرار نگرفت و دوباره به کنار دیوار همان دکان قبلی دویدم.

اکنون دیگر سرک مقابلم از زخمی‌ها و مردگان پر شده بود و دیگر کسی جرأت حرکت در آنجا را نداشت. فیر از بالای بام همین دکانی که من در پای دیوارش نشسته بودم بطرف سرک شروع شد و تمام مردگان و زخمی‌های روی جاده را از ناحیه سر و سینه هدف قرار می‌داد. افرادی که در آنطرف تانک پناه گرفته بودند از جا بلند شده صدا زدند "برادر تسلیم هستیم فیر نکو" از بالای بام صدا آمد که "لاسونه پورته ونیسی" و وقتی با دستهای بلند کرده برآمدند همه‌ی شانرا با یک ضربه نقش زمین ساخت.

بالاخره فیرها کم و کمتر و بکلی خاموش شد. دفعتاً در سرک شخصی نظرم را جلب کرد که مصروف جمع کردن سلاح بود و چند میل کلاشینکوف را در شانه انداخته بود و چشمش که بر من افتاد فریاد زد: "تسلیم شو" بطرفش دویدم که «تسلیم هستم برادر، من غیر مسلح هستم" پس از اینکه سر تا پایم را تلاشی کرد برایش گفتم نگذارد شخص بالای بام بر سرم فیر کند. خوشبختانه او هم از طالبان بدخشان بود و با هم مشکل لسانی نداشتیم. برایم اطمینان داد و از آن پس هر طرفی که او می‌رفت جوره جوره او حرکت می‌کردم.

پس از اینکه فیرها بکلی خاموش شدند از کنج و کنار حدود ۱۵ـ ۲۰ نفر دیگر هم به اصطلاح تسلیمی پیدا شدند. همه فعلاً اسیر بودیم اسیر طالبان کرام!! این بی‌عاطفه‌ترین و درنده‌خوترین عناصر بنام طالب ما را دوباره به گلبهار آوردند جایی که دیگر غیر از طلبه کرام!! هیچ کسی را زنده نگذاشته بودند. همه زخمی‌ها را بی‌رحمانه در مسیر راه می‌کشتند و دور می‌انداختند، همه جا خون بود و اجساد پراکنده انسان.

در مسیر راه گلبهار گروپهای مختلفی از طالبان بسوی ما می‌دویدند و به محافظین ما می‌گفتند که اینها را بما بدهید. هر گروپ شان دو دو نفر از ما اسیران را جدا کرده با خود بجای نامعلومی می‌بردند. ولی من هر طرفی که می‌رفتم با همان طالبک بدخشانی بودم و از او جدا نمی‌شدم. یکبار سه نفر طالب بطرف ما آمدند. در رأس شان شخصی با موهای حلقه حلقه چرکین بود که از تنش تعفن برمی‌خاست و ماشیندار ثقیلش را به گردن آویخته بود. آنان را می‌شد شناخت که از همان گروههای جنایت پیشه‌ای زردادی گلبدینی هستند. با دیدن آن موجود کرام!! نفس در سینه ما بند شد سردسته آدمکشان از طالبک بدخشی خواست تا دو نفر ما را برایش بدهد و خودش دست مرا گرفت. مگر من دست آن طالب بدخشی را رها نمی‌کردم و از وی پیوسته می‌خواستم تا مرا به او ندهد. او هم خیلی مقاومت کرد و به عوض من دو نفر اسیر دیگر را به وی تسلیم کرد و مرا از چنگش رهانید.

پس از اینکه یکساعت تمام در بازار گلبهار باقی ماندیم و طلبه کرام تمام اسرای شان اعم از ۱۰ ساله الی پیران هشتاد ساله این منطقه را جمع کردند که تعداد شان تقریباً به ۴۰ نفر می‌رسید و آنان را بطور توهین‌آمیز "غازیان پنجشیر" می‌گفتند، قومندان بزرگ طالبان آمده به پشتو گفت: "این غازیان پنجشیر را به صدارت عظمی ببرید." من که دورتر از دیگر اسیران و در میان طالبان با همان طالب بدخشی بودم دیدم دستان همه اسیران را

با ما مکاتبه کنید:

RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA, PAKISTAN

پست الکترونیک: rawa@geocities.com

با پتوها و لنگی‌هایشان بستند. در اول ترسیدم که شاید صدارت عظمی کدام رمزی جهت کشتن اسیران باشد اما بعداً معلوم شد که اشتباه کرده‌ام و فوراً در میان اسیران رفته و گفتم من هم اسیر هستم. دستانم را با پتویم در پشت سر بستند و همه‌ی ما را در موتر سوار نموده و موتر از محمودراقی و بگرام به کابل رسید.

ساعت چهار بجه عصر همانروز ما را به ریاست تحقیق امنیت آوردند و از همان لحظه‌ی ورود به این جهنم، با عذابهای گوناگونی مواجه شدیم که قلم از توصیف آن عاجز است. اول پس از خانه‌پری جدول شهرت مکمل و اخذ بیوگرافی مشرح در اتاق مخصوص تحقیق، مرا چنان با لگد، سیلی و کیبل لت و کوب نمودند که برای مدتی بیهوش بودم. هر قدر برایشان می‌گفتم که من از جمله افراد مسلح نیستم و هم نمی‌دانم که فراریها و سلاح شان کجاست سودی نمی‌کرد. شکنجه و تحقیق الی ساعت ۳ بجه شب دوام نمود. بعد مرا در یک اتاق ۵۰ نفری برده برایم یک کمپل و یک روجایی دادند که در آن اتاق بزرگ و سرد استراحت کنم.

پس از آن هر روز سه مرتبه بخاطر استحقاق نان ما را به اتاق مخصوص می‌بردند و با شکنجه‌های وحشیانه از ما به اصطلاح خود شان "غازیان پنجشیر" (که اصلاً درین اتاق هیچ پنجشیری‌ای وجود نداشت) اعتراف می‌گرفتند. در میان ما افرادی بودند مثل محمدجان گادی‌بان که می‌گفت او را در شهر چاریکار از گادی گرفتند و گل محمد آسیابان هم قصه می‌کرد که وی را از آسیابش گرفته آوردند. چوپانان، دهقانان، دکانداران، متعلمین و مسافرانی که هیچگونه ارتباطی به این منطقه جنگ زده نداشتند، گیر آمده بودند. یکی از اسیران با ریش سفید و یک دست قطع شده بنام مولوی محمدقل بود که همه محبوسین به وی احترام زیادی قایل بودند. مولوی‌صاحب معیوب برای ما فتوا داد که از خواندن نماز صرفنظر نماییم زیرا اکثراً هنگام ادای نماز، طالبان آمده درپس گردن نمازگزار آب سرد می‌ریختند و نمازش را فاسد می‌کردند و برایش می‌گفتند تو هنوز کجا صحیح مسلمان شده‌ای که نماز می‌خوانی و یا هنگام وضو گرفتن و طهارت با لگد زده در بین تشناب کثیف می‌انداختند و قهقهه می‌زدند و چند تف دیگر هم بر روی وضو کننده می‌انداختند. با این فتوی ما تا حبس بودیم دیگر نماز نخواندیم.

یک روز مرا برای تحقیق به اتاق مستنطقین بردند دیدم در آنجا مولوی‌صاحب هم ایستاده بود. بدون مقدمه برایم گفتند که چند سیلی محکم بر روی مولوی بزنم. من در اول اینکار را نکردم مگر پس از یک لت شدید کیبلی مجبور شدم تا یکی دو سیلی آهسته بر روی مولوی بزنم. گفتند "نشد، یاد نداری" مولوی را گفتند "سیلی زدن را یادش بده"، و او سیلی محکمی بر رویم کوفت. پرسیدند "یادگرفتی؟" گفتم بلی. و من هم سیلی محکمی بر روی مولوی یک دست کوفتم که او را در کنج اتاق انداخت. ماشین برق را آورده لین‌هایش را به دو شصت پایم بستند. پس ازینکه یک ساعت تمام با برق شکنجه‌ام کردند خواستند اعتراف بدهم. گفتم: "طوریکه در تحقیقات قبلی خود هم ذکر کرده‌ام: بنده به رتبه جگرن در ریاست جنایی وزارت امور داخله خدمت می‌کردم و از وقتیکه مجاهدین آمده‌اند وظیفه‌ام را ترک نموده مصروف تجارت و رفت و آمد از مزارشریف به پاکستان می‌باشم. دیگر نمی‌دانم چه بگویم اگر کدام چیز دیگری می‌خواهید، خود تان بنویسید من امضاء می‌کنم." مولوی با گریه و زاری به مستنطق خود می‌گفت: "من قبلاً با تحریک طالبان ارتباط داشتم و دستوری از طرف آنان در ولایات سمت شمال مخصوصاً بغلان فعالیت می‌کردم و با لشکر و نیروهای شر و فساد به شمالی آمده بودم تا تعدادی از آنان را به طالبان تسلیم کنم ولی قبل از تطبیق به موقع این نقشه در اثر هرج و مرجی که در منطقه رخ داد بی ارتباط شده و ذریعه اشخاص ناشناس دستگیر واسیر گردیدم. شما می‌توانید این موضوع را بامولوی صاحب مخدوم عبدالستار وزیر در میان بگذارید. اگر او این موضوع را تکذیب کرد حاضرم هر جزای سنگینی را که برایم تعیین کنید قبول نمایم."

ما رادوباره به اتاق بردند و من مولوی صاحب رابنام مولوی طالب به هم اتاقی‌هایم معرفی‌نمودم و ازین به‌بعد تمام آنان با خشم و نفرت بسوی این مولوی منفور دیده و او را بنام مولوی طالب مسخره می‌کردند.

در همان روزها تعداد دیگری از اسرای غوربند را که همه مسلح بودند و داوطلبانه به تحریک طالبان تسلیم شده بودند به اینجا آوردند که تعداد شان تقریباً به ۸۰ نفر می‌رسید. آنان را به بهانه‌ی دادن تحفه، به چاریکار و از آنجا به ریاست تحقیق آورده بودند. شکنجه و جزای این تسلیمی‌های مسلح خیلی سنگین‌تر از ما بود و مردم فریاد و ناله‌های شانرا تا مسافه‌های دور می‌شنیدند. پس از سه روز شکنجه و اخذ اعترافات، این برادران جنایتکار مسلح شانرا که طور داوطلبانه تسلیم شده بودند بنام اسرای مسلح به قندهار فرستادند.

هر هفته روزهای پنجشنبه به تعداد ۱۰۰ الی ۱۵۰ تن از محبوسین این محبس را بدون در نظر داشت سن، شغل، مسلح بودن و یا نبودن و غیره همینکه از شمالی می‌بود جرمش را ثابت شناخته بنام اسیر به قندهار می‌فرستادند و دیگر کسی از سرنوشت آنان با خبر نمی‌شد.

ده روز از حبس ما تیر شده بود که یک شب ساعت ۱۲ مولوی طالب را خواستند تا با مخابره همراه صاحبش (مولوی مخدوم) صحبت کند.
مخدوم پس از اینکه اجیر اسیرش را بجا میآورد، با رئیس تحقیق ملا بسم‌اله آخند ارتباط گرفته و ساعت یک شب مولوی طالب شده(محمدقل) را ذریعه موتر پیجارو نزد مخدوم می‌برند.
طوریکه معلومات حاصل نمودیم در ریاست تحقیق و دیگر ریاست‌های امنیت تمام‌رئیس های دفاتر ملاهای بی‌سواد، متعصب وعقده‌مند مقرر شده‌اند ولی معاونین و کارمندان اساسی و مسلکی آن ریاستها همه از خلقی‌های به اصطلاح خود شان "سور خلقی "گروپ زرغون و تره‌کی تعیین گردیده‌اند.
بالاخره پس از یک و نیم ماه اسارت کاملاً حسب تصادف نامم در لست اسیران شر و فساد که از طرف عالیقدر؟!!! مورد عفو قرار گرفته و تعداد شان به چهل نفر می‌رسید، برابر می‌شود و از حبس این جانیان بی‌همتای قرن رها می‌گردم که دعاکنید دیگر حتی موذی‌ترین حیوانات را هم اسیر این جانوران وحشی بنام طالب نکند انسان راکه چه می‌کنی.

□ □ □

با تشکر از کلیه دوستان کمک کننده.
در این اوضاع کابل که همه مردم در تلاش پیدا کردن لقمه نانی خشک برای زنده ماندن اند، مخصوصاً کمکهای خوانندگان ما از آن شهر برای ما بی‌نهایت ارزشمند است و امیدواریم به همین وسیله درود و تشکر قلبی ما را بپذیرند:

ذکیه	کابل	۲۰۰۰۰	افغانی
زحل	رر	۲۰۰۰۰	رر
ذبیح‌اله	رر	۱۰۰۰۰	رر
مرغلری	رر	۱۰۰۰۰	رر
فریما رَهپو	رر	۱۰۰۰۰	رر
ویژه	رر	۱۰۰۰۰	رر
ملال	رر	۱۰۰۰۰	رر
ثانگه	رر	۶۰۰۰	رر
خلیل	رر	۵۰۰۰	رر
آرام	رر	۵۰۰۰	رر
ناجیه	رر	۵۰۰۰	رر
بشیراحمد	رر	۵۰۰۰	رر
ناهید	رر	۵۰۰۰	رر
نفیسه	رر	۵۰۰۰	رر
احمد شاه	رر	۴۰۰۰	رر
اسداله	رر	۳۰۰۰	رر
دوست محمد	رر	۳۰۰۰	رر
ابراهیم	رر	۲۰۰۰	رر
غلام رسول	رر	۲۰۰۰	رر

از سایر کمکهای مالی ممنویم. امیدواریم در جمعآوری کمک از سایر هواداران و افغانهای وطندوست دریغ نورزید:

Herrn Guenther Keiffenheim آقای گونتر کیفین‌هایم	اسلام آباد	۵۰۰	کلدار
ملیحه	آلمان	۱۰۰۰	رر
چوهدری بشیر	راولپندی	۳۰۰	رر
پیکار پامیر	کانادا	۵۰	دالر
توخی	رر	۴۲	رر
عبداله «حمید»	استرالیا	۲۰	رر
سروش	آلمان	۴۰۰	مارک
Frau Aneetta Mass خانم آنیتا ماس	رر	۱۴۰	رر
مادر شهید سرور	رر	۱۰۰	رر
رابعه جان	رر	۱۰۰	رر
سپوږمی	رر	۱۰۰	رر
راضیه	رر	۱۰۰	رر
خواهر شهید سرور	رر	۵۰	رر
وسیمه جان	رر	۵۰	رر
منصور و مسعود (قادر)	رر	۴۰	رر
زریر قدوس	رر	۳۰	رر
رونا کریمی	رر	۲۰	رر

سپوږمی ـ آلمان،
متقابلاً سلامهای ما را بپذیرید.
از اینکه حاضر به هر نوع کمک به «راوا» هستید متشکریم. موفق باشید.

□ □ □

م.ع. سلطانپوری ـ امریکا،
با سپاس، نوشته ارسالی تان تحت عنوان «امید و روشهایش» را گرفتیم. به نظر ما باید تمام صفحات نشریه را در خدمت افشای جنایات و وطنفروشی‌های خاینان بزرگ قرار داد و نباید به چاکران حقیری چون «امید» نویسان که بی‌شرمانه می‌خواهند روهای سیاه خاینان را سفیده مالی کنند زیاد اهمیت قایل شد چون دیگر مردم هم با دیدن مطالب «امید» و واقعیات کشور تف و نفرین نثار این مزدوران بنیادگرایان غیر پشتون خواهند کرد. به نظر ما جریده «امید» چنانچه شما نوشته‌اید شاید «مظهر بیسوادی و بی‌ادبی» هم باشد ولی در اینکه مظهر شرفباختگی و خیانت پیشگی از نوع قومپرستی کور و پرعقده ضدپشتونی است، تردیدی وجود ندارد.
امیدواریم همکاری قلمی‌تان را در افشای هر چه بیشتر خاینان اخوانی و روشنفکران جیره خوار شان با ما ادامه دهید.

□ □ □

ابراهیم ـ کویته،

سلامهای ما را بپذیرید. از علاقمندی تان نسبت به «پیام زن» خوشحالیم. بعد ازین «پیام زن» به آدرس جدید تان ارسال خواهد شد. پولش را می‌توانید به آدرس بانکی ما و یا در جوف پاکت اما با پست راجستر بفرستید.

امیدواریم گزارشهایی از وضع مهاجران در مچ بولان از شما داشته باشیم.

فقر مهاجران ما
لگدی بر پوزه‌ی بنیادگرایان

مختار ـ کویته،

از دو نامه حاوی چندین مطلب خواندنی متشکریم.

قسمتی‌هایی از دو چشمدید ارسالی تان را در همینجا می‌آوریم. بازهم به ما نامه بفرستید.

«سلام بر تمام کارکنان "پیام زن"! بعد از سلام موفقیت شما را می‌خواهم. چون یگانه مجله‌ای که همه جنایتها و خیانتها را افشاء می‌کند همین مجله است، خواهش می‌کنم گزارش مرا به نشر برسانید.

وضع مهاجران در کویته بسیار ذلتبار است. برای مثال اگر کسی در مارکیت میوه فروشی بگردد، فوری متوجه می‌شود که چندین نفر از پشتش می‌آیند... آنان بیکارانی‌اند که هر کسی را تعقیب می‌کنند تا شاید یک کریت میوه بخرد و آنرا در جای مطلوب انتقال داده چند روپیه بدست بیاورند. یا اگر یک کیلو گلپی خریداری نماید چندین طفل برای آنکه خریطه پلاستیکی خود را بفروش برسانند هجوم آورده حتی بین خود به جنگ می‌پردازند. در مارکیت ترکاری دهها جوان و نوجوان در بالای کراچی چند درجن کیله و یا غیره میوه و ترکاری را انتقال می‌دهند، ناگهان می‌بینی که پلیس آمد و با آمدن پلیس فکر می‌کنی که تمام بازار حرکت می‌کند، چون آنان از لت و کوب هر روزه‌ی پلیس اطلاع دارند بناءً با یک چشم برهم زدن منطقه را ترک گفته ناپدید می‌گردند. آنانی که در چنگ پلیس می‌افتند چنان سوته کاری می‌شوند که در زندگی فراموش شان نخواهد شد. دلیل این اعمال گرفتن چند روپیه رشوه است که پلیسها از ترکاری فروش‌های بزرگ می‌گیرند. چون با آمدن کراچی بازار ترکاری فروشهای بزرگ سرد می‌شود.

(...) عده‌ای از اطفال و جوانان مهاجر ما علاوه بر سایر کارهای مشقتبار و طاقتفرسایی که انجام می‌دهند، وظیفه خود را جمعآوری مواد فضله قرار داده‌اند. برای مثال در کویته می‌بینیم که صبحگاهان با هر "جمادار" که وظیفه انتقال مواد فاضل را از خانه‌ها و کوچه‌ها به جاهای مورد نظر دارد، یک یا دو فرد از مردم ما زنگ دروازه‌ها را می‌زنند زباله ها را بیاورند و از آنها حق خود (پلاستیک، شیشه و...) را بگیرند. از جمله یک صبحی را به یاد دارم که با صدای فریاد و دوودشنام در کوچه از خواب برخاستم. از اتاق بیرون رفتم، اطفالی را دیدم که تعداد شان به شش تن می‌رسید کالای همگی شان سیاه بود، چهره‌های شان هم کمتر از کالای شان تیرگی نداشت، موهای شان درهم و برهم چپ و راست ایستاده بود، هر کدام بوجی‌ای را حمل می‌کردند و چیزهای کفش مانندی به پای داشتند. آنان دو گروپ سه نفری شده بودند، هر دو نفر، نفر سوم را محکم گرفته و با دستهای خود خشتها را بلند کرده بودند و زبانشان مصروف دوودشنام زدن.

حیرت زده شدم ولی بزودی دریافتم که بین شان جنگ بود، جنگ بخاطر مواد فضله!»

روح‌اله احدی ـ کویته،

در قسمتی از نامه‌ی خود می‌گویند:

«من خیلی علاقمند به مجله شما هستم. زیرا این مجله بیانگر واقعیتهای سیاسی و فرهنگی و ملی می‌باشد و در واقع می‌توان گفت سلاحی است برای زجردیدگان و محرومان که بر ضد خرافات و قاتلان مردم مظلوم بکار برده می‌شود.»

از ابراز علاقمندی تان نسبت به «پیام زن» متشکریم. در رابطه با بدست آوردن شماره‌های گذشته و آینده «پیام زن» و ضمیمه‌های آن نامه‌ی جداگانه همراه شماره ۴۵ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. لطفاً از دریافت آنها اطمینان دهید.

دفاع از بنیادگرایی
زیر نام مخالفت با «غرب‌گرایی»

مجاهد افغانی ـ کویته،

از نامه تان متشکریم و فقط به یک نکته آن می‌پردازیم. نظر تان مبنی بر اینکه ما طرفدار درجه یک دموکراسی هستیم، درست است. اما شما دموکراسی را مفهوم غربی و ضد اسلام می‌دانید و از بنیادگرایی به دفاع پرداخته‌اید. در این زمینه ما به هیچ صورت با شما موافق نیستیم، دموکراسی حالا دیگر مفهوم جهانشمول و منادی آزادی های مختلف برای انسان آزاد و پیشرونده است. برخلاف، بنیادگرایی در قاموس سیاست جهانی مصداق جهالت، عقب‌ماندگی، ترور و... است. و بنابر واقعیت کشور خود ما بنیادگرایی نه تنها مفاهیم بالا و دموکراسی‌کشی و آزادی‌کشی را در خود دارد بلکه مظهر بی‌ناموسی، کشتار، تجاوز و چوروچپاول نیز می‌باشد. بنیادگرایان نه‌تنها خاین‌ترین عناصر به ملت و

مردم ما بوده‌اند بلکه بدترین خیانت ها را بـه دیـن اسلام نیز مرتکب شده‌اند. آنها به تمام اعمال حیوانی خود صبغه مذهبی داده‌اند. ما اسلام مردم خود را از اسلام ساخته‌ی بنیادگرایـان گـوناگـون کـاملاً متفاوت می‌دانیم. مردم افغانستان خواهان جامعه‌ای دموکراتیک هستند که بنیان آن بر سکیولاریزم گذاشته شده باشد تا دین هم دیگر ملعبه این و آن حزب بنیادگرا و غیر بنیادگرا قرار نگیرد.

□ □ □

دستگیر ژرف‌نگر- امریکا،

شعر، نامه و اصلاحی کـه در شـعر تـان تـذکر داده بـودید، رسـید یم. قیمت وهزینه پستی «پیام‌زن» شماره ۴۶ رابه حساب بانکی ما رسال کنید. قسمتی از شعر «بهار افغانستان»:

بهار افغانستان

پس از سـختی و تـکـلیف زمسـتان
بـهار سـبز و خـرم شـد نـمایان
دهـم مـژده مـبارك نـوبهاران
بـهار آمـد. ولی نـیست ایـن بـهاران
بـهار آمـد مگـر افسـوس و ارمـان
شـده چـند سال نـداریم ما بـهاری
وطـنداران بـنامیم ایـن بـهار را
وطـنداران! وطـن ویـران جنگ شـد
درین موسم که وقت کشت و کاراست
اگـر بـاغ و زمـین است یـا زراعت
بـجای سبزه وگـل در چـمن بـین
وطـن راکـرده است بـیگانه اشـغال
بـجای خلق و پرچـم، طالب امروز
شـده طـالب بـه اغیار نـوکر نـو
ستم کردی تو بیش از خلق و پرچم
تـرا بـا نـام طـالب خـادم دیـن
دم وگـوش تـرا چـون سگ بـریده
نـمودید بسـته دست خـلق و پـرچـم
طـالبها! دشـمنان عـلم و فـرهنگ
نـمودیدگـل چـراغ عـلم و دانش
بـدین وحشـیگریها و جـنایات
نـمی‌شرمی عـلیه مـردم خـویش
بـحال خـلق و پـرچـم کـن نگـاهی
شـما را بـیش ازیـن عـمری نـمانده

پس از انـدوه و غـم، رنـج فـراوان
بسـر بگـرفته چـتر ابـر نـیسان
بگـیتی و بـرای چشـم بـراهـان
بـرای مـردم آواره افـغان
خـزان وكـار زار است مـیهن مـان
بـهار مـاست هـمه فـریاد و افـغان
بهار کُشت و خون و رنـج و حرمان
نـمی‌آید بـهار در مـلک ویـران
شده مـصروف جـنگ بیچاره دهـقان
شـده پـامال جـنگ پست اخـوان
دمـیده هـر طـرف خـار مـغیلان
بـزور دالر و پـول روی قـرآن
شـده نـوکرِ دشـمن، گـوش بفرمان
گـرفته جـای خـلقی، پـرچـمی آن
بـحال مـردم مسکـین بـی‌نان
مسـلح کـرد عـدوان تـا بـدندان
شـدی ظـالم بسـان سگ تـو نـادان
بکـار خـاکـفروشی طـالب اخـوان
طـالبها! دشـمنان عـلم و عـرفان
مکـاتب را بـه خـاک کـردید یکسـان
نـمودید سـخت مـردم را پـریشان
تـو بـا دشمن نـمودی عـهد و پـیمان
نـمی‌ماند تـرا هـم ایـن دوران
شـما مـحکوم خلق، مـحکوم دوران

مهاجران افغان در جهنم جمهوری اسلامی ایران

عابد ـ ایران،

با تشکر فراوان از نامه و گزارش تان، متأسفانه دو نامه قبلی راکه یاد کرده‌اید هیچکدام بدست ما نرسیده‌اند ورنه حتماً به جوابش می‌پرداختیم. گزارش ارسالی را در همین صفحه می‌آوریم و آرزو می‌کنیم همیشه از شما چنین گزارشهایی داشته باشیم:

«به تاریخ ۱۵ دلو ۱۳۷۵ یک شب بسیجی‌ها در اتاق ما وارد شدند و گفتند افغانها همه حشیش (چرس) و مواد مخدر دارند. شروع به تلاشی نمودند و وقتی از این چیزها اثری نیافتند چند عدد کاست و کمی نسوار را بهانه گرفته به کلانتری (مأموریت پـلیس) زنگ زدنـد و یـک افسـر و چند مأمور امنیتی آمدند همه را به کلانتری برده و زندانی کردند. ازینکه دیگر بهانه نداشتند گفتند شما پـاسپورت ندارید و غیر قانونی کار می‌کنید. قاضی که تمام ماجراها را در تهران قضاوت می‌کند، به افغانها همیشه کثافت و نجس می‌گوید. بعد از گرفتن رشوه از هر نفر مبلغ ۱۵۰۰۰ تومان از زندان آزاد گشتیم، در بین ما یک افغان را از زندان قصر که یکی از زندانهای معروف است در دادسرا آورده بودند. او قصه نمود که ۴۰۰ نفر افغان در زندان قصر زندانی می‌باشند.

آوارگان ما در ایران در هر جا مورد زخم زبان و لت و کوب و رشوه‌ستانی مأموران انتظامی قرار می‌گیرند. مهاجران سنی مذهب مخصوصاً با مشکلات سنگین‌تر مواجه‌اند. در کلانتریها اگر شیعه باشید توسط رشوه آزاد می‌شوید اما اگر سنی باشید رد مرز و بـه تـل سیاه برده می‌شوید. با اقوام تاجیک و ازبک چندان کار ندارند اما با پشتونها برخورد بشدت غیر انسانی دارند. سپاه پاسداران تاجیکها و ازبکها را جهت ثبت نام در پادگانها دعوت می‌نمایند و دو ماه تربیت نظامی داده بعد به افغانستان اعزام می‌کنند. تعدادی از هزاره‌ها را در پادگانهای سپاه برده ماهوار ۲۵۰۰۰ تومان معاش برایشان می‌دهند. قرار اطلاع ۷۰۰ نفر افغان در تهرانفارس شهر تهران در یک پادگان سپاه هستند.

گشت و گذار افغانها را در جاده‌ها مشکل ساخته‌اند. کارها از طرف وزارت کار تعطیل می‌شوند و یا جای کارگران افغان بـه کـارگران ایرانی سپرده می‌شود تـا مـردم مـجبور شـوند کـه در پـادگانها بروند. بـعضی ایـرانـی‌ها افـغانها راطـعنه مـی دهندکه غـریبها درخـانه‌های شـان سگ نگـهداری مـی کنند امـا ایرانـیها

بجای سگ در خانه شان افغانی دارند(...)

"پیام زن" تنها نشریه‌ایست که صدای ما را به گوش همه جهانیان می‌رساند. ما هم انسان هستیم ولی رژیم ایران به ما به دیده حیوان می‌نگرد. در کشور ویران شده ما روز به روز از دست جهادیهای جنایتکار از جمله نوکران کثیف رژیم فاشیستی ایران آتش جنگ شعله‌ورتر شده می‌رود پس ما کجا برویم؟ اگر ایران برای ما جا نمی‌دهد پس مرزهایش را باز کند تا ما در کشور دیگری برویم(....)

هر چه می‌گویم درد دلم بیشتر شده می‌رود. ما نمی‌توانیم در اینجا صدای خود را بگوش جهانیان برسانیم، حتی در دفتر سازمان ملل نیز برای ما راه نمی‌دهند. این خواست من و صدها هموطنی هست که بطور جدی از شما یاری می‌خواهیم تا صدای ما را به گوش ملل متحد و سایر سازمانهای بشردوست جهان برسانید تا از این جهنم نجات یابیم.»

▫ ▫ ▫

محمد ظاهر تری ـ کویټه،

زمونږ له خوا هم نیکی هیلی ومنی. ستاسو په پتی یو ځانګړی لیک سره د «افغانستان دبشر دحقوقو دفاجعی په خاطر نږیواله‌ذمه‌واری» یوه ګڼه درواستول شوه، هیله ده چی ترلاسه کړی به مو وی.

▫ ▫ ▫

ادعانامه علیه «امید» نشریه‌ی چتلی‌خواران باند جنایتکار ربانی

داکتر عبدالحاج هاتفی ـ امریکا،

از مطلب ارسالی تان که قسمت هایی از آنرا در ذیل ملاحظه می‌کنید متشکریم:

«هموطنان نهایت شریف، خواهران و برادران عزیز و فرزندان دلبند سلام!

(...) جریانات چهار سال اخیر کشور و رویدادهای آن در داخل و خارج کشور سبب فشارهای روحی و بدنی ما گردیده است. ما می‌بینیم که دستان نابکار و ناپاک دشمنان قسم خورده ملت افغان در ایجاد فاصله میان ملت واحد (افغان) شده می‌خواهد ملت افغان را بنام لسان، مذهب، منطقه و قوم جدا سازد. چگونه ما می‌توانیم نظاره‌گر باشیم و ببینیم که فرزندان ما را بجان هم انداخته و ازین اوضاع نابسامان داخلی کشور ما استفاده سوء نمایند و نفوذ خود را در منطقه و کشور ما حاکم سازند.

ما ریش سفیدان و سالمندان برای رهایی از عذاب وجدان و ترس از خداوند تصمیم گرفتیم تا همین پیشنهاد را ترتیب داده به شما فرزندان اصیل افغان نواسه‌های احمد شاه، محمود، میرویس، ملالی و نازوانا تقدیم نمائیم(....)

(...) پدران نیک اندیش و پاک سرشت ما حکایه می‌کردند که در آن زمان انگلیس‌های متجاوز و شیطان صفت روزی خر مرداری را گرفته هنگام شب آنرا در محوطه مسجد انداخته فردای آنروز همه‌جا آوازه انداختند که پیروان مذهب دیگر این عمل ضد عقاید اهل سنت را انجام داده. در نتیجه پیروان هر دو مذهب بدون تعقل بجان هم افتادند از کشته‌های همدیگر پشته‌ها ساختند. (...) و انگلیسها خود در غندی بلند نشسته نظاره‌گر کشتن افغان توسط افغان بودند (...) مگر با وصف این همه کثافت کاری سرانجام بدست فرزندان اصیل مرز و بوم شکست خوردند و امپراطوری شان برای ابد توسط افغانان سقوط داده شد و با خجالت و سرافکندگی از خاک مقدس افغان رانده شدند و استقلال افغانستان به همت والای فرزندان صدیق بدست آمد(....)

و حال که اضافه از ثُلث قرن از آن زمان می‌گذرد روسها و ممالک همجوار ما به اساس همان مثَل مشهور انگلیس "تفرقه انداز و حکومت کن" افغانهای ساده‌لوح را بجان هم انداخته به اصطلاح "آب را خت نموده ماهی می‌گیرند".

روسها و همسایه‌ها (چه شرقی چه غربی چه شمالی چه جنوبی) دریافته‌اند که هرگز در مقابله با ملت افغان پیروز نشده و نمی‌شوند. بنابرین برای تطبیق اعمال و امیال پلید و شیطانی خود متأسفانه افغانهای سست‌عنصر، جاه‌طلب، ضعیف‌اراده و خاین‌را دربدل پول‌استخدام نموده افغان را توسط خود افغان بجان هم می‌اندازند. برای رسیدن به آرمان نامقدس و غیر انسانی به یک سلسله نشرات و تبلیغات ضداسلامی و ضد افغانی دست‌زده تفرقه‌مذهبی، لسانی، قومی و منطقوی را دامن می‌زنند.

(...) از آنجاییکه دیده می‌شود هفته نامه "امید" و رادیوی آقای محترم فیضی از مدت ها به نشر مطالب ضد اسلامی و ضد افغانی و دشنام به ملیت های نجیب افغان متوسل گردیده‌اند که صرف باعث ایجاد تفرقه، بدبینی واحساس کدورت دربین افغانها می‌شود و حاصل دیگری ندارد. ما چندین بار با مدیر مسئول آقای قوی کوشان و قبله گاه شان جناب غلام حضرت کوشان تیلفونی تماس گرفتیم و تقاضا نمودیم که دیگر با نشرات زهراگین خود ملت مظلوم افغان را ازین زیادتر دربدر و آواره نسازید، نگذارید شالوده جامعه افغانی درین دیار غربت توسط این تبلیغات از بین برود. باز هم عرض مکرر نمودیم از تفرقه‌افگنی و جنگ اندازی و دشنام دادن و کم بینی دست بردارید و اگر خیر تان نمی‌رسد شر نرسانید.

(...) اوشان به همین اشکهای ما ریش سفیدان وقعی قایل نشدند. مجبور شدیم عرض خود را به شما عزیزان تقدیم نمایم.

آیا می‌شود که باین تبلیغات خصمانه آنهمه پیوندهای عمیق خانوادگی و بین‌الافغانی خود را از بین ببرید؟ برای وحدت ملت دست بکار شوید. ملت ما زخمهای زیادی برداشته دیگر کارد به استخوان رسیده بس است به لحاظ خدا، قرآن و خون افغان بس است. آیا می‌توان به خاطر تبلیغات "هفته نامه امید" عده ما افغانهای تاجک که همسران پشتون داریم و صاحب دهها فرزند و صدها نواسه و کواسه شده‌ایم از

ناموس خود جدا شویم؟ اگر ما جسماً جدا شویم خون ما را کی جدا ساخته می تواند (....)

۱ـ شما هم ای فرزندان صدیق افغان ازین محترمان بخواهید که به زودی ازین گونه تفرقه افگنی دست بردارند.

۲ـ اگر نشد با نشریه "امید" و نشرات مشابه آن مقاطعه نمایید به این معنی که آنرا نخرید و نخوانید.

۳ـ به مالکان مغازه ها گوشزد نمایید که بخاطر منافع ملی و بین الافغانی، نه کدام تنظیم، حزب، گروه و گروپ خاص سیاسی نشریه "امید" را اجازه فروش ندهید.

۴ـ اگر مالکان مغازه بازهم به عرض ما گوش ندادند با اوشان هم مقاطعه نمایید یعنی از اوشان هم سودا نخرید.

این همه را صرف برای خدا و بخاطر ایجاد صمیمیت بین برادران وخواهران افغان نمایید.

با عرض احترام

ریش سفیدان افغان کلفورنیای شمالی

بزرگان معزز و محترم،

شما از سر صفا و پاکدلی در برابر یک عده روشنفکر خاین که از پابوسی ربانی ـ مسعود و باندهای شان شرم ندارند، استغاثه می‌کنید و به آنان و گروههای جنایت‌پیشه‌ی جهادی قرآن را شفیع می‌آورید که اندک ننگ و حیا بخرج داده و از جنگ دست بردارند. اما فراموش می‌کنید که رهزنان شرفباخته‌ی جهادی و روشنفکران پست قلمبدست آنان بیش از آن فرومایه و جنایتکاراند که به قسم و قرآن دادن دردناک شما کوچکترین وقعی قایل شوند. آیا آنان به قسم و قرآن خود در مکه و مدینه و در پیشگاه اربابان خارجی شان چندین بار پشت‌پا نزدند که حالا در برابر اشک شما تکان بخورند؟

این جلادان پلید و میهنفروش هرگونه نرمش و گفتگوهای متداول بین سایر نیروهای سیاسی در دنیا را نمی‌فهمند و حاضر اند از هر نشانی از شرف و انسانیت بگذرند اما قدرت خود را از دست ندهند.

فقط با مبارزه‌ای قاطع و آشتی‌ناپذیر است که می‌توان در شورش ملت علیه‌این سگان بیگانه سهمی موثر اداکرد. و شما با استفاده ازتجربه و اعتباراجتماعی تان مخصوصاً دراین مبارزه ملی‌نقش بازی‌کرده می‌توانید.

امیدواریم شما همانطوری که ماهیت نوکران ربانی و مسعود را برملا می‌سازید از افشای روشنفکرانی که برای چاکری به طالبان کمر بسته‌اند نیز به هیچ عنوانی دریغ نورزید.

□ □ □

مسئولین ASYL IN NOT ـ اتریش،

آخرین شماره «پیام زن» با مکتوب جداگانه‌ای برایتان ارسال گردید.
به امید همکاری های تان.

□ □ □

گل‌حسن سعید ـ لنډی کوتل،

زمونږ نیکی هیلی او پیروزینی ومنی. ستاسو د لیک څخه پیره مننه. هیله ده چی مونږ سره خپلی اړیکی ټینګی وساتی.

□ □ □

ضرورت افشای آصف محسنی

عادله ـ اسلام‌آباد،

در قسمتی از نامه خویش می‌نوشته‌اند:

«خواهران گرامی، درودهای گرم خود را خدمت هر یک شما با خلوص نیت تقدیم می‌دارم و موفقیت شما را در عرصه کار و فعالیت روزمره بخصوص در زمینه افشای اخوانیان و طالبان خواهانم. چون "پیام زن" را یگانه نشریه افشاگر هویت خاینان ملی وطن ما چون طالبان، گلبدین، ربانی، سیاف، خالص، مسعود، خلیلی، دوستم، اکبری و مجددی می‌یابم، خوشحال خواهم شد اگر در افشای هر چه بیشتر شیخ‌آصف محسنی، این آدم پرمدعا هم چیزی انتشار بدهید.»

خواهر عزیز، «پیام زن» تا جاییکه توانسته به همه درندگان اخوانی پرداخته است. امیدواریم برای افشای هرچه بیشتر آنان و مشخصاً فرد مورد نظر ـ نمیدانیم پرمدعایی‌اش در کجا و از سر چیست ـ گزارش های موثقی از شما داشته باشیم.

□ □ □

هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ـ آلمان،

از همکاری و پیشنهاد تان متشکریم.

متأسفانه نشریات زیادی و منجمله جزوه «خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه‌گری رژیم ایران؟ ـ نگاهی به مقاله‌ی "گوشه‌هایی از زندگی پناهندگان و مهاجرین افغانستان در ایران" پژوهش آقای چنگیز پهلوان» را به انگلیسی در اختیار نداریم. فعلاً صرف به ارسال شماره دوم The Burst of the "Islamic Government" Bubble in Afghanistan به آدرسی که گفته‌اید اکتفا کردیم. آیا شما می‌توانید در ترجمه برخی مطالب از فارسی به انگلیسی ما را کمک کنید؟ پیروز باشید.

□ □ □

رها از «راه آینده» ـ آلمان،

از نامه دوستانه وکتب و نشریات ارسالی تان سپاسگزاریم. امیدواریم کتبی راکه یادآوری نموده‌اید بزودی دریافت داریم. در مبارزه علیه رژیم فاشیستی ایران برای تان آرزوی موفقیت می‌کنیم.

□ □ □

غلط های چاپی در شعر

عبداله «حمید» ـ استرالیا،

قسمتی از یکی از نامه‌های ارسالی تان:

«... یک نامه اعتراضیه با چند امضای برادران افغان مهاجر به مسئولان پاکستانی فرستادیم تا هرچه زودتر متوجه عواقب خطرناک مداخله‌ی خود دروطن ما خصوصاً علیه نیروهای طرفدار دموکراسی و آزادی گردند.

یک موضوع مهم را برای تان یادآور می‌شوم:

یکی از دوستانم یک کاست از خوانندگان رادیو افغانستان را با خود آورده بود تا با هم بشنویم. در شروع کاست متوجه شدم که یک قطعه شعر خودم راکه شما قسمت کمی از آنرا در شماره ۳۵ـ۳۶ به نشر رسانیده بودید می‌خواند، بامطلع "ای ملت غمدیده از خواب گران برخیز". هم بسیار خوش شدم و هم مأیوس. خوشی‌ام ازین بود که در سراسر دنیا احساسات هموطنانم را چون دوست فوق‌الذکرم که هیچ باور نمی‌کرد این شعر از من باشد تحریک می‌نماید و مایوس ازین بودم که شعرم چرامکمل نشر نشده بود و قسمت‌های داغ آن از قلم مانده بود و هم یک فرد آن "بربند زیبگانه چشمان امیدت را" غلطی چاپی داشت که هنرمند مذکور هم آنرا به همان صورت آن غلطی خوانده بود یعنی که "امیدت" را "امیرت" خوانده بود. همچنان در شماره ۳۹ در شعر "عنقای آزادی" در بند ششم عوض "ز بس"، "از بسی" چاپ شده که وزن شعر برهم خورده. در شماره ۴۴ "شادی نامه بوزینهٔ تفنگدار" شعرم مکمل چاپ نشده بود و همچنان در بند دوم شعر "نظافت را نشانی نیست در جان و سر و رویش" عوض "رویش"، "ریش" نوشته شده بود. امید در آینده خصوصاً در مطالب شعری متوجه این نکته ها باشید.»

دوست ارجمند، با سپاس از دو نامه، دو پارچه شعر، ارسال نامه به مقامات پاکستانی و ۲۰ دالر، از اشتباهات چاپی‌ای که علی‌الرغم تلاش ما در اشعار تان صورت گرفته از شما و خوانندگان پوزش میخواهیم. گاهی به علت تراکم مطالب و اشعار خوانندگان، هرچند خواستنی نیست ولی ناگزیر به حذف قسمتهایی ازاشعار و مطالب می‌شویم.

در مورد مجموعه اشعار تان باید متذکر شد که چون با مشکلات فراوان مالی دست و پنجه نرم می‌کنیم قادر به چاپ آن نیستیم ولی اگر بتوانید ترتیب مصارف آنرا بدهید ما مسئولیت کار تایپ و دیزاین آنرا به عهده می‌گیریم. شعر «باغ وحش کابل» تانرا در همین صفحه می‌آوریم.

باغ وحش کابل

دسته از گرگان بیرحم و شیاد — درب باغ وحش کابل را گشاد
سوی باغ از بربریت تاختند — جای شیر را مسند خود ساختند
بُرده عیش و نوش از باغ طیور — کرده هست‌وبود را تاراج و چور
هرزمان کین دسته سوی نان شدند — سیر و پُر از جیرهٔ حیوان شدند
بود آنجا خور و خواب این گروه — آمد از ایشان بهایم در ستوه
بین گرگان کلان افروخت جنگ — عرصه بر این خیل گرگان گشت تنگ
بهر وحش و طیر شد جیره تمام — ناله کردی بی‌زبانان صبح و شام
چون نبودی جیره بهر باغ وحش — هر طرف افتاده از حیوان نعش
از خروس و از کبوتر بی‌حساب — بهر گرگان گشته در آتش کباب
بود آنجا چند آهو بی‌زبان — هست و بودِ وحشِ ملکِ ناتوان
چون شکم خالی شد از گرگان سحر — رفت زیشان تاب دل هم عقلِ سر
کشت آهو چوچه را با مادرش — کرده بریانی میان اخگرش
چندی بعد آهو بره‌ها شد تمام — از طیور و از بهایم شد طعام
کشته شد از فیل و موش و گوره‌خر — از جنون این سگانِ دربدر
مانده شد تنها میانِ باغِ وحش — گله گرگی کار ایشان بود فحش
گاه عزت برده از مامِ ملت — گاه تاراج و چپاول در ذلت
گه رذالت گاه اعمالِ فضول — گاه ربوده طفلکی را بهر پول
خود چو بوزینه کثیف و بدسگال — کی بودش تفریق تحریم از حلال
زوی کابل شد غنی ازین گروه — کرده ملت را ز وحشت در ستوه
باغ وحش و وحشیانِ خردجال — شد یقینم پخته از طرزِ مثال

جای گلها در گلستانست و بس
در میان شوره‌یابی خار و خس



در شعر پشت جلد «پیام زن» شماره ۴۱ هم بجای «زمنم»، «دمنم» آمده بود که اینک با عذرخواهی از «دُردی» شاعر ارجمند و خوانندگان عزیز درست آن را می‌آوریم:

اینهمه گرگ درندیش بجان وطنم
سوختند سوختند هیهات زمین و زمنم
بهر هر یک چو زنیم چوبه‌ی دار فردا
گلبن شعری زند حلقه بدور دهنم



ذبیح اله ـ کابل،

در قسمتی از نامه خویش می‌نویسند:

«سلامهای بی‌پایان خود را حضور شما خواهران انقلابی و قهرمان تقدیم داشته و موفقیت تان را در رسوا کردن بیشتر خاینان جهادی و طالبی خواهانم.

خواهران عزیز، من یکی از خوانندگان مجله‌ی پرمعنای "پیام زن" می‌باشم. واقعاً مجله‌ی شما قابل تحسین است که درد دل ملت مظلوم و رنجدیده افغانستان را بیان می‌کند.

به همین لحاظ سندی را که ریاست "امر بالمعروف" به تاریخ ۹ ثور ۱۳۷۶ منتشر نموده و بیانگر زن ستیزی، مردم آزاری و ظلم طالبان علیه مردم فقیر و رنجدیده افغانستان می‌باشد، برای تان ارسال می‌دارم امید در یکی از صفحات مجله "پیام زن" بدست نشر بسپارید.»

دوست گرامی، سند ارسالی تان در صفحات گزارشها گنجانیده شد. امید باز هم برای ما نامه و گزارش بفرستید.

▣ ▣ ▣

داکتر ا. مجید ـ شیخپوره،

سلام های ما را بپذیرید.

شماره ۴۵ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. چون شماره ۴۴ تمام شده، نتوانستیم آن را بفرستیم. منبعد «پیام زن» را به صورت مرتب برایتان خواهیم فرستاد.

امیدواریم باز هم به ما نامه بنویسید.

▣ ▣ ▣

عباس شکری ـ ناروی،

سلام های ما را بپذیرید. «پیام زن» برای تان ارسال شده نمی‌دانیم چرا نرسیده است.

▣ ▣ ▣

جواد کامریډ ـ پینبور،

زمونږ نیکی هیلی او تاوده سلامونه ومنی. ستاسو استول شوی شعر یو ځل د «پیام زن» په تیری ګڼی کی خپور شوی دی. «راوا» سره ستاسو د ګډی مرستی ورکولو وعدی څخه مننه کوو. هیله ده چی مونږ سره خپلی اړیکی ټینګی وساتی.

▣ ▣ ▣

رضا خالد ـ سیالکوت،

نشریات واسناد درخواستی با مکتوب جداگانه برای تان فرستاده شد.

آرزومند همکاریهای بیشتر شماییم.

▣ ▣ ▣

داکتر پروین دارابی ـ امریکا،

از دریافت دو نامه و تلاش تان بخاطر کمک به «راوا» متشکریم. در جواب به سوالات تان در مورد «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» نامه مفصلی فرستادیم. خیلی خوشحال می‌شویم اگر بازهم سوالی داشتید به ما بنویسید. سلامتی و موفقیت تان را خواستاریم.

▣ ▣ ▣

صدیقه محمدی از هیئت تحریریه «پیکار زن» ـ سویدن،

با عرض سلام و با تشکر از شماره‌های اول و دوم پیکار زن، «پیام زن» را مرتباً برایتان خواهیم فرستاد.

امیدواریم در آینده در راه رهایی زنان ایران و افغانستان که هر دو ضد جهالت بنیادگرایی اند فعالیت‌های هماهنگ و عملی داشته باشیم.

موفقیت‌های هرچه بیشتر تان را خواهانیم.

▣ ▣ ▣

«خانه کتاب» ـ اتریش،

شماره ۴۵ «پیام زن» همراه با نامه‌ای برای تان ارسال شد، امید از دریافت آن اطمینان دهید. موفق باشید.

▣ ▣ ▣

شاپور امینی از نشریه «افغانستان» ـ انگلستان،

متقابلاً درودهای ما را بپذیرید.

نامه جداگانه‌ای با نشریات درخواستی فرستاده شد. موفقیت شما را در فعالیت‌های تان می‌خواهیم.

آرزومندیم باز هم به ما بنویسید.

▣ ▣ ▣

جبرئیل بهمن ـ راولپندی،

نشر شماره ۴۵ بعلت مشکلات فراوان از جمله مشکل مالی کمی طول کشید. شماره مذکور را برای تان فرستادیم در آینده نیز «پیام زن» را مرتباً دریافت خواهید کرد.

امید باز هم از شما نامه داشته باشیم.

▣ ▣ ▣

موسی خان جلالزئی ـ لاهور،

متقابلاً سلام های ما را بپذیرید.

در مورد نکات متذکره تان نامه جداگانه‌ای ارسال شد که باید دریافت کرده باشید. امیدواریم باز هم برای ما بنویسید.

▣ ▣ ▣

همت ـ کویته،

با تشکر از اشعار ارسالی تان، قسمتی یکی از آنها را در ذیل ملاحظه می‌کنید:

جهادی ها

رسید از هند به کعبه کاروانی　　سر کاروان بدست نالوانی
طواف کعبه داد اش کاروان را　　شتر و قاطر و هم ساربان را
شدند حیران مهاجرین و انصار　　کجا دانند چه سود است اندرین کار
بیک طناب همه را مهار کردند　　با صد عهد و منادش بار کردند
چو بر گشت کاروان در ملک هندو　　بدیدن قاطران گشت جمله بدخو
سران قافله پیچید در غم　　چه سود محراب آن حجر و زم زم

▫ ▫ ▫

روناکریمی ـ آلمان،

در مورد نکاتی از نامه‌ی تان مکتوبی پیوست نشریات درخواستی فرستاده شد. امید از دریافت آنها اطمینان دهید.

به امید همکاری های هر چه بیشتر تان.

▫ ▫ ▫

عبدالحق حبیبی و محمد عزیز محمدی و دیگران ـ کراچی،

از نامه صمیمانه تان متشکریم. در جواب به چگونگی عضویت در «راوا» نامه جداگانه‌ای برایتان ارسال شد. نام درست سازمان ما «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» است نه آنچه شما نوشته‌اید.

▫ ▫ ▫

«سیاه اگر سرخ بپوشد، خر بخندد»

فتاح ـ اسلام‌آباد

ضمن تشکر، مطلب ارسالی تان را با اندکی تلخیص در زیر می‌خوانید:

«این مطلب قبلاً در زمانیکه "هفته‌نامه کابل" "خادی ـ جهادی، با اکت های تهوع‌آور و مسخره‌ی "دموکراسی" نمایی خودش می‌خواست به حاکمیت خون‌آشام خادی ـ اخوانی ربانی و شرکاء آرایش "دموکراتیک" بدهد، و به این منظور با ذکر نام یا آوردن اشعار نویسندگان و شعرای ایران (ضد رژیم ساواکی شاه و ضدخمینی) به آنان توهین روامی‌داشت، تهیه شده بود. هر چند در اثر سگ جنگی‌ها و اختلافات بین‌الجهادی دروازه هفته‌نامه مذکور تخته شده، ولی به این دلیل که هنوز هم اینجا و آنجا هستند دلالانی که با هزار و یک حیله می‌خواهند نشرات باندهای جنایتکار را "عادی" و "رنگین" و "روشنفکر مأب" جلوه دهند، بناءً آنرا بدون دخل و تصرف برایتان فرستادیم تا در "پیام زن" رزمنده و پر افتخار به نشر بسپارید.

گردانندگان تازه اخوانی شده "هفته نامه کابل" که تا هنوز مدالهای "اتحادیه شعرا و نویسندگان" دولت پوشالی را به سینه دارند، از آغاز تلاش بخرج داده اند تا نخست گذشته‌ی ننگین خود را طوری که مورد مرحمت اخوانی ها قرار بگیرند، بصورت "جهادی" بیارایند، ثانیاً با داربازیهای "ادبی" سعی می‌ورزند برای رژیم حباب گونه در تمام ساحات بخصوص ساحه‌ی هنر و ادبیات شکلکی بیافرینند.

از جاییکه شعر در ساحت زبان فارسی گوهر والاییست که بر قله‌ی هنر و ادبیات می‌درخشد و در طول تاریخش اغلب پیام‌آور مبارزه و آزادی و عدالت بوده و از نفوذ خیلی بیشتری نسبت به شاخه‌های دیگر هنر بین مردم مابرخوردار است، گردانندگانِ شیر خاد خورده‌ی مزبور نیز در پهلوی حربه های دیگری که جهت رسیدن به اهداف شوم خود از آن ها استفاده می‌کنند یکی هم توسل به شعر و شاعران نامدار زبان فارسی است تا بدان وسیله چهره‌ی خون‌آلود خود و مالکان دژخیم خود را در حریر نازک و زیبایی بسته‌بندی کنند.

گردانندگان "هفته‌نامه کابل" هر از گاهی مطلبی یا شعری از شعرای بزرگ ایران به چاپ می‌رسانند. آنان ساده‌لوحانه می‌پندارند که با اینکار به جهانیان وانمود خواهند توانست که اگر در گذشته مردار خوار پوشالیان و اشغالگران بوده‌اند، بادمیدن آفتاب جهانتاب ۸ ثور نه تنها سطح سیاسی شان بسیار ارتقاء یافته بلکه در زمینه فرهنگ و هنر نیز "انقلاب" گلبدین، ربانی، مزاری و سایر "برادران" در چشم و گوش شان نور خیره‌کننده‌ی "تجدد"، خوش‌فکری و روشن‌فکری را جاگزین کرده که به برکت آن اینک از اَخوان ثالث و فروغ و احمد شاملو وغیره ذکر می‌کنند. زیرا در واقع قیادیان "حکومت اسلامی ۸ ثور"ی چنانچه در سایر عرصه ها موجد آزادی، ترقی و آسایش بی‌نظیر برای مردم بوده‌اند، در عرصه شعر و شاعری، واله و شیدای شاعران فوق‌الذکر و مخصوصاً شعر های انسانی و آزادیخواهانه‌ی آنان می‌باشند!

اما خدمه‌ی شرفباخته‌ی جلادان اخوانی نمی‌دانند که هیچکس صدای مرگزای کرکسان را حین جدال بر سر لاشه ها، با صدای بلبلان در گلستان، اشتباه نخواهد کرد.

"هفته‌نامه کابل" در حالی آن نامهای خوب و معتبر را به چاپ می‌رساند (و در حقیقت آلوده می‌سازد) که صاحبان جهادیش غرق خونریزی و خیانت و رهزنی و تجاوزکاری اند و مردم ما در دهشتناکترین شرایط قحطی و قیمتی و محرومیت از بسیاری نشانه های زندگی و تمدن امروزی شب را به صبح می‌آرند. خیانت اخوان

تبهکار نسبت به هنر، کمتر از خیانت آنان نسبت به مردم و وطن نیست. اساسی ترین رسالت اشعار اَخوان و شاملو این است که همچون تیر و گلوله، مغز بنیادگرایان و دلقکان پست مطبوعاتی شان را تکه تکه می‌کند.

پیمان آن شاعران با آزادی و عدالت و توده ها بود و پیمان این مطبوعاتیهای خادی ـ جهادی با اداره‌ی قاتلان، تیزاب پاشها و وحوشی که مکتب را «دروازه دوزخ» می‌نامند. فاصله از زمین تا آسمان است. «هفته نامه کابل» اگر هر قدر بیشتر بکوشد بخاطر آرایش «استاد» و شرکای خاین و جنایتکارش پشت نام هنرمندان آزادیخواه و ضدبنیادگرا سنگر گیرد، موفق نخواهد شد دم خون‌آلود و متعفن خادی ـ جهادی‌اش را از نظرها پنهان کند.

□ □ □

پ. رتبیل ـ کانادا،

از دریافت ۷ نامه، شعر و بریده چند نشریه سپاسگزاریم. به نکاتی از نامه‌های تان قبلاً طی چند نامه خصوصی پرداخته‌ایم. از اشعار تان در شماره های آینده استفاده خواهیم کرد.

□ □ □

داکتر هارون عظیم ـ امریکا،

کاپی نامه اسپانوی و ترجمه انگلیسی و فارسی آنرا گرفتیم. بدینوسیله از شما و خانم آنجی‌آرتیگا (Angie Artiga) بخاطر تلاش تان درین زمینه سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای به شما و آنجی آرتیگا ارسال شد.

□ □ □

نگینه ـ پشاور،

از مطلب ارسالی تان متشکریم ولی چون فاقد تمرکزی بود که باید بر افشای بنیادگرایان و سگان وابسته به آنان می‌داشت نتوانستیم از آن استفاده نماییم.

در انتظار مطالب بعدی تان.

□ □ □

عبدالقیوم رسولی ـ چترال،

«پیام زن» برایتان ارسال شد، اما علت نرسیدن آنها را نمی‌دانیم. چندی قبل مکتوبی عنوانی تان فرستادیم لیکن از آنهم جوابی بدست نیاوردیم. بهر حال بعد از این «پیام زن» را در بدل قیمت و هزینه پستی مرتباً دریافت خواهید کرد.

□ □ □

خرم خیل ـ آلمان،

با عرض سلام، از همکاری‌های تان برای فرستادن نامه های سرگشاده «راوا» به مقامات پاکستانی و ارسال جزوه سپاسگزاریم. در انتظار نامه‌های تان.

□ □ □

ح. روستایی ـ کانادا،

متقابلاً احترامات ما را بپذیرید. از فعالیت‌های تان در مورد نامه سرگشاده «راوا» متشکریم. امیدواریم باز هم در مبارزه ضد بنیادگرایی از همکاری های شما برخوردار باشیم.

□ □ □

چند انتقاد بر «پیام زن»

زریر قدوس ـ آلمان،

از نامه انتقادی تان سپاسگزاریم. ما مخصوصاً به نامه‌های آنعده ازخوانندگانی که انتقاد و نظرات شان را طرح می‌کنند درج فراوان قایلیم وپیشرفت بیشترکار خود رامدیون آنان می‌دانیم. توضیحی بر انتقادات و سوالات تان را در صفحه ۵۹ همین شماره گنجانیدیم.

«پیام زن» را در آینده با پست هوایی برای تان ارسال خواهیم کرد.

با سلام و آرزوی موفقیت برای تان.

□ □ □

به علت کمبود جا مطالب ذیل در شماره آینده می آید:

- سیا قیم گروههای بنیادگرا
- باز هم سیلی‌های بروی قدریه یزدانپرست، آمنه افضلی، صدیقه بلخی و سایر مشاطه‌گران جنایتکاران جهادی
- دکویتِ بنخَی او سیاسی ژوند
- مردم ما، دزدان وکله‌خواران آثار تاریخی خود را نمی‌بخشند
- امریکا حافظ عمال بنیادگرای افغانیش
- دستیابی باند ربانی و شرکاء به اسلحه کیمیاوی به دلالی داکتر روان فرهادی
- انعکاس فعالیتهای «راوا» در مطبوعات پاکستان
- نامه‌ها:

اکرم ـ اسلام‌آباد، ک. ـ پشاور، اتحادکار ـ سویدن، توخی ـ کانادا، صبور زمانی ـ آلمان، ا. ش. ـ آلمان، دفتر همایش ـ آلمان، بنیاد پژوهش های زنان ایران ـ فرانسه، فرشته کابلی ـ راولپندی، محمد حکیم ـ کوهات،

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آذرخش ـ ماهنامه مستقل ملی ودموکراتیک، ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی، شماره های ۱۷ الی ۱۹، ۱۹۹۷

آرش ـ ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و ورزشی، شماره ۶۰، ۱۳۷۵

آفتاب ـ نشریه‌ی فرهنگی، اجتماعی و ادبی، ـ شماره ۲۲ و ۲۳ اسفند ۱۳۷۵ و اردیبهشت ۱۳۷۶

آن ـ خبرنامه، عورت ایسوسی‌ایشن کاترجمان، نشریه‌ای بزبان اردو، شماره ۵، ۱۹۹۷

آوای زن ـ نشریه زنان ایرانی، شماره ۲۹، ۱۹۹۷

اتحاد کار ـ ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۳۵ الی ۳۸، ۷۶ـ۱۳۷۵

اعمال زور و تهدید نابود سازی و خاموش سازی از انتشارات آئینه افغانستان، ۱۵ دسامبر ۱۹۹۶

افغانستان ـ د افغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، شماره ۱۱، ثور ۱۳۷۶

افغان ملت ـ په اروپاکی د افغان تپولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۵ کال د غویی میاشتی، ۶۴ـ۶۵ پرله‌پسی گنه

انقلاب اسلامی در هجرت ـ شماره های ۴۰۵ الی ۴۱۴، ۱۹۹۷

انگار ـ علمی، ادبی، سماجی سلسله مطبوعات، نشریه‌ای بزبان اردو، شماره ۲، جون و جولای ۱۹۹۷

بلوچی ـ ماهنامه به زبان بلوچی، شماره‌های ۱۲۶ الی ۱۲۹، ۱۹۹۷

«بوسه بر شمشیر خونین»، اصولنامه‌ی ارتداد یک خاین فراری ـ هواداران جنبش انقلابی افغانستان در خارج از کشور، تابستان ۱۳۷۶

بولتن نظرات ـ از انتشارات حزب رنجبران ایران، شماره ۸ اردیبهشت ۱۳۷۶

پَـر ـ از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره های ۱۳۵ الی ۱۳۸، ۱۳۷۶

پَگـاه ـ نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره‌های ۱۹، ۲۵ و ۲۷، ۷۶ـ۱۳۷۵

پلوشه ـ د کراچی نه د پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال د اپریل، می، جون او جولای ۸۶ او ۸۷ گنیی

پویش ـ نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره ۲۹، زمستان ۱۳۷۵

پیکار زن ـ شماره‌های ۱ و ۲، ۱۳۷۵

پیوند ـ نشریه انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی ـ بریتش کلمبیا، شماره‌های ۲۲ الی ۲۴، ۱۳۷۶

تعاون ـ نشریه مرکز تعاون افغانستان، سال چهارم شماره ۵ و سال پنجم شماره اول، ۱۳۷۶

توفان ـ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک‌کنگره مؤسس حزب واحدطبقه کارگرایران، شماره های ۲۸ و ۳۰ الی ۳۲، ۷۶ـ۱۳۷۵

جفاکش ـ انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، ماهنامه‌ای به زبان اردو، شماره‌های ۲ و ۳ فبروری و مارچ ۱۹۹۷

جهان امروز ـ نشریه حزب کمونیست ایران، شماره‌های ۱۹ الی ۲۲، ۷۶ـ۱۳۷۵

چشم انداز ـ گاهنامه‌ای فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۵

حقوق ـ ماهنامه‌ای بزبان اردو، شماره اپریل ۱۹۹۷

حقوق‌بشر ـ نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره ۳۹، زمستان ۱۳۷۵

خپلواکی (آزادی) ـ نشریه مرکزی سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی، شماره ۲۷، جنوری ۱۹۹۷

راه آینده ـ در دفاع از مارکسیزم و سوسیالیزم، شماره‌های ۳۰ الی ۳۲، ۱۳۷۶

روزگارنو ـ نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره های ۱۸۰ الی ۱۸۲، دلو الی حمل ۷۶ـ۱۳۷۵

زنان در تبعید ـ کمیته زنان کانون ایرانیان لندن، شماره ۸ فوریه ۱۹۹۷

زن در مبارزه ـ نشریه زنان ایرانی در خارج از کشور، ویژه نامه ۸ مارچ و شماره‌های ۶ و ۷، ۱۹۹۷

فردا ـ نشریه کمیته اهل قلم استکهلم ـ سویدن، شماره ۱، ۱۹۹۷

فریاد ـ ماهنامه شورای دموکراسی برای افغانستان، شماره ۲۹، دلو ۱۳۷۵

فصلنامه مطالعات آسیایی ـ شرق شناسی ـ از انتشارات بنیاد مطالعات آسیایی، شماره ۱ سال اول، بهار ۱۳۷۶

کار ـ نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۱۹۹۶،۲۹۶ و ۲۹۹ الی ۱۹۹۷،۳۰۲

کارگر سوسیالیست ـ نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، شماره‌های ۴۱ الی ۴۳، فبروری ـ مارچ ۱۹۹۷

کمون ـ ارگان سیاسی ـ تئوریک شورای کار، ویژه نامه، پیوست شماره ۱۰ و شماره‌های ۹ و ۱۰، اردیبهشت ۱۳۷۶

گاه‌نامه ـ همایش زنان ایرانی، اساسنامه و برنامی کلی و شماره‌های ۱ الی ۵، ۱۹۹۷

گزارش ـ نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران، شماره ۱۰، می ۱۹۹۷

گزاره ـ نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره‌های ۱۶ الی ۱۸، جون الی نوامبر ۱۹۹۶

لارڈ ـ نشریه‌ای به زبان اردو، شماره ۶، جون ۱۹۹۷

لیکوال ـ میاشتنی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال د مارچ او اپریل، ۲ او ۳ گنیی

مجاهد ولس ـ آزاده،ملی‌اسلامی‌جریده،د۷۶ـ۱۳۷۵ کال پرله‌پسی ۲۲۳ تر ۲۳۰ گنیی

مشعل آزادی ـ نشریه‌ای مستقل ملی و مترقی، شماره ۱، حمل ۱۳۷۶

نبرد خلق ـ ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره های ۱۴۱ الی ۱۴۴ ۷۶ـ۱۳۷۵

نقطه ـ نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره ۷، بهار ۱۳۷۶

ننگ ناموس ـ ماهنامه‌ای بزبان پشتو، شماره، اپریل ـ اگست ۱۹۹۷

نوای صلح ـ شماره‌های ۴ و ۵، ثور و جوزای ۱۳۷۶

وایس آف فریڈم ـ ترجمان جموکشمیر لبریشن فرنٹ، نشریه‌ای بزبان اردو، شماره می ۱۹۹۷

هماهنگ ـ در راه سازمان یابی فمنیستی، شماره ۱، حمل ۱۳۷۶

همبستگی ـ نشریه فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی، شماره‌های ۶۸ و ۷۲، ۱۹۹۷

• • •

About Iran... - April, June 1997

ACBAR - Newsletter, Feb.,June 1997

ARIC Bulletin - ACBAR Resource and Information Center, Feb., June 1997

Assays on human rights and democratice development International Centre for Human Rights and Democratic Development, March 1996

CCA Newsletter, Department of human rights, No.1 Feb. 1997

Grave abuses in the name of religion - AI, Nov. 1996

News and Views - Women's Environment and Devolopment Organization, Vol.10, No.1, June 1997

News Sheet - Shirkat Gah, No.181 and 182

Prospectus 1997-98 - Institute of Women Studies - Lahore,

Refugees - UNHCR, No.106,1997

Women in action - Isis International, No.3, 1997

Women Envision - Isis International, No. 40-43 1996-97

The Socialist Party of Great Britain:

- **The Socialist Standard** - No.1104, Aug.1996 and No. 1112, Apr.1997
- **SOCIALISM - As a Practicle Alternative**
- **Question and Answers about Socialism**
- **From capitalism to Socialism...**

Institute of Islamic Studies:

- **Islam, Women and Modernity** - Mar. 1997
- **The Intra Community Violation of Rights** - May 1997
- **Globalization,Islam and threat to Diversity** - Jun.1997

سایر اسناد

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران:

- دستگیری کارگران نفت در اول ماه مه (۴ می ۱۹۹۷)
- تائید حکم اعدام محمد اسدی (۵ می ۱۹۹۷)
- تصمیم دادسرای فدرال آلمان را محکوم می‌کنیم (۱۸ می ۱۹۹۷)
- دستگیری کارگران مبارز ادامه دارد (۱۹ می ۱۹۹۷)
- تشکیل دادگاه برای سرکوهی (۱ جون ۱۹۹۷)
- حمله ارتجاع حاکم و مقاومت زندانیان (۱۷ جون ۱۹۹۷)
- محاکمه فرج سرکوهی پشت درهای بسته! (۲۳ جون ۱۹۹۷)
- در تظاهرات بر علیه اعدام در امریکا شرکت کنیم (۲۳ جون ۱۹۹۷)
- اولین قربانی اعتصاب غذایی زندانهای ایران (۳۰ جون ۱۹۹۷)

اتحادیه کمونیست‌های ایران - سربداران:

- پیرامون محکومیت جمهوری اسلامی در دادگاه برلین (اپریل ۱۹۹۷)
- مسبب چه کسانی هستند؟ (۱۱ می ۱۹۹۷)
- امتحان یک خادم امتحان پس داده (۲۶ می ۱۹۹۷)

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:

- «هیچ کس را زنده نگذارید»: کشتاری که به دستور واشنگتن در لیما پایتخت پرو انجام گرفت (۲۳ اپریل ۱۹۹۷)

جنبش روشنفکری ایران:

- مقام اخلاقیت در جامعه (اپریل ۱۹۹۷)
- دادگاه میکونوس و مسئله مصونیت سیاسی رهبران جنایتکار جهان (اپریل ۱۹۹۷)

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران:

- در نظام ولایت فقیه هیچ تحولی به سود مردم اتفاق نخواهد افتاد (۲۵ می ۱۹۹۷)

پښتون پاله هیڅ کله د خلکو مینه ور نشی کیدای

داچې محمود خان اڅکزی د «پښتون خوا ملی عوامی پارټی» رئیس د نجیب‌اله، دا وطن پلورونکی، دا د افغانستان د زرگونو مبارزو بچو وژونکی او دا د کی.جی.بی له خوا روزل شوی جاسوس، تر وژل کیدلووروسته په ویر کښیناست او د هغه هیڅ د «جمعی شپه»، «څلویښتی» او نوریی له یاده ونه ایستل داسی یو شرموونکی عمل دی چې زر یا څند به یی له توره ټک داغ هغه پخپله او د هغه هملاسی په خپل مخ احساس کړی. لکه څرنگه چې د هغه گوند او همفکرانو یی په افغانستان باندی د روسانو د تیری هرکلی وکړ او زمونږ د خلکو روسی ضد جگړه‌یی له دی کبله چې خاین ربانی، گلبدین او داسی نور کسان‌په کی گډون لری ورټله تر هغه چې روسانو په خپله په افغانستان باندی خپل تیری «اشتباه» وباله، او فقط هماغه وخت وو چې د محمود خان اڅکزی گوند، د خان عبدالولی خان گوند، پښتون خوا ملی عوامی پارټی (لطیف آفریدی) او نورو ورته کسانو د افغانستان او د پاکستان‌د خلکو په وړاندی خپل څانونه سرټیټی وموندل.

هغه څه چې مونږ یی په گوته کول غواړو دادی چې محمودخان اڅکزی د نجیب څخه په دفاع کی دومره تلوار او ټینگار کوی چې ډیرو خندنیو تناقضونو سره مخ کیږی.

نوموړی د نجیب د څلویښتی په اړوند، خپلی وینا په یوی برخی کی‌وایی: «افغانستان د تاجیک او پښتون په نوم عملاً په دوو برخو ویشل شوی تر څو یواځی د ایران او پا کستان‌برلاسی ساتل شوی وی. مونږ باید ټول هغه لاسونه چې د افغانستان د ټوټه کیدو لپاره هڅه کوی غوڅ کړو.»

«د فرنټیرپست»، د ۱۹۹۶ کال د نوامبر ۵

نوموړی ورځپاڼه د هغه له خولی لیکی: «محمودخان اڅکزی پاکستان‌او نورو پښتون ضد څوا کونوباندی د نیوکی په ترڅ کی‌وایی‌چی‌احمدشاه‌مسعود او رشید دوستم تل کمونیست نومول کیدل خو اوس دواړه د همغو څوا کونود سترگو په تور بدل شوی‌دی.»

محمودخان اڅکزی او دوه نور همفکران، کله چې «د پښتون والی» په تبی اخته کیږی د افغانستان د خلکو سرنوشت، چې د خاینو بنسټپالو په منگلو کی ربړیږی د ایران په شان آزادی وژونکی او تر ټولو د دموکراسی ضد او خونړی اسلامی دولت ته له سپارلو څخه هم مخ نه اړوی لکه څرنگه چې د «فرنټیرپست» په هماغی گڼی کی د هغوی دپلی څخه د یوه له خولی داسی لیکی: «په تهران کی د افغانستان په اړوند جوړ شوی کنفرانس، دافغانستان د مسئلی دحل په لار کی یومثبت گام دی.»

محمودخان اڅکزی او ټول پښتون‌پالی باید په دی وپوهیږی چې د ایران له دولت څخه دفاع کول پرته له دی چې د ربانی، مسعود اونورو مزدورو ډلو د ملاتر له لاری په افغانستان کی د هغوی لاس وهنه رسوا کړی، په آزادی او دموکراسی باندی د هغوی باور نلرولو او زمونږ له خلکو څخه په دفاع کی د دوی له دوه مخی توب څخه سیوا، نور هیڅ شی نشی ثابتولای، سره له دی چې کله نا کله‌طالبانو ته هم غاښونه وچیچی.

زمونږ دهیواد دموکراسی پلوه څوا کونه‌به هیڅکله هم خمینی ته د خان عبدالولی خان هغه شرموونکی لیک چې له نوموړی څخه یی د افغانستان د مسئلی د حل لاری د موندلو لپاره د هلوځلو غوښتنه کړی وه، له یاده ونه باسی.▣

«سیا» از مزدورانش سیلی می‌خورد

شیخ عمر متهم به مزدوری و دزدی

انفجار «مرکز تجارت جهانی» در نیویارک ثمره‌ی اخوان پروری سی. آی. ای

انفجار مهیبی در زیر زمینی آسمانخراش «مرکز تجارت جهانی» در نیویارک بروز ۲۶ فبروری ۱۹۹۲ چشم افکار عمومی جهان را بر حقیقتی گشود که نیروهای وطنپرست کشورهای اسلامی از سالها قبل فریاد می‌کردند: اینکه اخوان و اخوانیت جز دهشت افگنی مسلک و اعتقادی ندارند و درین راه از گزیدن دست صاحبان و پرورندگانی که بدهان شان روزی می‌گذارد نیز ابا نمی‌کنند.

در آن روز سرد زمستانی انفجار بم بزرگ ۵۵۰ کیلویی تعبیه شده در موتری که در گاراژ زیر زمینی «مرکز تجارت جهانی» توقف داده شده بود حفره‌ی بزرگی مهیبی به قطر ۶۰ متر را بوجود آورده باعث هلاکت شش نفر و زخمی شدن بیشتر از هزار نفر گردید. تا آنزمان این بدترین و بزرگترین حادثه‌ی دهشت افگنی در تاریخ و قلمرو ایالات متحده‌ی امریکا بود، بدین سبب تحقیق و جستجوی گسترده‌ای در سراسر کره‌ی زمین توسط مقامات امنیتی و اطلاعاتی ایالات متحده راه افتاد تا عاملین انفجار را کشف و گرفتار نمایند. یکی از متهمین عمده جوان ۳۳ ساله‌ی مصری بنام «محمود ابوحلیمه» بود که با همکاری حکومت مصر گرفتار و به ایالات متحده انتقال داده شد.

بنابر اسناد دست داشته مقامات امنیتی ایالات متحده، محمود ابوحلیمه که بخاطر موهای سرخ رنگش در بین حلقه‌ی آشنایان خود به «محمود سرخه» مشهور است مغز متفکر و سازمانده انفجار «مرکز تجارت جهانی» بود. وی در رأس دسته‌ی چریکی‌ای قرار داشت که تعلیمات جنگهای گریلایی را در کمپ های تربیت نظامی اداره‌ی استخبارات مرکزی امریکا ـ سی.آی.ای برای مجاهدین افغان در پاکستان فراگرفته و مهارت‌های نظامی منجمله ساختن و انفجاردهی بم را به دوستان خود آموزش می‌داد. محمود سرخه از خانواده‌ی متوسط الحالی از منطقه‌ای در نزدیکی شهر اسکندریه‌ی مصر برخاسته بود که سرخوردگی‌های سیاسی و اقتصادی جامعه‌ی مصر او را بطرف حلقات نسب گرفته از «اخوان‌المسلمین» مصر کشاند. طبق گفته‌ی «و این گیلبرت» معاون رئیس بخش کسب اطلاعات اداره‌ی تحقیقات فدرالی امریکا (اف. بی. آی) که چند ماه بعد از حاده‌ی انفجار باز نشسته گردید «با در نظرداشت پس‌منظر اجتماعی ابوحلیمه، می‌توان او را پروتوتیپ (اولین نمونه‌ی) تروریستانی دانست که در آینده با آن سروکار خواهیم داشت.»

محمود ابوحلیمه در عنفوان جوانی با حلقه‌ای از «جماعت اسلامی» مصر سروکار پیدا کرد که شیخ نابینایی، (شیخ عمر عبدالرحمن) را، مرشد معنوی خود می‌دانستند. این گروپ ظاهراً قصد دارد «دولت اسلامی» را در مصر (لابد از جنس «دولت های اسلامی» جهادی و طالبی در افغانستان) رویکار آورند. اوایل سال ۱۹۸۱ سالهای دشواری در مصر برای اخوانی‌ها بود. در آن ماه‌ها انور سادات رئیس جمهور مصر به تعداد ۲۰۰۰ نفر روحانیون و روشنفکران فاشیست مذهبی را زندانی ساخته و عرصه را بر دیگران تنگ ساخته می‌رفت. ابوحلیمه با ویزای سیاحت زمانی به آلمان رفت که فقط یک هفته بعد انور سادات در یک حادثه‌ی سوءقصد سازمان داده شده توسط اخوانی ها به قتل رسید. با استفاده ازین فرصت ابوحلیمه تقاضای پناهندگی سیاسی از دولت آلمان کرد ولی بعد از سالی این تقاضا از طرف دولت آلمان رد شد. ابوحلیمه بخاطر ادامه‌ی اقامت در آلمان با دختری آلمانی ازدواج کرد ولی چندی بعد روانه‌ی امریکا شد و همسر آلمانی‌اش نیز همراهش به امریکا رفت.

در امریکا ابوحلیمه مشغول تکسی‌رانی در ایالات نیویارک و نیوجرسی شد. آتش تعقیب مذهبی او آنقدر تیز بود که قرارگفته‌ی کسانی که سوار تکسی‌اش شده بودند «داخل تکسی را یک قلم با نوشته‌های عربی (آیات قرآنی) مزین کرده بود و هرگاه برای چند لحظه‌ای در مقابل چراغ سرخ ترافیکی مجبور به توقف می‌شد مجلد کوچکی از قرآن را که همواره با خود داشت کشیده و بی‌خیال از ایجابات دریوری در چنان شهرهای مزدحم مشغول خواندن می‌گردید. روزها را در عقب اشترنگ موتر خود به «جهاد» افغانستان فکر می‌کرد. بعد از فراغت از کار دریوری ساعت‌های متوالی به گونه‌ی رضاکار برای یک صندوق وجهی غیر انتفاعی در منطقه‌ی «بروکلین» نیویارک کار می‌کرد که برای مجاهدین افغانی اعانه پولی جمعآوری کرده و صدها نفر داوطلب را جهت اشتراک در جهاد افغانستان بسیج می‌کردند. اداره کننده‌ی این صندوق وجهی یکی از هموطنان ابوحلیمه بنام مصطفی شلبی بود. مناسبات این دو بزودی تا حدی صمیمانه شد که هم خود شان و هم همسران شان دوستان شباروزی گردیدند.

در سال ۱۹۸۸ محمود سرخه بالاخره اجازه‌ی اقامت دایمی درامریکا را کسب کرد و بزودی در صدد آن افتاد تا رؤیای دیرین خود را تحقق ببخشد. وی در ظرف بیست ماه بعدی چندین بار به پشاور سفر کرد و درینجا تعلیمات چریکی دید. مرشد روحانی او شیخ عمر عبدالرحمن نیز

یکجا با دو پسر خود هفت ماه پیشتر از وی بمنظور کسب تعلیمات چریکی و شرکت دهی پسرانش در جنگ به پشاور آمده بودند. آنروزها برای اخوانی‌ها روزگار تلایی محسوب می‌شد. در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ در حدود بیست هزار نفر عرب از بیشتر از پنجاه کشور جهان بخاطر گرفتن تعلیمات چریکی، آشنایی با اسلحه و فراگیری مهارت‌های خرابکاری و دهشت‌افگنی به پشاور و جبهات جنگ ضد روسی افغانستان رو آوردند. تعداد زیاد آنان چون محمود سرخه و شیخ عمر عبدالرحمن رانده شدگان و آوارگان سیاسی بودند که از چنگ رژیم‌های ضد بنیادگرایی وطن خود فرار کرده بودند. بعضی از آنان با نام و پاسپورت جعلی سفر می‌کردند، دیگرانی که بنام «چریک‌های تعطیلات سالانه» یاد می‌شدند با ویزای سیاحت چند ماهی برای فرونشاندن آتش «جهاد طلبی» می‌آمدند. مرکز تعلیمی‌ایکه ابوحلیمه مهارت‌های لازم را در آنجا فرا گرفت در شهر پشاور پاکستان نزدیک سرحد افغانستان بود، جایی که تنظیم‌های عمده‌ی اخوانی افغانی و اضافه‌تر از پنجاه مؤسسه‌ی بظاهر خیریه عربی مقر داشتند. در طول این سالها تنها «سیا» مبلغ تخمینی سه و نیم هزار ملیون دالر را جهت تمویل جنگ افغانستان در اختیار تنظیم‌های مذهبی قرار داد (در برابر هر دالر مصرف شده‌ی «سیا» سعودی ها دالر دیگری می‌پرداختند که سهم سعودی‌ها، اروپای غربی، جاپان، چین، کشورهای خلیج و خرپولهای منفرد عرب در رقم ذکر شده شامل نیست). برادران افغانی اعراب جهادطلب بعضاً با سوء ظن به آنها می‌دیدند چون احساس می‌کردند که تحت پوشش جهاد اهداف دیگری هم پیش برده می‌شود. ستیزه‌جویی و قساوت این برادران عرب حتی افغانان سلحشور و نترس را نیز به شگفتی می‌انداخت.

وقتی ابوحلیمه در سال ۱۹۹۰ به نیویارک بازگشت با مزه‌ی خونی که چشیده بود در اوج اخوانیت خود قرار داشت. شیخ عمر هم در همان ماه به امریکا باز گشت. زندگی و آمیزش اجتماعی هر دو در حول دو مسجد (مسجد ابوبکر در بروکلین نیویارک و مسجدالسلام در نیوجرسی، جایی که شیخ عمر بیانات آتشین خود بر ضد سکیولاریزم را ایراد می‌کرد) دور می‌خورد. از لحظه‌ی مراجعت این دو به امریکا ابوحلیمه خود را به وظیفه‌ی افتخاری محافظت و رانندگی شیخ‌عمر نصب کرد. این موضوع را خود ابوحلیمه به نماینده‌ی «نیویارک تایمز» بیان کرد درحالیکه شیخ عمر در تحقیقات خود از شناسایی ابوحلیمه منکر است. آشنایان ابوحلیمه بخاطر دارند که وی در آن سال با لباس پلنگی و موزه‌های نظامی یکجا با تعدادی از متهمین دیگر حادثه‌ی انفجار بم «مرکز تجارت جهانی» به جنگلی در منطقه‌ی «کنک تیکت» نیویارک می‌رفتند و شیوه‌های تهاجم چریکی را با کلاشینکوف تمرین می‌کردند.

حامی و میزبان شیخ‌عمر در امریکا همان مصطفی شلبی دوست و کار فرمای سابق ابوحلیمه در جمعآوری اعانه برای جهاد افغانستان و بسیج داوطلبان برای جنگ درین کشور بود. دیری نگذشت که بین مصطفی شلبی و شیخ‌عمر رقابت و همچشمی شدیدی بر سر رهبری حلقه‌ی اخوانی‌های منطقه در گرفت. در اوج این رقابت که به کینه توزی خونبار تبدیل شده بود روزی در ماه مارچ سال ۱۹۹۱ جسد شلبی را در حالی بروی فرش اپارتمانش یافتند که بدنش با گلوله و ضربه‌ی چاقو سوراخ سوراخ شده بود. خانواده‌ی شلبی عقیده‌ی راسخ دارند که وی به امر شیخ‌عمر به قتل رسیده بود چون شلبی شیخ عمر را متهم به مزدوری سی. آی. ای و دزدیدن پول‌های جمعآوری شده برای جهاد افغانستان می‌ساخت. پولیس نیویارک عقیده دارد که حسادت از قدرت روزافزون مصطفی شلبی باعث قتل او گردید. درین قتل محمود سرخه علی‌الرغم دوستی سابقه‌اش با مصطفی‌شلبی مظنون درجه‌اول شناخته می‌شود ولی به علت عدم موجودیت اسنادی که جرم را ثابت کنند، تاکنون رسماً به او اتهامی زده نشده‌است. قضیه‌ی قتل مصطفی شلبی تاکنون‌لاینحل مانده است.

انفجار مهیب مرکز تجارت جهانی در نیویارک بدست چند نفر اخوانی تعلیم دیده از پول سی. آی. ای اولین محصول کشت این بته‌ی زهری برای امریکاست. این عمل اخوان که هزارویک رشته هویت آنرا با بدنام‌ترین دسته‌بندی‌های جاسوسی ـ تروریستی منجمله سازمان جهنمی سی. آی. ای پیوند می‌دهد و سالها از پستان این سازمان و سایر سازمان‌های جاسوسی غرب چوشیده‌اند مسلماً که آخرین آن نخواهد بود. امریکا که دایهٔ این جانور سیاسی ـ تروریستی است باید انتظار «بدخوییها» و «نازدانگی ها»ی بیشتر این نطفهٔ حرام را با چهره‌های مختلف اخوانی، جهادی یا طالبی آن داشته باشد. ▣

این نوشته توسط دوست ما واسع، براساس مقاله‌ای در مجله «تایم» مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۹۳ تهیه گردیده است.



ابوحلیمه تروریست بنیادگرا، سازمانده اصلی بمب گذاری «مرکز تجارت جهانی» در نیویارک بعد از دستگیری در مصر به مرکز اف.بی.آی آورده شد.

شرکت نماینده «راوا» در کنفرانس جنبش پیکار انقلابی

جنبش پیکار انقلابی یکی از سازمانهای دموکراتیک و چپی پاکستان است که به تاریخ ۳ می کنفرانسی جهت بررسی وضع فعلی پاکستان بعد از انتخابات اخیر و رفرمهای نوازشریف، موضع کشورهای منطقه در موارد فوق، بررسی جنبش بین‌المللی کارگری (هدف اصلی کنفرانس) و اتحاد کارگران زیر پلاتفرمی که منجر به تشکیل حزب واحد پرولتاریا جهت گرفتن قدرت سیاسی و پایان بخشیدن به فشارهای وارده از طرف طبقات حاکم مردم پاکستان خواهد شد، در لاهور برگزار کرده بود.

در کنفرانس که با شرکت اعضا و هواداران جنبش پیکار انقلابی، نماینده جنبش بین‌المللی کارگری و تعدادی از روشنفکران پاکستانی برگزار شد، از «راوا» نیز به حیث یکی از سازمانهای آزادیخواه دعوت بعمل آمده بود.

نماینده «راوا» در این محفل سخنرانی‌ای داشت، که در زیر قسمتی از ترجمه آنرا میآوریم:

«... من از کشوری میآیم و به ملتی تعلق دارم که ۵ سال اخیر عمرش را تحت تسلط جاهلترین و جانی‌ترین حکمرانان و جنایات و تحقیر و توهین‌های آنان گذرانده که نظیرش را در تاریخ افغانستان و حتی جهان نمی‌توان یافت.

زنان افغانستان آسانترین قربانی جنایات لاشخواران جهادی‌اند ولی سازمانهای مترقی کشورهای منطقه و بخصوص پاکستان که ادعای دموکراسی خواه بودن را دارند هیچ توجهی به وضع حاکم در افغانستان ندارند و در کنفرانس‌هاییکه برگزار می‌کنند یا در نشراتیکه به چاپ می‌رسانند از جنایات خاینان اخوانی و برادران طالبی شان و از مواضع خود نسبت به آنان هیچ ذکری نمی‌کنند. پس آیا با این وضع می‌شود آنها را دموکراسی خواه و مترقی خواند؟

«راوا» بحیث سازمانی مترقی و ضد بنیادگرایی معتقد است که وحدت بنیادگرایان در سرتاسر جهان باید با وحدت و پشتیبانی نیروهای مترقی از یکدیگر در سطح بین‌المللی پاسخ داده شود...»

سخنرانی نماینده «راوا» مورد استقبال گرم قرار گرفت و در پایان محفل «پیام زن» و دیگر نشرات از طرف شرکت کنندگان مورد توجه بسیار قرار گرفته و مقدار قابل توجهی از آنها بفروش رسید.▫

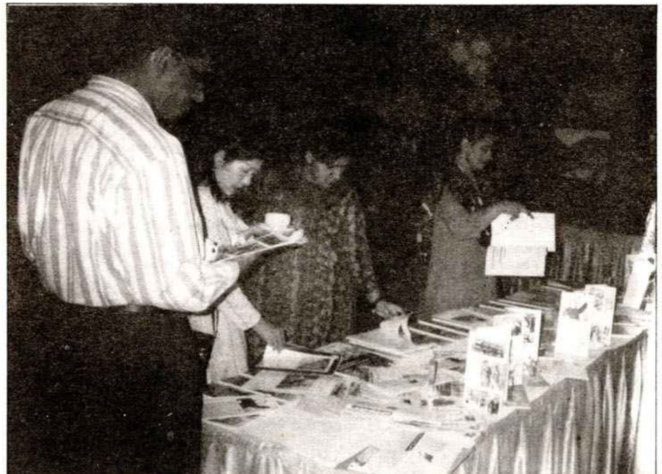
شرکت نماینده «راوا» در سیمینار انستیتیوت مطالعات زنان

(Institute of Women Studies) در لاهور که از معدود مجامع روشن و فعال زنان در پاکستان است، بتاریخ ۳۱ مارچ ۱۹۹۷ سیمناری جهت بحث روی فمنیزم، برگزار کرده بود و رشد فرهنگی زنان، حقوق بشر، تیاتر، ادب و جنبشهای زنان که در آن غیر از نماینده‌ی «راوا»، عده‌ای اززنان فعال در جنبشهای پیرو، بنگله‌دیش، مصر، هند، سری‌لانکا، فلیپین، ایران و تعدادی از خبرنگاران در لاهور شرکت جسته بودند.

شهلا حایری یکی از فعالین جنبش زنان ایران ضمن ابراز همبستگی با «راوا» و زنان افغان، خواستار کمک مجامع بین‌المللی و سازمانهای دموکراتیک به زنان افغان و بخصوص «راوا» شد.

سیمنار که ساعت ۹:۳۰ صبح آغاز شد، با ارائه قطعنامه ساعت ۵ شام به پایان رسید. عمل قطعنامه طالبان را مبنی بر سنگسار یک زن در افغانستان را محکوم کرده و خواستار اعلام همبستگی زنان کشورهای دیگر مقدم از همه پاکستان با زنان افغان و بخصوص «راوا» گردیدند که پیشاهنگ مبارزات برحق زنان برای بدست آوردن آزادی و دموکراسی و تأمین حقوق بشر و حقوق زنان در افغانستان می‌باشد.

در ختم محفل «پیام زن» و سایر نشریات «راوا» نیز بفروش رسید.▫

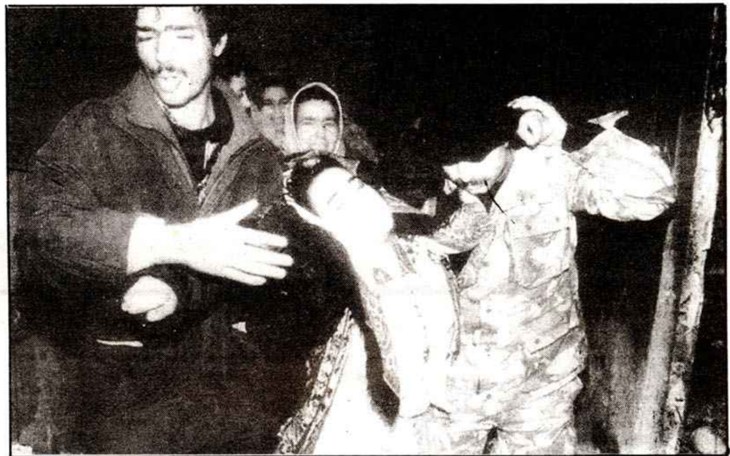


میز نشریات «راوا» در سیمینار انستیتیوت مطالعات زنان در لاهور

اسلوب جنایتکاری بنیادگرایان ددمنش در همه جا یکسان است

برادران جنایت‌پیشگان جهادی و طالبی در الجزایر نیز اهداف خود را از زنان و کودکان بیگناه انتخاب می‌کنند. آنان گلوی قربانیان را می‌برند، جسد آنان را با تبر قطعه قطعه می‌کنند و همچنین علاقمندند سر کودکان شیرخوار یا بزرگتر را از تن کوچک معصوم شان جدا کنند تا به اینصورت به «شریعت» خود بطور کامل جامه عمل پوشانیده باشند.

اما طبق گزارشوایی، جهادیهای الجزایر در بیشرافتی و ارتکاب بی‌ناموسی، نسبت به برادران جهادی افغانی شان عقب ترانذ.



سربازان زنی را در خروج از خانه برادرش کمک می‌کنند. برادر وی شامل ۳۱ نفری بود که توسط بنیادگرایان در شهر بلیدا به تاریخ ۱۷ فبروری ۱۹۹۷ بطور دستجمعی ذبح شدند.

هغه دوزخ نشم هیرولای

د نړیوالی عفوی خپرونه، د ۱۹۹۶ جنوری

په الجزایر کی د «خدای د لاری جنگیالی» خپل ټول جنایتونه او وحشیانه کړه‌وړه د «خدای ارادی» تر نوم لاندی سرته رسوی. یوه الجزایری جنی چی د اسلامی بنسټپالو «اسلامی نجات جبهی» (FIS)د وحشتنا کواو شرموونکو اعمالو قربانی شوی خپلی یادونی څرګندوی:

زه «او آر دا» اوولس کلنه او دښـوونځـی زده کـوونکی‌یم. د الجزیری په مرکز کی ژونداو دموسیقی زده کړه‌کوم ډیر دوستان لرم او دکورنی ترټولو کوچنی اولاد په‌توګه تل راته ډیره پاملرنه کیږی.

د ۱۹۹۲ د اکتبرپه ۲۸ زما ژوند په بل مخ واوست. کله چی له ښوونځی څخه کور ته راستنیدم یو سړی په مخه راغی او د کلی د دا کترپه یی را څخه وپوښتله. مخکی له دی چی وپوهیږم شاوخواته می څه تیریږی په یوه استیش موټر کی یی چی نژدی پارک شوی وو

واچولم، لاسونه او سترګی یی راباندی وتړلی، ټول وجود می ویری اخیستی وو. چاقو یی په غاړه را ایښودلی وو موټر حرکت وکر او زه نه‌پوهیدم چی دا لاره د دوزخ خواته ځی.

لاره ډیره راته اوږده او بی پایه ښکاریده څومره واتن چی تیریده هـومره هـم ځما ویره او وحشت زیاتیده. د مور پلاراو د دوی د الویزانتیا په هکله می فکر کاوه. هیله می کوله چی د پیښی ځای کی دا صحنه چالیدلی وی تر څو «سری‌تنبتوونکی» ژرتره ژره وپیژندل شی او زه خوشی شم. زه یی په یوه پخوانی نړیدلی کندر کی چی نژدی لس جنګی نوری هم وی پلی کرم. د هغوی په لیدلو می زړه لړ په کرار شو او له ځانه سره می وویل: «یواځی زه نه یم چی له دی پیسی سره مخ شوی یم». څو کسه زما همزولی وی د دریو کسو عمر له شلوکالو زیات وو او دوه نوری هم لس کلنی ته نه‌وی رسیدلی. یوی

وسله والی پلی هم زمونږ څارنه کوله.

څه موده وروسته وپوهیدم چې داټولې نجونې د سرک له سره او یا له کورونو څخه تښتول شوی او مینډې او پلرونه یې په وسلې ویرول شوی دي. بنسټپالان تل په پنځلسو یا شل کسیزو ډلو کې ګرځیدل تر څو وسوځوي، ووژني او یا نجونې وتښتوي. په یوې جنی چې خدیجه نومیده او پنځلس کلنې ته هم لانه وه رسیدلې، د خپل تره په کور کې د یوې داری د رئیس له خوا چې «امیر» بلل کیده، تیری شوی وو.

د څارندوی پلی رئیس به هر سهار مونږ ته وظیفې ټاکلې.مابه د دوی جامې وینځلې اوهره ورځ به تیری راباندی کیده. څرنګه چې ډیره ښکلې نه وم د ساتندویانو په برخه رسیدلې وم ځکه چې ښایسته نجونې به یې «امیر» ته وروستلې.

زما د نوبت ورځ

دلومړی ځل لپاره یواځې څو ورځې وروسته له دی چې پټ ځای ته ننوتلم دا فاجعه می وه آزمایله: په دالان کی سره غونډې کښینستلې او د سهار ناری مو کاوه. دوه څارونکی هم هلته وو چې یو بل سره یې خندا ګانې او خبرې کولې او پرله پسې یې زما خواته کتل. ډیره موده وروسته وپوهیدلم چې د نومورو څارونکو نومونه «بوعالم» او «کامل» وو. ویرې اخیستې وم او خپل ځان ته می ویلې: «نن زما نوبت دی» تر دی نه ړومبې می لیدلی وو چې له نورو سره څه کوی. له هغو ځنې یوه له ما څخه پوښتنه وکړه چې ناشتا دی وخوړله؟ ما وویل «یه». دا پوښتنه یې په څو ځلې تکرار کړه. فکر کوم چې دا به زما دژوند تر ټولو اوږده ناشتاوه. تر څو می چې وس رسیده خورا کمې کاوه‌ترڅو ځان ته سترګې په لار فاجعه وځنډوم، «کامل»او«بوعالم» نورې نجونې کوټې ته واستولې. څو کسه چې پوهیدلی وو خبره څه ده ماته یې داسې سلا مشوره را کړه‌چې ټینګار ونه کړم. خپلې سترګې پټې ونیسم او پریږدم چې هر څه غواړی سرته یې ورسوی او کەنه نو وهل ټکول به را کړی.

یو څارونکی چې وسله‌یې لا په لاس کی وه زما خواته راغی (نه پوهیدم چې کوم یو وو) او په ما باندی یې امر وکړ چې جامې اوباسم ما ونه منله او وه می ویل چې دا ښه کار نه دی او خدای هم لعنت پری ویلی دی. هغه چوړکی راوایستله او وی ویل چې مخ دی څیرمه او هر کارچې زما زړه وغواړی هغسې درسره کوم ځکه چې د «خدای د لاری مبارز» یم. په داسې حال کی چې ننواتې او زاری می ورته کولې چې‌له ما څخه لاس واخلی پرتوګ می وایسته خو نوری لاندینی جامې می وه‌نه‌ایستلی. هغه سګرټ ولګاوه او زما د ورنونو په سیځلو یې پیل وکړ له درده تاویدلم. کله چې د دوهم ځل لپاره یې په سیځلو پیل وکړ زه بیخوده شوم. داچې وروسته له هغې څه راباندی تیر شول زه هم ونه پوهیدلم خو کله چې بیرته په حال شوم له نورو نجونو سره خبرو کولوڅخه می ځان لری ساته. له دی پیښې وروسته هم په څو څو ځله د هغوی له خوا وحشیانه تیری راباندی سرته ورسیده.

له هغه وخته چې دی جهنم ته وردننوتلم، اتکل می کاوه چې څه څیزونو سره به مخ کیږم. نورو نجونو هم ویرولی وم. هغوی کیسه راته کړې وه چې کله به یې ټینګار کاوه څه ډول یې د دوی مخونه په چوړکی پریکړی وو. له ټولو کرکجنه خو لا داوه چې هر ځل به دغو انسان تښتوونکو تیری کاوه بیابه یې پوښتنه هم کوله چې خوندیي څنګه وو؟!

کورنی شرم

له دی وروسته زه هم لکه د نورو بندیانو په څیر د حاملګی څخه په ویرې او تشویش کی اوسیدلم. شل کلنه «عامل» حامله شوی وه. او له څو میاشتو راهیسې هلته اوسیدله. هغې ډیره زیاته غصه کوله او کله به د هغې سلګی ټوله شپه اوریدل کیدلې. ځینې هم له‌دی ویرې چې تر «آزادی» وروسته به د حاملګی له امله د خپلو کورنیو له خوا ورټل شی په روانی ناروغیو اخته کیدلی. د چا روحی وضعیت به چې ډیر ناوړه او لیونتوب ته نژدی وو په صحرا کی به یې خوشې کولې. نه پوهیږم په هغوی باندی څه تیریدل او سرنوشت به یې څه ډول کیده. ډیر وخت وروسته وپوهیدلم چې له جنسی تیریو څخه پیداشوی ماشومان په روغتونونو کی خوشی کیږی په داسی حال کی چې مینډی یې هم د خپلو کورنیو څخه رټل کیږی ځکه چې د خپلو کورنیو د «شرم اورسوایی» سبب بلل کیږی.

مونږ ټولو به د خلاصون په تمه ورځې تیرولې. هر ځل به هم چې تیری را باندی کیده بیا به یې لوظ کاوه چې خوشې کوی مو. یوه شپه «صواد» (زمونږ په شان یوه بندی جنی وه) د تیښتې تکل وکړ او وه‌یې ویل: «هر څه چې را پیښ شی له دی حالاتو څخه غوره دی». هغه ډیره ښکلې وه. زما همزولې او له څو میاشتو راهیسی هلته راوستل شوی وه. تل به یې ژړل او د خپلې مور، پلار او هغه شرم په هکله به یې سوچ کاوه‌چې دوی ته یې اړولی. مونږ ټولو هڅه کوله چې تیښتې څخه یې پښیمانه کړو. خو هغه یو وخت نیمه شپه له خوبه پاڅیدله او په تیښتې یې شروع وکړه. یو «څارندوی» چې زمونږ خواته ویده شوی وو راویښ شو. ډیوه یې روښانه کړه، هغه یې له ویښتانو راونیوله او زمونږ تر مخ یې دوه ډزې پرې وکړی او وه یې وژله. مایواځې دومره وکولای شو چې د کوچنی لس کلنی مریم غوږونه چې زما خواته ویده وه ټینګ ونیسم. په دی شپې کی زمونږ ټولو ملا ماته شوه. هغوی د «صواد» لاش، چې شیندل شوی ځیره به یې هیڅکله زما له یاده ونه وځی، بهرته وغورځاوه. په بلی ورځی یې یو ځای وکینده او هغه یې

پاتی په (۶۲) مخ

واقعیت جورج ارول وطنی ما

ما با توجه به محتوا و لحن سربازاری و لچکانه‌ی نوشته‌ی ا.نگارگر ـ یا بقول خودش شیرنر ـ بد ندیدیم که تا زمان انتشار «پیام زن» شماره ۴۶، آن را به عده‌ای از خوانندگان و دوستان بفرستیم. در نتیجه جوابهایی از آنان علیه فحشنامه مذکور دریافت داشتیم که در شماره حاضر یکی از آنها را (اندکی کوتاه شده) به چاپ می‌رسانیم و در شماره‌های بعدی چند جواب دیگر را خواهیم آورد. در آخر اگر میارزید، ما هم در زمینه سهمی اداء خواهیم کرد.

چندی قبل دوستی شماره‌های اخیر «پیام زن» را با اوراقی چند برایم آورد: در وهله‌ی نخست ورق‌هایی که در پیشانی صفحات اول و دوم آن عناوینی («خانمهای روی پرده و آقایان پشت پرده «پیام زن»، پاسخ به خانمهای معرکه‌آفرین و آقایان حجله نشین») داغ شده بود، نظرم را معطوف داشت. با شتاب ورق‌پاره‌های دست داشته را مرتب نموده، با تعمق و کنجکاوی آنها را مطالعه کردم. اوراق طومارگونه یا بهتر گفته شود «غزعبلات نامه» از اسحق‌نگارگر همکار رادیو بی‌بی‌سی یا همان مضطرب‌باختری بود، که زمانی از غفلت رهبران «جریان دموکراتیک نوین» بهره گرفته، خودش را در میان آن جریان پرتاب نمود و به «شعله‌ای» شهره‌ی هر شهر و دیار ساخت.

امپریالیزم کهن سال و کین‌توز انگلیس همانطوری که در گذشته برتراندراسل و نویسندگان منفعت‌پرستی چون اسپندر، آرتورکواستلر، جورج‌ارول و... را با تطمیع (یا با تخویف) منقاد سیاستهای نو استعماری و سلطه‌جویانه‌ی خود نمود و قلم لرزان آنانرا نخست متوجه «اتحادیه‌های کارگری» خودی و همچنان جنبشهای آزادیخواه در سه قاره ساخت تا با این شگرد خط حرکی اتحادیه‌ها و جنبشهای ضد سرمایه‌داری را نادرست، پیشوایان آنها را فاقد هویت ملی و آرمانی، و ایدیولوژی علماً تنظیم‌شده‌ی آنان را بی‌اعتبار ساخته، در عوض نظامهای توتالیتار، تئوکرات وابسته و دست‌نشانده را مردمی جازده، و سیستم سرمایه‌داری را استوار و دایمی قلمداد نماید. در حالات و اوضاع مرگ‌آفرین و تمدن برانداز کنونی نیز (که بار دیگر افغانستان تجاوزدیده و زخمی بنابر موقعیت استراتژیک خود آماج تهاجم اجیران طالبی، دوستمی، مسعودی و وحدتی قرار گرفته) امپریالیزم انگلستان برای گسترش سیطره‌ی سیاسی خود و متحدین امپرایالیستی و منطقه‌ای‌اش در افغانستان، نیاز به روشنکران و قلم‌بدستان عشرت‌طلب، بزم‌آرا، زبون و بی‌مسلک، نظیر نگارگرها دارد که توجیه کننده‌ی تسط باشند.

از خواننده‌ی با درد و کاوشگر وقایع خونبار و ظلمت‌گستر کشور تقاضا می‌شود به قسمت‌هایی از نامه‌ی نگارگر، که در زیر سایه و حمایه خاقان سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته و از آنجا به دشنام، افتراء علیه «راوا»، «جریان دموکراتیک نوین»، جنبشهای‌رهایی‌بخش و رهبران بین‌المللی جنشهای ضد سرمایه و امپریالیزم پرداخته، در ذیل توجه نماید.

«خلقی اگر مُلک را به روس دهد
تو دهی بهر چینیان به گرو
تو خری بار اژدها بر دوش
نرسد بر خر به غیر از جو
گر بگیرم به دست خامهٔ خویش
سازمانِ تُرا بگیرد تِو
با شتر خار کون خویش مَخار
بر سَرِ شیرِ نَر دلیر مَدوُ»

جواب «شعر» «استاد ادب، تعلیم و تربیه» را از زبان بیدل بشنویم:

در مزاج بد رگان جز فحش کی دارد اثر
زخم سگ را جززبان سگ چسان مرهم کنیم

«استاد» پله‌بین ـ که زمانی افتخار تدریس زبان دری به کارکنان امریکایی شفاخانه‌ی نور را داشت! باین شیوه «شعر» می‌گوید و قلم زنگارگرفته‌اش را با لجن کلمات مستهجن صیقل می‌زند و نگارشش را مثلاً به «افغانستان تایمز» (نشریه‌ای که ظلم و ستم بالای افغانهای مهاجر توسط آخوندهای خودکامه و ستمگر ایران را انکار نموده، مینویسد «الله نکند که چنین باشد») ارسال می‌دارد و ناشر که موضوع قابل ملاحظه‌ای در نشریه «مشهور» و «پر تیراژ»ش ندارد، نامه‌ی وی را با شوق تمام و با حروف برجسته چاپ می‌نماید.

در صفحه هشتم، «استاد» گوریل‌گونه با دو مشت به سینه‌اش کوبیده فریاد می‌کشد که:

«اما درست به همین دلایل بود انقلابیون و انقلابیات محترم که من و انجینر عثمان هر دو از اندیشه‌های دموکراتیک نوین تان بریدیم، زیرا که خوشبختانه ما دچار مرض تحجر و پوپنک زدگی مغزی شما نبودیم و آثار آرتورکواستلر، آندره‌ژید، سخاروف، آقابیکف، اوترخانف، بوریس‌باژانف، جورج‌ارول و دیگران را که قبل از ما به دلایلی مشابه با به‌اصطلاح جنبش انقلابی مقاطعه کرده بودند نیز خواندیم و گرنه، گردن ما با هیچ طوقی آشنا نبوده است و بعد از این هم نخواهد شد.»

نگارگر هیچ آیین به نقل از کتاب دیویدجونز در باره مصاحبه برتراندراسل با لنین می‌نویسد:

«برتراندراسل فیلسوف معروف بعد از مصاحبه با لنین گفت: "خنده‌های قهقهه‌ای که لنین از آن کشتار (اعدام کولاکهای خاین به انقلاب اکتبر)های بیرحمانه سرمی‌داد خون را در بدن من منجمد کرد"»

حال ببینیم «ماهنامه توفان شماره ۲۲ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره موسس حزب واحد طبقه کارگر ایران) از زبان «گاردین» چاپ انگلستان مورخ پنجشنبه ۱۱ جولای ۱۹۹۶ در مورد برتراندراسل فیلسوف و سایر روشنفکران قلم فروش چه می‌نویسد:

«در یکی از اسنادی که اخیراً از جانب "اداره اسناد عمومی" انگلستان انتشار یافته است، چنین می‌آید که "جورج‌ارول" (۱۹۵۰ ـ ۱۹۰۳) نویسنده و روزنامه‌نگار به اصطلاح سوسیالیست انگلیسی، در زمان جنگ سرد، یعنی در دوران ستیز بی‌امان امپریالیزم بر ضد کشورهای پیرزمند سوسیالیستی و در پیشاپیش آنها کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، صورت اسامی کمونیستهای ناشناخته‌ای را در اختیار واحد تبلیغات وزارت خارجه انگلستان، وابسته به سازمان اطلاعات و جاسوسی این کشور می‌گذارد که به عقیده‌ی وی نباید در امر تبلیغات به آنها اعتماد کرد.

بنابر آنچه در جریده انگلیسی "گاردین" انتشار یافته است، "جورج‌ارول" نویسنده کتب طنزآمیز "مزرعه حیوانات"، در "۱۹۸۴" در اواسط سال ۱۹۴۹، مدت زمان کوتاهی قبل از اینکه به بیماری سل درگذرد، به مامور اداره مخفی "دایره تحقیق و گردآوری اطلاعات" (IRD) بنام "سلیاکیروان" پیشنهاد همکاری می‌کند.

وی از آسایشگاه مسلولین در نامه‌ی خود به "سلیاکیروان" با فروتنی قال ملاحظه‌ای می‌نویسد: "چنانچه مفید فایده باشد من می‌توانم صورت اسامی روزنامه‌نگاران نویسندگانی را که به عقیده من از کمونیستهای نفوذی و همقطاران مسافری که به آن سو تمایل داشته و نباید در امر تبلیغات مورد اطمینان قرار گیرند را در اختیار تان بگذارم. برای این کار من می‌بایست به دنبال یک کتابچه یادداشتی که در خانه دارم بفرستم، و این امر که من چنین لیستی را در اختیار تان قرار داده‌ام بایستی کاملاً مخفی نگهداشته شود."

در اسناد منتشر شده نام فردی بطور مشخص به چشم نمی‌خورد، زیرا که وزارت امورخارجه انگلستان اسامی افراد لو رته را پنهان نگهداشته است. لیکن شخصی بنام "برناردکریک" تذکره‌نویس "جورج‌ارول"، تایید کرده است که در بین نوشته‌های وی کتابچه‌ای وجود داشت بعنوان "یادداشتهایی پیرامون عناصر مشکوک" که شامل ۸۶ اسم می‌بوده است.

اسناد منتشر شده‌ی اخیر همچنین آشکار می‌سازد که ادارهٔ نامبرده، ناشرین و نویسندگان مشهوری نظیر برتراندراسل، استفن‌اسپندر و آرتورکواستلر را نیز جهت نگارش و انتشار مطالب ضد کمونیستی به خدمت خود گماشته بوده است.

در رابطه با کتاب حکایت طنزآمیز و در عین حال ضد کمونیستی "جورج‌ارول" بنام "مزرعه حیوانات" آمده است که "دایره تحقیق و گردآوری..." عامل ترجمه و انتشار این کتاب به زبانهای گوناگون و بویژه زبانهای مردم مسلمان جهان از جمله زبان عربی بوده‌است.

در پایان جریده "گاردین" می‌نویسد که دایره سری "تحقیق و گردآوری..." انگلستان نقش فعال و موثری در از همپاشی جنبش بین‌المللی اتحادیه‌های کارگران در اواخر دهه ۱۹۴۰ بازی کرده است.

کارزار عظیمی که در ۱۲ سال پیش در تبلیغ کتب ضد کمونیستی "جورج‌ارول" براه افتاده بود و چنین می‌نمود که مشتی مترجم بی‌نظر (نظیر نگارگر ما) در اقصی نقاط جهان به حمایت از تروتسکی و "جورج‌ارول" راه افتاده‌اند بخوبی نقاب از چهره مکار امپریالیزم و توطئه‌های کثیف وی بر می‌دارد.»

یکی از دوستان که به تازه‌گی از هند به آلمان آمده در رابطه با «استاد» مطالبی را بیان داشت:

«دو سه روز قبل نامه‌ای از خسربره‌ام که در ایران اقامت دارد گرفتم. وی که در زمان تره‌کی به اتهام کنایه به کدام کارگر خلقی مدتی زندانی شده و بعداً توسط دولت دست‌نشانده‌ی روس آزاد گردید، در باره نامه نگارگر به "پیام زن" چیزهایی شنیده و مطالب را از زمان زندانش بیاد آورده نوشته است: "... در یکی از روزهایی که با سر و روی متورم و تن خون‌آلود در گوشه‌ای از سلول زندان صدارت افتاده بودم دو تن از جلادان "خلقی" مردی را که معلوم می‌شد تازه گرفتار کرده‌اند وارد سلولی که من در آن بودم کردند. یکی از آنان که قوی‌هیکل بود با تمسخر به زندانی تازه‌وارد گفت: "خوب مضطرب‌صاحب خوش آمدید"، زندانی با هراس فوق‌العاده‌ای در جواب مستنطق خلقی گفت: "هرچه زودتر مرا نزد مسئولین تان ببرید" خلقی مذکور با خشونت و عصبانیت اظهار داشت: "ما صلاحیت تحقیق از ترا داریم بگو چه میگی؟"

مضطرب با آواز لرزان گفت: "هرچه زودتر مرا رها سازید. من شعله‌ای نیستم. من

در داخل شعله وظیفه اجرا می‌کردم..."

هر دو خلقی با تعجب یکی به طرف دیگر نگریسته، فوراً مضطرب را از سلول خارج کردند. خلقی‌های مؤظف با آنکه می‌دانستند که من معمار ساده‌ای بوده‌ام، اما نگذاشتند که زندانی (مضطرب باختری) در موجودیت من به صحبتش ادامه دهد..."

این می‌رساند که "استاد" در زندان دهمزنگ نیز وظیفه اجرا می‌کردند.»

در صفحه ۵۱ ستون «پیام زن و خوانندگان» (شماره۴۵) چنین مطلبی چاپ شده:

«ا. نگاگر در مدتی که در نظارت خانه بود کف دست زندانیان معینی را "می‌خواند" و پیشبینی می‌کرد که آن روز لت و کوب می‌شوند یا نه و طبعاً "پیشگویی"ها کاملاً درست می‌بود و محبوسین ساده هم به او "اعتقاد" پیدا می‌کرند و در نتیجه هر چه راز و نیاز داشتند با او در میان می‌گذاشتند، غافل از اینکه "کف بین راستگو" نیز همه دانستنی‌ها را به خاد گزارش می‌داد.»

تا جایی که دیده و یا شنیده شده پسران نه ـ ده ساله را به جرم داشتن شبنامه از یکی از سازمانهای «شعله‌ای»، دولت کارمل ـ نجیب حداقل به هفت سال زندان محکوم می‌نمود، شاید معجزه‌ای رخ داده باشد که «استاد بجای رسیده و غیبگو»ی ما را مدتی آنقدر کوتاه در زندان صدارت و پلچرخی نگهداشتند(!).

دو سه تنی را که در شهرهای مختلف اروپا اقامت دارند می‌شناسم. دو تن از آنان که سالهایی از عمر عزیز و پربار شان را در زندان پلچرخی سپری نموده‌اند در مورد نگارگر مسئولانه ابراز نظر کردند که موصوف را درداخل زندان ندیده‌بودند. مگر در زمینه همکاری وی با اطلاعات زندان چیزهایی شنیده‌اند منجمله فردی بنام (یاسین) از اهالی پنجشیر که خلقی خادی شده بود، با «استاد» نگارگر درسلول صدارت رابطه‌مخفیانه داشت.

«استاد» که کتاب مزرعه حیوانات جورج‌ارول را که در سال ۱۳۶۲ توسط محمد فیروزبخت به فارسی ترجمه شده، به دری برگردان نموده در صفحه ۱۵ نامه‌اش می‌نویسد:

«قابل یادآوریست که من درگذشته هم عضو حزبی نبوده‌ام و با همان جریده شعله جاوید نیز به عنوان یک دموکرات همکاری قلمی نموده به زندان افتادم ولی، هنگامیکه از زیر پلو آنان ملیی «سازمان جوانان مترقی» بیرون آمد پیوند خویش را با آنان بریده‌ام.»

از دوودشنام‌های «استاد» در نامه‌اش پیداست که موصوف در اثنای نگارش، سخت عصبی بوده و از تحت شعورش رازی را که سالها پنهان نموده بود، بیرون داده است. بدین معنی که «اگر من از وجود سازمان جوانان مترقی در داخل "جریان دموکراتیک نوین" آگاه می‌بودم و در درون آن رخنه می‌توانستم هرگز و ابداً از آنان نمی‌بریدم و به کار و بار استخباراتی و اطلاعاتی‌ام در آن سازمان ادامه می‌دادم، اما دریغا که بالایم شک کردند و مرا در حاشیه قرار دادند.»

«استاد» انتقامجو که از کانالهای استخباراتی وطنی با شعله‌ای‌ها دست و پنجه نرم کرده بود حالا آرزو دارد به «مبارزه»اش تداوم بخشیده و از سنگر جورج‌ارول برای خوش خدمتی به حامیان وی لجن‌پراگنی نموده و سیاهی طینتش را نمایش دهد.

در جریان عظیم و پرافتخار «شعله جاوید» بودند عناصری که از تشکیل «سازمان جوانان مترقی» اطلاعی نداشتند، مگر با نجابت و رزمندگی‌ای که داشتند براه و رسم شان پشت نکردند، چنانکه تعداد زیادی از آنان به ایما و اشاره‌ی نگارگر و همپالگی‌های «ضبط احوالاتی»، «مصونیتی»، «اکسایی»، «کامی» و «خادی» وی در زندان داوود، شکنجه و محبوس و در زندان خلق و پرچم بطور وحشیانه‌ای قصابی شدند، اما «استاد» نگارگر با گفتن جمله «من شعه‌ای نیستم، من در داخل شعله وظیفه اجرا می‌کردم...» بیشتر از چند ساعتی در زندان خلقی‌ها نماند.

یکی از آشنایان گفت: «خویشاوندم در رادیو تلویزیون کار می‌کرد، می‌دید که مضطرب باختری با نگاههای پرسشگرش در دور و بر تعمیر رادیو تلویزیون می‌گردد و از خلقی‌های مؤظف در آن دستگاه می‌پرسد: «به قیمت هشتاد هزار افغانی سامان و آلات ـ دفتر را به دولت انقلابی کمک کرده‌ایم، ولی تاکنون نامی از ما در پهلوی سایر امدادگران در رادیو برده نشده». این می‌رساند که «استاد» کاردیده و آزمون شده بعد از آزاد شدن از زندان چند ساعته، با پیشکش هدایا، حسن‌نیت و همکاری و همیاری‌اش را با میهنفروشان رسمیت بخشید.

استاد «گزافه‌گو» بادی در گلوی قلم زنگارگرفته‌اش انداخته چنین می‌نویسد: «... اگر کوچکترین نشانه همکاری مرا با تمام آنانی که مدعی استید در دسترس مردم نهادید... تا زنده‌ام در آستان شما خاک‌روبی خواهم کرد....»

نه، لازم نیست استاد. شما فقط اگر بتوانید در آستان کشور میزبان جبهه‌سایی ننمایید همین برای ما کافی خواهد بود.

چرند و پرند زیادی در «شهنامه»ی نگارگر درج شده که پرداختن به همه‌ی آن، هدف این مختصر یادداشت نیست، مگر مشتی از خروار بایست برداشت تا خواننده داور شود: «در جامعه‌ای که "خردمندی اجتماعی" یا به قول کارل‌پاپر (Social Engineering) حکمروا باشد طبقات به نیروهای متخاصم که در صدد دفع همدیگر باشند، تبدیل نمی‌شوند»، «... یا درست است که پولیس یک وسیله سرکوب در دست طبقه حاکم است ولی... پولیس انگلیس در هر حالت بهتر از پولیس چین و روس است....»

طبقه‌ی حاکمه یعنی اقلیت ناچیز که مجموع ثروت جامعه را با هزار و یک نیرنگ تصاحب نموده و حراست آنرا به دوش «خردمندی اجتماعی» (در نفس امر پولیس، ارتش، زندان و...) گذاشته، طبعاً در قطب غنا قرار دارند. واکثریت نودوچند درصد که جمله ارزشهای مادی و معنوی جامعه را تولید می‌نمایند اما خود کمترین بهره‌ای از آن نمی‌گیرند مسلماً قطب

بقیه در صفحه (۹۷)

طالبان و قاچاقبری‌های شان

(....) منبع گمرکی که در شعبه‌ی گمرک کویته دارای مقام بالا می‌باشد، ارتباط مقامات گمرک محلی را با طالبان در قاچاق وسایل و اموال مختلف و عبور آن به مناطق مصون فاش ساخت.

اشتغال طالبان در قاچاق بخاطر جمع‌آوری پول برای جنبش شان، توسط احمدرشید یکی از روزنامه‌نگاران معروف و متخصص در امور بلوچستان و افغانستان نیز در گزارش مفصل وی بعد از دیدار اخیرش از افغانستان بشمول قندهار تصدیق گردیده است.

براساس گزارش منبع فوق، درکنار قاچاق وسایل برقی، وسایط نقلیه و اسلحه‌ی سنگین توسط طالبان، اسلحه و مهمات در بلوچستان و سایر نقاط پاکستان توسط آنان ذخیره و انباشت می‌گردد. قاچاق اقلام معمولی بشمول وسایط نقلیه بی‌سابقه است که کویته و سایر بازارهای پاکستان را مشبوع نموده است. بازار های محلی از مواد غذایی بخصوص گندم، چای، برنج وغیره خالی ودر عوض از میوه‌جات، سبزیجات، تیل، وسایل برقی وغیره که ازایران و افغانستان آورده می‌شوند، مملو گردیده اند.

یک روزنامه چاپ کویته، طی گزارشی افشا کرد که اخیراً یک محموله‌ای شامل سه‌هزار موتر، بشمول آخرین مدل موتر های سواری ساخت آلمان و جاپان، به چمن رسیده است. طبق گفته یک تاجر موتر در کویته که بزرگترین نمایندگی شهر را در اختیار دارد، تجارت آنان در خریدوفروش موترهای شهری از ۳۰ تا ۴۰ فیصد خساره‌مند گردیده است.

احمدرشید درگزارش اخیرخویش درپهلوی نگرانی ازفروپاشی اقتصادی بعلت اداره نمودن اشتباه‌آمیز طالبان از جانب مقامات پاکستانی، بیشتر در مورد مسایل سیاسی نگران است. او می‌گوید: «کراچی از افغانستان اسلحه، تعلیمات وحتی پناهگاه دریافت می‌دارد. خطرات‌درازمدت براقتصاد پاکستان شاید بیشتر مغشوش کننده باشد.»
پیروزی طالبان در هرات راه را بخاطر انتقال مواد از افغانستان، ایران و آسیای میانه بدون پرداخت مالیه برای قاچاقچیان افغانی و پاکستانی باز نمود. صدها لاری پر از تایرموتر، دستگاه تهویه و پنبه‌ی خام روسی، ترکمنستان را بقصدهرات ـ قندهار ـ کویته ترک می‌گویند. طالبان در دوبی دفتری گشوده‌اند که مستقیماً پروازهای انواع مختلف مال‌التجاره را به میدان‌هوایی قندهار اداره می‌کنند. آنان‌برای قاچاقچیان درمسیر راه هرات ـ چمن امنیت راتأمین می‌کنند. درکنار تجارت‌هیروئین،عوارض گمرکی از منابع مهم درآمد طالبان و سایر جنگ سالاران مثل دوستم می‌باشد.

هر ماه حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ عراده انواع مختلف وسایط نقلیه بعد از انتقال آنها به امارات متحده عربی از راه ایران به افغانستان و از آنجا به پاکستان قاچاق می‌گردد.

تجارت قاچاق که خوب سازمان یافته و قریب دونیم سال قبل آغاز شد، دولت پاکستان را از میلیونها روپیه از بابت عوارض گمرکی و مالیه محروم می‌سازد. یک‌تاجر موتر درهرات اظهار نمود: «تجارت هرگز چنین پررونق نبوده است. تقاضا در پاکستان برای موترهای ما افزایش می‌یابد.»

طی مصاحبه‌هایی که با تاجران موتر، رانندگان و مقامات طالبان در هرات وقندهارصورت‌گرفت معلوم گردیدکه وسایط‌نقلیه‌ی زیادی بعداز رسیدن به دوبی به بندرعباس انتقال می‌یابند. از آنجا قبل از اینکه به هرات و قندهار و سپین‌بولدک در مرز افغانستان ـ پاکستان انتقال یابند در اسلام قلعه واقع در مرز ایران ـ افغانستان انتقال داده می‌شوند. واین قاچاقبری اززمان ظهور جنبش‌اسلامی طالبان در سپتامبر ۱۹۹۴ افزایش یافته است.

در این اواخر اداره طالبان عوارض گمرکی بر وسایط نقلیه را افزایش داده اما تاجران را از قاچاق وسایط مذکور منع نکرده اند.

طالبان در هرات از بابت عوارض گمرکی یک موتر تویوتاکرولای مودل ۱۹۸۶، ۱۸۰۰۰ کلدار می‌گیرند و از مینی‌بس‌ها، موترهای پیجارو و لندکروزر مودل ۱۹۹۰ اندکی بیشتر.

در حالیکه رانندگان وسایط نقلیه‌ی قاچاق، از طریق رانندگی امرار معاش می‌کنند، هوتل‌های کنار جاده‌ها با مهیا نمودن جا و اغذیه به رانندگان و مالکان، تجارت خوبی را پیش می‌برند. ▣

اگر اجازه بدهیم، به نام خدا و مذهب تا ابد مورد تبعیض قانونی قرار خواهیم گرفت

قسمت‌هایی از سخنرانی پروین دارابی در ونکوور، اگست ۱۹۹۶



پروین دارابی زمانیکه واردامریکا شد، بیش از ۵۰۰ دالرنداشت ولی بااستعداد و پشت‌کارش، موفق به‌کسب درجات بالا دررشته انجنیری گردید.

در می ۱۹۹۴ بعد از خود سوزی خواهرش هما دارابی، سیر حرکت زندگیش تغییر خورد. او زندگی آرام و بی‌خیال را برای خود ننگ دانسته، بی‌تفاوت نشستن و مبارزه نکردن علیه عاملان خودسوزی خواهر شهیدش را فقط از فردی خاین به وجدان که از مصایب و مشکلات زندگی چشم پوشی می‌کند، ساخته می‌دانست. وی در این مورد می‌گوید: «بعد از مرگ خواهرم دریافتم که زندگی چیزی بزرگتر و بیشتر از داشتن زندگی امریکایی با موتر لوکس، خانه و خانواده است. باید بیشتر کارکرد تا مردم را به تحمل یکدیگر، قبول یکدیگر و زندگی باهم واداشت. من دیگر نمی‌توانم مثل سابق به کارهایم ادامه بدهم. می‌خواهم‌کاری کنم که‌به‌نفع توده‌هاتمام شود.»

درنتیجه درسال ۱۹۹۴ «بنیادهمادارابی» را تأسیس کرد که هدفش را دفاع از حقوق بشر و حقوق زنان درمقابل بدرفتاری‌های اجتماعی، فرهنگی ومذهبی تشکیل می‌دهد.

در این اواخر او در University of North Carolina, Feminist Majority و University of California Convention in Washington,D.C. سخنرانی‌هایی ایراد نموده‌است و در می ۱۹۹۴ یکی از مهمانان U.S. Congressional Human Rights Caucus بود که در آنجا در مورد بدرفتاری‌های که در جوامع اسلامی نسبت به زنان اعمال می‌گردد، صحبت کرد.☆

(.....) علمای مذهبی برای پر کردن جیب خود و قدرت طلبی خود بما زنها گفتند که این بی‌رحمی و قصی‌القلبی بدستور خالق متعال انجام می‌گیرد. و زنهای نادان و جاهل هم این حرفها را قبول کردند. که براستی خداوند زن را برای اینکه جنس ظریف هست ذلیل و زیر نفوذ و کنترل مرد خلق کرده. هر چند که تا به امروز علم پزشکی، تاریخ بشریت، و جنگ‌های جهانی اول و دوم ثابت کرده‌اند نه اینکه زن جنس ضعیف نیست بلکه از هر نظر بر جنس مرد برتری دارد.

دیگر از شگفت‌های من راجع به دین اینست که بنابر قوانین این مذهب دختر در سن نه سالگی بالغ می‌شود در صورتیکه پسر در سن ۱۵ سالگی. سوال من از این علمای مذهبی اینست اگر ما زنها شش سال از مردها زودتر بلوغ پیدا می‌کنیم چطور شده که خالق مرد را سرور زن اعلام کرده؟ آیا خالق با زن دشمنی داشته؟ و یا اینکه زن یکمرتبه در مدت نه سال بلوغ می‌کند عقل پیدا می‌کند و از همه نظر یک شخص کامل شمرده می‌شود و درست روزیکه نه سالش تمام می‌شود بنابه دستور خالق از همان روز دیگر از نظر رشد جسمی وفکری پیشروی نمی‌کند و در تمام عمرش در این مرحله فکری و عقلی درجا می‌زند تا پسر ۱۵ ساله بشود و کنترل زندگی زن را در دست بگیرد؟ بنابرین این موضوع برای من مساله مهمی است که چرا خالق زن را اینقدر مهمتر و بالاتر از مرد خلق کرده و بعد اختیارش را داده دست مرد جنس ضعیفتر که از نظر رشد فکری و عقلی شش سال عقب تر از زن بوده.

خانم‌ها خواهران محترم، سخنانی که ملاها، آخوندها، آیت‌الله‌ها و حجت‌السلام ها می‌گویند سخنان خالق نیست این سخنان فقط گفته‌های مرد است و بس. برای مدت بیشتر از ۷۰ قرن از تاریخ مملکت ما می‌گذرد و در تمام این مدت، پدران ما، شوهران ما، پسران و برادران ما، قضات ما، رهبران مذهبی ما، سیاستمداران ما، و دولتداران ما، چون همه آنها مرد بودند به ما زنان یاد داده‌اند که ما به عنوان یک فرد ارزشی در اجتماع نداریم. به ما گفتند و ما را تربیت کردند که قبول کنیم که ما باید خود را

☆ ـ این شرح حال مختصر به قلم Martha Bellisle را خانم دارابی با متن سخنرانی شان برای ما فرستاده بودند.

همیشه برای فامیل، شوهر، فرزند، مملکت، و ملت فدا کرده و در تمام عمر از ما به عنوان دختر یک مرد، زن یک مرد و مادر یک مرد سخن برده‌اند. ما بعنوان یک انسان و یک فرد تنها وجود خارجی نداشتیم و نداریم و اگر بگذاریم و اجازه بدهیم بنام خدا و مذهب ما را در زندان خانگی برای ابد جدا نگهداشته و مورد تبعیض قانونی قرار خواهند داد.

بنابر قوانین جمهوری اسلامی شهادت دو زن مطابق با شهادت یک مرد است. برای چه؟ آیا این زنی که شش سال قبل از مرد بالغ می‌شود و در سن نه سالگی یک فرد کامل اجتماع شناخته می‌شود و باید از این سن روزی پنج بار نماز بخواند، روزه بگیرد، ازدواج کند، مسئولیت خانه و خانواده را بر دوش بگیرد، و برای اعمال خلاف قانون اسلامی که انجام می‌دهد مورد شکنجه و ظلم قرار گیرد چطور یکمرتبه کم‌عقل و ناقص‌العقل شناخته می‌شود. چرا موقعیکه دختر نه ساله را در جمهوری اسلامی ایران تیرباران کرده و بقتل می‌رسانند این بچه نه ساله بالغ است و باید کفاف گناه خود را بدهد ولی وقتیکه زنی در مقابل قاضی که یک مرد می‌باشد می‌خواهد در مورد ستمگری های شوهرش شهادت بدهد، شهادت تنهایی او کافی نیست و باید دو نفر باشند. چرا؟

ارزش جان زن نصف ارزش جان مرد است چرا؟ این یکی از بدترین قوانین در مورد زن است. آخر چطور می‌شود که عمر یک بشر قانوناً نصف عمر یک بشر دیگر باشد. مگر ارزش عمر، حیات، جان مذکر و مونث باید بشناسد. سوال من اینست وقتی در اسلام می‌گوید یک «چشم برای یک چشم» و «یک سر برای یک سر» آیا اگر یک زنی مردی را کشت ما باید دو تا زن را بکشیم تا قصاص گرفته شود؟

مرد مسلمان می‌تواند در یک زمان چهار زن عقدی داشته و مرد مسلمان شیعه بعلاوه چهار زن عقدی هر چند زن صیغه می‌تواند داشته باشد. در صورتیکه همین دین به زن می‌گوید خدا یکی شوهر یکی. چرا؟

اسلام تنها مذهبی است که بهشت را به عنوان یک مجلس طرب و عیاشی برای مرد معرفی می‌کند. قرآن راجع به بهشت می‌نویسد که در یک باغ پربرکت با گلهای رنگارنگ و فواره‌های درخشان شما مردان با فرشته‌های زیبایی که پوست و رنگ شان مثل یاقوت و مروارید می‌درخشد سرگرم می‌شوید و این فرشته‌ها چشم شان غیر از شما کسی را نمی‌بیند و البته همه شان باکره هستند و هنوز دست هیچ انسانی به بدن لطیف آنها نخورده است. ولی در هیچ کجای قرآن راجع به اینکه به زن در بهشت چه می‌رسد صحبتی نشده.

قانون دیگری می‌گوید که اگر بعد از ازدواج یک مرد متوجه بشود که زنش دیوانه، کور، غشی، فلج و از نظر جنسی ناقص باشد این ازدواج باطل می‌شود. در صورتیکه اگر زن بعد از ازدواج بفهمد که شوهرش دیوانه و یا از نظر جنسی ناقص است ممکن است که بتواند تقاضای طلاق و یا باطل‌کردن ازدواج را بکند. لطفاً به این نکته توجه کنید که کور بودن، فلج بودن و غشی بودن مرد دلیل طلاق برای زن نیست.

قانون دیگر اسلامی می‌گوید که یک زن بالغ و باکره اگر با میل شخصی خودش بخواهد با مردی ازدواج کند باید از پدر و یا پدربزرگش اجازه رسمی بگیرد. درصورتیکه در هیچ کجا قانونی نیست که بگوید حتی یک مرد دیوانه احتیاج دارد که از پدر و یا مادرش اجازه رسمی برای ازدواج بگیرد. حتی قباله ازدواج را پدر و یا پدربزرگ دختر از جانب او امضاء کنند ولی پسر از جانب خودش امضاء می‌دهد. بنابرین یک زن فقط در رابطه با ازدواج دوم می‌تواند اختیار خود را درمورد ازدواج داشته باشد.

قانون دیگری می‌گوید که یک زن مسلمان به هیچوجه نمی‌تواند با مرد نامسلمان ازدواج کند در صورتیکه یک مردم مسلمان شیعه اگر چه حق ازدواج دایمی با زن غیر مسلمان را ندارد ولی می‌تواند زن مسیحی و کلیمی را صیغه کند. حالا چرا که زن کلیمی و مسیحی برای ازدواج دایمی خوب نیستند و برای صیغه کردن خوب هستند دلیل اینست که برای زن هیچگونه ارزشی داده نشده غیر از اینکه زن چراگاهی برای ارضاء جنسی مرد و ماشین تولیدمثل بیشتر نیست و گرنه چطور می‌شود که گفت شخصی بخاطر گرایش مذهبی‌اش برای زندگی دایمی برای مردی خوب نیست؟

خمینی در کتابش می‌گوید که بهترین موقع ازدواج برای یک دختر در زمان بلوغش هست و افتخاری برای یک پدر بالاتر از این نیست که دخترش عادت ماهانه‌اش را برای اولین بار در خانه شوهر آغاز کند و نه در خانه پدرش.

خمینی در جای دیگری در کتابش می‌گوید که یک مرد می‌تواند با دختر کوچکتر از نه سال هم ازدواج کند ولی نباید با دختری که سنش از هفت سال پایین‌تر است رابطه جنسی داشته باشد. ولی یک مرد می‌تواند حتی با دختر بچه شیرخواره هم ارضاء شهوت کند.

در جای دیگری می‌گوید که یک زن حق دارد که برای شیردادن بچه‌اش از شوهر تقاضای پول کند البته بهتر است که مادر اینکار را انجام ندهد. ولی اگر مرد دایه‌ی را پیدا کند که از مادر بچه برای شیردادن به بچه ارزانتر پول بگیرد مرد می‌تواند بچه را از مادرش گرفته و بدست دایه بدهد. البته دایه نباید زشت، بد ترکیب و غیر مسلمان باشد. حالا قیافه دایه به شیردادنش چه ربطی دارد خودش یک موضوع جداگانه‌ایست.

زنان در کشورهای اسلامی از شرکت کردن در ورزش ممنوع هستند. علت این موضوع همان جریان پوشیدگی زیورهای زن از چشم بیگانه است. در صورتیکه در همین مذهب می‌گوید که مرد باید قسمت بدنش از بالای ناف با زانو را با شلوار گشاد بپوشاند. بنابر این ورزش کشتی‌گیری که معمولاً فقط یک یونیفورم چسپیده به بدن است و در ایران کاملاً رواج دارد یک پوشاک غیر مذهبی است و تا امروز کسی راجع به پوشاک مردها غیر از اینکه نباید کراوات بزنند دخالتی نکرده. ولی لباس خانمها را باید اداره ارشاد جمهوری اسلامی انتخاب کند.

این بود یک مقدار از قوانین یکطرفه مردپرور جمهوری اسلامی.▣

تسلیمه نسرین

رنځ ځپلې ښځې او خندنې ورځ

زه شخصاً د مارچ اتمه د ښځو نړیوالې ورځې په شان ورځو په لمانځلو کې کوم ځانګړی غوره توب نه وینم. په نړۍ کې د ماشوم ورځ او د معلولینو ورځ... په شان ورځې هم لمانځل کیږي. فکر کوم چې د ښځو د ورځې لمانځل ددې لپاره ښه ښکاري چې هغوی هم لکه د ماشومانو اومعلولینو په شان ضعیفه او بې‌دفاع بولي. آیا کله مو په دې خبرې هم فکر کړی چې ولې د نارینه وو ورځ نه لمانځل کیږي؟

ډیر کسان به وایي چې د داسې ځرګندونې ضرورت ددې لپاره دی چې د ښځو سره د هغوی د شأن او منزلت په اساس سلوک نه کیږي‌او زه د خپل ځان څخه پوښتنه کوم چې تر کومه به ښځې داسې د قربانۍ تختې باندې په ډیرې لګولو سره خپلو لومړنیو حقوقو ته رسمیت ورېخښي؟

د بنګلادیش دولت په ۱۹۷۱ کال د خپل پیدایښت له پیل څخه د ښځو او نارینه وو د حقوقو د برابرۍ اصل په رسمیت وپیژاند او په نتیجه کې داسې انتظار وو چې ددې هیواد داوسیدونکو برخلیک به ښیګڼه ومومي. خو واقعیت ددې انتظار خلاف وو. د ښځو حالات‌د پخوا څخه لا ډیرمخ په خرابیدو شو، ددې‌وضعیت علت روښانه دی او کیدای‌شي چې په څو لنډو ټکو کې بیان شي. زمونږ هیواد د خپلوا کی له پیل څخه تل د کلک او زیات اسلامي کولو د سیاست تابع‌وو.

بنګلادیش د نړۍ د ډیرو بې وزلو هیوادونو څخه دی. د نفوس زیاتره برخه‌یې په کلیو کې ژوند کوي. یواځې د ٪۶۰ بې ځمکې کلیوالو کورنیوفقر داسې لویه ستونزه ده چې د بنګلادیش هیڅ یو سیاسي ګوندیې‌هم د حل په لارې نه پوهیږي. یواځې اسلام د ټولو ټپونو مرهم ګڼل‌کیږي. په هر ځای کې د اشعار انګولا اچوي: «یواځینی حل لاره: اسلامي کول!». حتی د هیواد مهم «لائیک» ګوند، عوامي انجمن هم په داشان شعارونو خپل اعلانونه ښایسته کوي او په دې ترڅ کې شتمن، لاشتمن کیږي او غریبان نور هم غریبیږي او د کلیو او ښارونو تر منځ توپیر لاپسې ژور کیږي. د حیرانتیا خبره نده که د فقر او مذهبي جهل په حالاتو کې، د ښځو په وضعیت کې پر مختګ همداشان ناممکنه پاتې شي. او کله چې د ښځو زړه دردوونکي سر نوشت ته ګورو، څنګه کولای‌شو ارتجاعي افکار، د دې ټولو بې‌عدالتیو د توجیه لایزاله منبع، د ملامتۍ په کرسۍ کښینوو؟

زما په هیواد بنګلادیش کې «ملایانو» ډیری ښځې لکه «نورجهان‌دوسیله» په شان د مذهب په نوم محا کمه‌کړې او د فحشاء تور یې پرې لګولی دی ځکه چې د خپلې خوښې سړي ورته ګران او منلی وو او د همدې «جنایت» له امله د ښار په ډګر کې په نورجهان د ډبرو باران جوړیږي. هغې ددې غیر انساني سزا د شرم له تیرولو نه وروسته د زهرو په خوړلو سره خپل ژوند پای ته ورساوه.

د نورجهان په شان په زرګونو ښځې د دغه راز «جنایت» په تور د ملایانو په امر د کلیو په ونو باندې ځوړندې او غرغره کیږي. ډیرې په لرګو پورې ترل کیږي او لکه چې څنګه یې په منځنیو پیړیو کې اروپایي جادوګرې ښځې په اور کې سوزولې، دوی هم ژوندی ژوندی په اور کې سوځوي.

څومره ځواني شپاړس کلنې نجونې د «فیروزه کالیګانچ» په شان د خپل سیال هلک په خوښولو سره د سلو دروو د وهلو جزا تیروي؟ څومره تنکۍ پیغلې به لکه د «هرزه» په شان د ملایانو په «محکمې» کې د تیرې لاندې واقع کیدلو په خاطر سلوو درو په وهلو او د خپلې کورنۍ‌سره د کلې په پریښودو محکومیږي. په داسې حال کې چې د تیرې کوونکې هیڅ چرت هم نه وي خراب. او په پای کې ددې پیښو څو بیلګې‌به چې د بنګله‌دیشي ښځو ورځنۍ ژوندجوړوي، په اخبارونو او خپرونو کې راځي او څومره یې د تل لپاره هماغسې پټې پاتې کیږي؟

حکومت د دیني تیرې کوونکو او بنسټپالو په وړاندې غبرګون ښکاره کولو څخه ډیر په کلکه سره ځان ساتي. ددې هیواد اوسیدونکي نور دې واقعیت ته نه حیرانیږي چې د فاسدې ټولنې دُرې د دین په نوم د هغوی د ښځو په ډډو راماتي شي. او هغه ښځې چې زمونږ وا کمنې‌دی او یا غواړي چې په مونږ وا کمني‌وکړي، قدرت ته د رسیدلو او په قدرت کې د پاتې کیدلو لپاره د نړوا کې‌ارتجاعي نظام د طرفدارۍ یا پلوی کوونکو بنسټپالو د خوشحاله ساتلو لپاره یوه شیبه هم خپل زړه ته شک نه اچوي.▣

لوموند-۱۹۹۶ د مارچ اتمه   ژباړه: ایراني خپرونه «آرش»، ۵۴ ګڼې څخه

زریر قدوس

چند انتقاد بر «پیام زن»

- لحن «پیام زن» انتقام جویانه و پر از عقده است
- اصطلاح خلقی ـ پرچمی ـ خادی ـ جهادی وارد نیست
- اگر نامه‌ای در تایید شما باشد خوب در غیر آن نویسنده‌اش باید توهین را تحمل کند
- «راوا» به ظاهرشاه امید بسته است

به اداره محترم مجله‌ی «پیام زن»!

(...) تا جاییکه از مطالعه شماره‌های قبلی و شماره‌ای که تازه بدستم رسید برداشت کردم در نشرات شما یک مقدار روحیه انتقام‌جویانه و پر از عقده وجود دارد یعنی سوای کسانیکه زمانی عضو «شعله جاوید» و «ساما» بودند و یا هستند از نیروهای راست افراطی گرفته تا نیروهای ملی ـ دموکراتیک همه سازشکار، خاین، مرتجع و وطنفروش اند یعنی شما همه را یکسره در کندوی آرد می‌اندازید که به عقیده من چنین پالیسی کار را به جایی نمی‌رساند بلکه در جهت ایجاد یک جبهه وسیع بخاطر تأمین صلح و دموکراسی در افغانستان ممانعت ایجاد می‌کند. فکر می‌کنم به همین دلیل هم هست که سازمان شما از زمان ایجاد آن تاکنون (گر چه من از تاریخ دقیق بنیانگذاری سازمان تان اطلاع ندارم اما فکر نمی‌کنم که از فعالیت آن کمتر از ۱۵ سال بگذرد) به استثنای یک تعداد اعضا و هواداران در پاکستان و تعدادی از علاقمندان مجله «پیام زن» در بعضی کشورهای دیگر که من هم از آن جمله هستم وسعت چندانی نیافته است در حالیکه نفرت و انزجار مردم افغانستان در برابر وحشت بی‌حد و مرز گرگهای درنده جهادی بهترین زمینه بود برای اینکه صفوف سازمان و علاقمندان آن وسعت بیشتر پیداکند در همان پاکستان جایی که شما کار و فعالیت دارید بیش از سه ملیون افغان زندگی دارند که نیم آنرا زنان تشکیل می‌دهند.

باید تصریح کنم که آن بخش نشرات شما که بنیادگرایان افراطی و یک تعداد روشنفکران غیر بنیادگرا بخصوص اعضای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان را که به اندیشه‌های دموکراتیک خیانت کردند و رفتند و در دربار جهادیان مزدور شدند افشاء می‌کند قابل تأیید و پشتیبانی است اما تمام کارمندان دولت قبل از مجاهدین و تمام اعضای حزب حاکم آنوقت را در یک ردیف با چند شاعر مرتجع و یا افسر و پیلوت خاین قرار دادن غیر عادلانه بوده و نشانه کمبود آگاهی است.

فراموش نکنید که بعد از خروج قوای روس از افغانستان همین‌هایی که حالا از نظر شما همه خاین و وطنفروش اند سه سال تمام در حالیکه کمک از جانب شوروی که خود در حال فروپاشی بود قطع گردید و جانب مقابل با تمام قوت توسط امریکا و رژیمهای دلقک منطقوی آن حمایه می‌شد، با دادن قربانی‌های فراوان و به قیمت خون هزاران شهید نگذاشتند که دست کثیف «جهاد» به حاکمیت سیاسی افغانستان برسد و اگر خیانت تعدادی از رهبران حزب حاکم نمی‌بود که متأسفانه دست به معامله بدنام کننده زدند مطمئناً تنظیم‌های به اصطلاح جهادی آرمان رسیدن به قدرت را به گور می‌بردند. چنانچه خود ربانی در یکی از صحبت‌هایش اعتراف کرد که ما در این اواخر مأیوس شده بودیم و شاید در دلش گفته باشد که خدارا شکر که رهبران حزب حاکم خیانت کردند و ما به قدرت رسیدیم.

باید اضافه کنم اکثریت مطلق آنچه که شما پرچمی ـ خلقی خاین می‌نامید خط خود را از معامله‌گری و همکاری با جهادیان آدمکش جدا نموده، هجرت اجباری را بر زندگی حقارتبار در شرایط حاکمیت ضد انسانی مجاهدین ترجیح داده و ترک وطن کردند و همچنان این اکثریت سیاست رهبری آن وقت را که موجب نابودی کامل سیستم دولتی گردید قاطعانه محکوم می‌کنند. پس اصطلاح خلقی ـ پرچمی ـ خادی ـ جهادی که تقریباً در اکثر صفحات مجله تکرار می‌گردد به نظر من وارد و بجای نیست چونکه پیلوت خاین طالب که در گذشته خلقی بود و کارمند امنیت احمدشاه‌مسعود که در گذشته پرچمی بود را با هزاران دیگر که در گذشته هم جز ترقی افغانستان چیز دیگری نمی‌خواستند و امروز هم قلب شان تنها بخاطر وطن می‌تپد یکسان جلوه می‌دهد. بناءً اگر می‌خواهید که جبهه طرفداران تان بخاطر برچیدن بنیادگرایی در افغانستان و ایجاد حاکمیت مترقی و دموکراتیک از نیروهایی که واقعاً چنین آرزو دارند وسعت یابد از تصفیه حساب یکسر با همه صرفنظر کنید چونکه درین رابطه بدبختانه

تجربه تلخ وجود دارد زیرا از زمان ایجاد سازمانهای مترقی در افغانستان در اواسط قرن ۲۰ تا امروز اگر این سازمانها همه بجان همدیگر نمی‌افتادند و با هم همکاری می‌کردند کار به اینجا نمی‌رسید. اگر چنین وضع امروز هم ادامه یابد فاجعه بدتر از آنچیزیکه امروز وجود دارد به میان خواهد آمد. مطمئن ام که نه شما آرزوی چنین حالت را دارید نه من و نه هزاران دیگر. بیایید که از وارد کردن اتهام به یکدیگر بنامهای شعله‌ای مزدورچین، پرچمی مزدور شوروی، ستمی نمی‌دانم مزدور کی... غیره خودداری ورزیده هدف مهم نابودی بنیادگرایی و احیای دوباره انسانیت را درافغانستان تحت شعاع شعار «بجزاز ما دیگران همه‌خاین اند» قرار ندهیم.

عرض دیگر من اینست که اگر خواننده‌ای برایتان نامه بنویسد و در آن هر چیزی که شما نوشته‌اید سراپا تایید کند کار نیکی انجام داده است در غیر آن باید توهین را تحمل کند طور مثال در جواب شما به نامه شفیقه صبوری در شماره ۴۴ «پیام زن» اندکی تأمل می‌کنیم: از جواب شما برمی‌آید که خانم متذکره در نامه خود مطالبی را که خواسته به شکل معقول ارائه نکرده است و شاید هم مطلب تحریر شده منطقی نبوده تا جاییکه موازین نویسندگی را مراعات نکرده شاعر را شاعرک نوشته است. (کلمه شاید را بخاطر آن نوشتم که از محتوای نامه اطلاع ندارم) اگر من بجای همکار مجله که به جواب نامه پرداخته است می‌بودم به قناعت منطقی نویسنده می‌پرداختم طور مثال بجای اینکه بنویسم «اگر او زنده می‌بود و در شعری توده‌های بجان آمده ما را به قیام توفانی بر ضد جنایت پیشگان اخوانی فرا می‌خواند، آنگاه خجالت می‌کشیدید و او را...» یک بند شعر از سلطانپور را می‌آوردم و با تحلیل آن نشان می‌دادم که آیا شعر موصوف برای ملت ما و جوانان ما بدرد بخور است یا نه.

در صفحه ۳۷ شماره ۴۴ به جواب سوال روح‌اله که «طالبان کی هستند...؟» با تعجب مطالعه کردم که «درین مورد ما هم خیلی دقیق چیزی نمی‌دانیم...» در حالیکه طالبان در همان نزدیکی‌های شما توسط پاکستان منسجم شده و بعد از دریافت سلاح و تعلیمات نظامی به افغانستان فرستاده شدند. این موضوع به همه آشکار است نمی‌دانم شما که در مرکز این حوادث قرار دارید چطور چیزی نمی‌دانید.

از مطالعه صفحات «پیام زن» چنین برمی‌آید که «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به پادشاه سابق محمد ظاهرشاه چشم امید بسته چنانچه علاوه از اشارات دیگر در صفحات مجله خواهر محترم صایمه‌کریم طی صحبتی اظهار داشته است (صفحه ۹۱ شماره ۴۴) که «او (ظاهرشاه) یگانه شخصیتی در کشور است که می‌تواند افغانها را متحد سازد» نمی‌دانم منبع این خوشبینی در کجاست زیرا:

چطور شخصی که در زمان سلطنت‌اش، فساد، اختناق سیاسی عیاشی دربار و حاکمان گماشته‌اش در محلات، رکود مطلق اقتصادی و کمبود دیگر فضای کشور را آلوده ساخته بود می‌تواند سمبول اتحاد ملت باشد؟ چنین برمی‌آید که رهبری «راوا» جوان است و «لذت» دوران سلطنت را نچشیده است اما من چشیده‌ام. در آن زمان من متعلم حربی شونځی بودم. در آنوقت فضا آنقدر تیره و وحشتناک و مسئولین آنقدر ظالم بودند که ما حتی یک ناول عادی را (درست مانند امروز که اگر طالبان کتاب غیر مذهبی را ببینند خواننده آنرا به کمونیست بودن متهم ساخته و اعدامش می‌کنند) یا در زیر درختان باغ دارلامان پنهان از همه و یا خیلی معذرت می‌خواهم در کنارآب می‌خواندیم زیرا اگر با ناول گیر می‌آمدیم در صورت انسانیت جای ما محبس دهمزنگ می‌بود در غیر آن قتل مخفیانه. چنانچه یکی از همصنفانم را در حال ناول خواندن گرفتار و به دستور سردارولی به بهانه اینکه مریض است به شفاخانه قوای مرکز انتقال دادند و همان شب او را توسط پیچکاری زهرآلود به قتل رسانیدند. از اینگونه مثالها خیلی زیاد است که نمی‌خواهم بیشتر شما را دردسر دهم. پس شما بگویید سلطانی با چنین شیوه اداره غیر انسانی و وحشیانه چطور می‌تواند ملتی را که دیگر آن ملت دوران سلطنت نیست و هزاران درد و الم دارد متحد سازد. به نظر من رهبران گذشته همه بدنام اند و ما باید در جستجوی رهبر جدید باشیم و فکر می‌کنم ملت افغانستان توانایی آنرا دارد که بالاخره رهبر خردمند و شایسته را که عاری از هرگونه تاپه باشد از میان خود بالا کشد.

در اخیر یکبار دیگر بخاطر اینکه در جوار لانه‌های شیطانی مسلمان نماهای پیام‌آور مرگ قلم برداشته و با همت والا چهره‌های سیاه آنان را افشاء می‌کنید به شما درود می‌فرستم و درین راه موفقیت بزرگ برای تان تمنا دارم.

با حرمت فراوان زریر قدوس

جواب ما

سازشکاری با بنیادگرایان را از هر سویی که باشد خیانت می‌دانیم

شاید در نشریات ما «روحیه انتقام جویانه و پر از عقده» وجود داشته باشد ولی هر چه هست برخاسته از دل و زبان مردم زجردیده‌ی ماست. آیا از نظر و نفرتی که مردم بسیار جفا کشیده ما نسبت به جانیان بنیادگرا دارند، می‌توان بخاطر وجود «انتقام» و «عقده» در آن، به گلگی پرداخت؟ ما هرگز همه را «در کندوی آرد» نمی‌اندازیم و هرگز نگفته‌ایم کسانیکه عضو «شعله» و «ساما» نبوده خاین و مرتجع و... اند. کاش مثالی می‌آوردید تا توضیح می‌دادیم. ما سازشکاری را خیانت می‌دانیم و به افشای آن پرداخته‌ایم خواه این سازشکاری از سوی «شعله‌ای» باشد یا هر فرد دیگری. آیا مثلاً «افغان ملت» را بخاطر سازشکاری شرمسارانه‌اش و یا خانم فتانه را گیلانی که بر زنان کشور ما ندا می‌دهد تا چادرهای شان

راپیش جلادان پلید بیندازند واز آنان صلح مطالبه کنند، نباید افشاء کرد؟ آیا «نوبهار» راکه در شرایط خونین کنونی بیشرمانه به «قتقتک» دادن ملت ما متوسل می‌شود و به مردم در دوزخ ما «هایکو» و چگونگی تست گِل پخسه‌ای یا سارنگ و رباب را یاد می‌دهد نباید رسوا ساخت و محکوم کرد؟

با عناصر سازشکار نمی‌توان «جبهه وسیع» ساخت

ما برای این «جبهه وسیع بخاطر تأمین صلح و دموکراسی» کار و تلاش می‌کنیم ولی متیقنیم که این جبهه را با وحدت با سازشکاران و فرصت طلبان نه بلکه فقط با اشتراک آنانی که از دل و جان آماده مبارزه عملی و قاطع ضد بنیادگرایی باشند می‌توان ساخت.

ما نمی‌خواهیم صرفاً از نظر کمی به «وسیع» ساختن جبهه بیندیشیم. ارتقای کیفیت این جبهه را هم منوط بر طرد آن روشنفکران پرگوی و دمدمی مزاجی می‌دانیم که به هیچوجه حاضر به ایستادن در کنار مردم و مبارزه‌ای سخت و طولانی نیستند.

در مورد «وسعت نیافتن سازمان» ما باید گفت که ما بمثابه یک سازمان عمدتاً مخفی هیچگاه تعداد و لیست اعضا و هواداران خود را منتشر نکرده‌ایم که با آگاهی به آن چنین حکمی را صادر کنید.

ما تمامی سرکردگان خاین حزب خلق و پرچم راکه دست شان به خون هموطنان ما آلوده است بمثابه وطنفروشان و سگان بیگانه محکوم به محاکمه صحرایی می‌دانیم ولو اگر به سبک کشتمند هزار بار از ورای رادیو و نشریات خود را بی‌گناه جلوه دهند. مخصوصاً آنانی راکه حال با پیوستن به احزاب خاین جهادی برای بار دوم به خیانت گراییده‌اند غیر قابل بخشایش می‌دانیم. ولی در مورد افراد پایین رتبه و صفوف این احزاب که اکنون هم صریحاً و بدون اما و اگرهای رندانه، اظهار ندامت می‌کنند، اینطور فکر نکرده و از مبارزه ضد بنیادگرایی و طرد پرچم و خلق توسط آنان جانبداری می‌نماییم.

اگر وطنفروشان پرچمی توانستند بعد از خروج روسها مدتی دوام بیاورند علت را باید در خیانتها و مزدوری دلقکان جهادی دید که هر کدام بنابر حکم باداران شان عمل نموده صفوف مقاومت را آلوده و دچار تضادهای حاد ساختند و آنانی هم که با قلب های پاک و مردمی می‌رزمیدند از پشت خنجر این جانیان را بر خود احساس می‌نمودند. شعار «هفت خر تانرا بگیرید یک گاو ما را بدهید» که ورد زبان مردم ما شده بود بهیچوجه به معنی تأیید نجیب و رژیمش نه بلکه بیانگر بیزاری و انزجار بی‌پایان نسبت به سلطه بنیادگرایان است که حتی از خاینی چون نجیب ورژیم پوشالی‌اش هم‌در جنایت و خیانت گوی سبقت را ربوده‌اند.

ما به کسی و گروهی اتهام نمی‌زنیم و فقط می‌خواهیم واقعیت را بیان کنیم. آیا کسی درین که خلقی‌ها و پرچمی‌ها مزدور شوروی بودند شکی دارد؟ آیا می‌توان اینرا صرفاً یک اتهام نامید؟ نسبت دادن «پرچمی» و «خلقی» یا چاکری آنان به طرفی که این ننگ را نداشتة باشد مسلماً جرم بزرگیست. ما بنوبه خود حاضریم در هر موردی که دچار این اشتباه شده باشیم، با صراحت و در هر سطح لازم پوزش بخواهیم. بناءً دعوت تان را از ما مبنی بر «بیایید از واردکردن اتهام به یکدیگر... خودداری کنیم» نامربوط می‌دانیم. باید مزدوران را افشاء نمود. چنانچه بارها تاکید کرده‌ایم از نوکران بیگانه به هیچوجه نمی‌توان انتظار خدمت در راه مردم و کشور را داشت و در مبارزه برای دموکراسی و ضد بنیادگرایی چشم امیدی به آنان دوخت. ما کوشیده‌ایم همواره بین چاکران بیگانه از نوع پرچمی و خلقی و ستمی و آنانی که این لوث را نداشته‌اند خط فاصل بکشیم. به دسته دومی همانند شما ارج می‌نهیم. ما هیچگاه شعار نداده‌ایم که «بجز ازما دیگران همه خاین‌اند» ولی آنانی راکه خاین‌اندخاین می‌نامیم و معتقدیم که درینمورد مخصوصاً نبایدبه هیچ ملاحظه‌کاری راه داد.

راجع به افراد و سازمان‌هایی هم که مدعی انقلابی و مترقی بودن‌اند اما خود را فرسنگها بدور از کارزار مبارزه نگهداشته‌اند همیشه گفته‌ایم که تا وقتی اینان عملاً به توفان مبارزه ضد بنیادگرایی نپیوسته و از مماشات و کرنش مقابل اخوان نپرهیزند برای ما بمثابه لاشهای بدرد نخوری‌اند که اگر به خود نیایند کاملاً در پای بنیادگرایان خواهند لولید.

ما به نامه‌های پر از نارضایتی و انتقادات شدید خوانندگان خود توجه داریم و بسیاری از آنها را در مجله چاپ کرده‌ایم. ولی اجازه نمی‌دهیم زیر نام انتقاد، فکر استفاده از صفحات «پیام زن» برای تبلیغ متاع اخوانی و ارتجاعی تحقق یابد. شفیقه صبوری اول از موضع دفاع گاهی عریان و گاهی شرمنده از خاینان جهادی به ما می‌نوشت و سرانجام با توهین به سعیدسلطانپور پیش رفت. او نه از سر بی‌معرفتی و بیسوادی بلکه از سر خشم و نفرتی اخوانی و ارتجاعی، آن شاعر شهید را «شاعرک» نامیده بود. اگر به واسطه اینگونه برخوردهای ما مقابل شفیقه صبوری‌ها، دایره خوانندگان ما محدود می‌شود، بگذار بشود. یقیناً با ما موافق خواهید بود که ما نباید جایی را برای رضامندی خوانندگان اخوانی نیز در مجله در نظر بگیریم و یا از محدود شدن تعداد آنان نگران شویم.

آوردن آن جمله در مورد طالبان درست نبوده است بخصوص که در سطرهای بعدی همان صفحه واضحاً آمده که اینان نوکران پاکستان و امریکا اند.

چرا ظاهرشاه را برتر می‌دانیم؟

در مورد ظاهر شاه بارها نظر خود را در شماره‌های قبلی تصریح داشته‌ایم. با آنچه شما در مورد سالیان سلطنت او نوشته‌اید کاملاً موافقیم. ما هم هیچگاهی او را مبارز و مردمی نخوانده و فقط با توجه به شرایط جاری و در مقایسه با جلادان بنیادگرا او را ترجیح می‌دهیم. ما علی‌الرغم قبول نظر شما در مورد ظاهرشاه و رژیمش، با تائید او در حقیقت

خواسته‌ایم رد کامل و مطلق خود را نسبت به خاینان جهادی اعلام داریم. حتی در جایی آوردیم که پاپی‌گک ظاهرشاه بر خاینان بنیادگرا شرف دارد. و این بخودی خود و در درجه اول بیانگر میزان قاطعیت و انزجار عمیق ما نسبت به میهنفروشان مذکور است تا علاقمندی به ظاهر شاه. و بازهم با شما موافقیم که ملت ما رهبرانش را از میان خود بالا خواهد کشید ولی تا آنزمان اگر مقایسه صرفاً بین ظاهرشاه با آن گذشته و کارنامه‌اش، و اخوان جنایت پیشه مطرح باشد، ما بدون تردید اولی را بمثابه «کفن‌کش قدیم» مرجح خواهیم شمرد. زیرا در رژیم تاجدارانی از نوع ظاهرشاه با وصف ارتجاعش می‌توان تا حدودی بسوی آینده قدم برداشت اما تحت سلطه جانورانی بی‌شاخ و دم جهادی و طالبی فقط با دیوارهای سیاهی از پلشتی و رذالت و بی‌ناموسی و آزادی‌کشی مواجه خواهیم بود.

درعینحال برتر دانستن ظاهر شاه ابداً به معنی قطع «جستجوی رهبر جدید» نیست لیکن نکته همانست که گفتیم: تا زمانی که آن «رهبر جدیدِ» مطلوب عرض اندام کند در انتخاب ناگزیر بین او و «قیادی»های جنایتکار جواب چه باید باشد؟

اگراین پاسخ فشرده را چندان قناعت بخش نیافتید، آرزومندیم باز هم بنویسید که یقیناً برای ما و خوانندگان جالب و مفید خواهد بود. ▣

هغه دوزخ...

هلته ښخه کړه. شاید پلار او مور به‌یې لاتر اوسه هم نه پوهیږی چی په هغی باندی څه تیر شول. زه د «صواد» مور او پلار نشم موندلای ځکه چی مونږ ټولو خپل اصلي نوم او پتې او دا چی له کوم ځای څخه راغلی یو یو بل ته نه ښکاره کول. مابه ویل له یوه کلی څخه را تښتول شوی یم اوله دی امله چی شرمیدلم یوه نوی «زه» می جوړه کړی‌وه. دا کار ټولو کاوه او مونږ ټول په دی پوهیدلو چی یو بل ته درواغ وایو خو دی ټکی له مونږ سره مرسته کوله چی روان شرایط وزغمو ځکه چی دا هم زمونږ د هر یوه د آزادی د هیلو څرګندونکی وو. ځکه مونږ په دی ډول غوښتل هیڅ پل مو پاتی نشی تر څو وروسته بیا مونږ او نه موندلی شی.

څه ډول خپل پرهارونه پټې کړم؟

ما خپله آزادی د ښنسټپالو په منګلو کی زمونږ ساتنځای ته څیرمه د یوه کلی د خلکو د پام لرنی او کمک له برکته تر لاسه کړه. کله‌چی د کلیوالو پام زمونږ خواته واوښت پلیس یی را خبر او مونږ یی خلاص کړو. د خلاصون په وخت کی می وضعیت ډیر بد وو ټول ځان می له سپږو ډک او ډیره خواره شوی وم. هغه لږ جامی هم چی راپاتی وی ټولی شلیدلی وی ځکه د جامو له ټوټو څخه می د «پټی» په توګه کار اخیسته. مونږ حمام نشو کولای ځکه هرو دوو ورځو کی به یی یو لیتر اوبه را کولی‌چی هم مو د څښلو او هم د نظافت! لپاره ورڅخه کار اخیسته. هغه دوه میاشتی چی ما هلته تیری کړی داسی یوه دردوونکی دوره ده چی یاد به یی هیڅکله هیر نشی.

له نیکه مرغه چی کورنی می زما پالنه کوی خو زه تل په ویره کی یم چی هغوی می بیاونه مومی. سر بیره پردی چی خپل استوګنځی مو بدل کړی دی خو زه ویریږم چی هغوی زماله کورنی څخه غچ وانخلی. هغه څه چی له نورو کسانو سره یی هم کړیدی.

هغه دوزخ چی زه پکښی وم هیرولای نشم. د راتلونکی په اړه د فکر کولو توان نلرم نه پوهیږم چی څه ډول په دی ټپونو پټی کیږدم. کورنی‌او دوستان می دادګیرنه را کوی‌وایی چی ته ځوانه یی او کولای‌شی له دی کابوس څخه ځان وژغوری، خپل دردونه په کرار کری‌له خپل ځانه شرم او له نارینه وو څخه کرکه یوخوا اوغورځوی. خو تر اوسه لانشم کولای. ځکه، کله چی پوهیږم د دغو جنایتونو اصلي عاملین لاهم په سرکونو کی په ښکاره ډول تګ راتګ کوی له ویری څخه ریږدم. ▣

گزارش‌هایی از وحشت، ...

داری یانه؟» عبدالظاهر درجواب میگوید: «من دکاندار هستم و هنوزدستم به سلاح نخورده است.» طالبان می‌گویند: «بسیار احمق هستی، خیر است که سلاح نداری پول که داری. برای ماطالبان سلاح و پول فرقی ندارد. تو بگو پرداختن کدامیک برایت آسان است.» شخصی مذکور اجباراً دادن پول را ترجیح میدهد. ملاعبدالحکیم صبح وقت او را به موتر انداخته به خانه‌اش میبرد و مبلغ یک میلیون افغانی را گرفته رهایش می‌سازد.

ـ ص. منتظر

شکنجه‌گران طالبی

به تاریخ ۲ حوت ۷۵ درویش محمد ولد حسین از قریه سمور ولسوالی لاش جوین به جرم اینکه اسلحه دارد، چندین بار بازداشت شده و مورد شکنجه قرار می‌گیرد. بار آخر التماس می‌کند که اگر مرا مسلمان نمی‌دانید ولی به هر دین و آیین که شما باور دارید قسم که من چیزی ندارم. حرف درویش بی‌دفاع به گوش جاهلان اصلاً اثر نکرده وی راچهار شبانه روز مکرراً شکنجه نمودند تا اینکه درویش مظلوم از حرکت افتاده و تمام بدنش کبود و اطراف چشمانش سیاه می‌گردد. وقتی طالبان اجیر عاجز مانده و چیزی عاید شان نمی‌شود، وی را آزاد می‌کنند.

ـ حارث

از «امربالمعروف»

● در اواخر حوت ۷۵امربالمعروف یابه زبان‌عوام «انکر و منکر» اقدام به جمع نمودن جبری تلویزیون‌ها و ویدیوها نمود. هر فرد متهم به داشتن «آیینه شیطان» و ویدیو به محبس عمومی برده می‌شد و پس از لت و کوب شدید خواهان تسلیم ویدیو و تلویزیون می‌گردیدند. نثار احمد فرزند حاجی رستم را متهم به داشتن ویدیو و تلویزیون می‌نمایند که با پرداخت یک توپ تکه فاج به عبدالرحیم حاجی موسی دکاندار ساکن رج فراه و دلال مشهور ریاست امربالمعروف معاف می‌شود.

● نایب فرزند حاجی ظاهر دکاندار شهر فراه به اتهام اینکه تلویزیون وویدیو دارد برده میشود. جالب اینجاست که خود حاجی ظاهر را نمی‌برند بلکه پسرک نوجوانش را می‌برند. او هم توسط عبدالرحیم حاجی عیسی دلال امربالمعروف در بدل تکه جاپانی کمبرخال بسیار قیمتی رها میشود.

● باحاکم‌شدن طالبان وحشی تقریباً بیش از پنجصد جوان از شهر فراه اطراف آن نسبت کنترول ۲۴ ساعته نماز پنج گانه و کنترول‌سنت‌هابه‌ایران پناه برده اند که در آنجا هم در امن بسرنمی‌برندوتوسط‌رژیم ایران به تل‌سیاه و بعد به افغانستان رد مرزمیشوند.

● هر مهاجریکه غرض بازدید اقوام خود از ایران و سایر کشورهای همسایه به افغانستان می‌آید نسبت نداشتن ریش یک هفته را در محبس به مصرف خود سپری می‌نماید.

از ولایت کابل

ـ سلما

د بوش هاوس «منورین» د طالبانو د مخ او ریرو نه مرداری ښتي

په غرب کی میشته یو شمیر «منور» استادان، ژورنالیستان او لیکوالان په دی وروستیو کی د طالبانو استبدادی حا کمیت‌ته د اعتبار او رسمیت بخښلو لپاره، د قندهار او کابل دارالاماراتونو ته په تگ راتگ کی دی.

د وری په ۱۲ نیته د نبی مصداق، سیدجان کاروانی، رحمت‌اله صافی او اسحق‌نگارگر په گډون یو هئیت چی خان یی انگلستان کی د میشته افغانانو استازی بلل د ملامحمد عمر، ملاحسن، ملا احسان‌اله او ملامتقی د لاسونو په ښکلولو «مشرف» شول. همدارنگه سیدخلیل‌اله هاشمیان له امریکا، امام‌الدین صافی له اروپا، عبدالمحمدمموزی له آلمان، محمدصدیق پسرلی، محمدآصف‌صمیم له پیښور... څخه په جلا، جلا توگه د طالبانو د اداری له مشرانو سره له شرم نه ډکی لیدنی او کتنی درلودی.☆

په دی لړی کی کله چی د شریعت غږ رادیو د وری د میاشتی ۱۶ ماښام خپرونو کی د ښځو د کارونو په بندیز او هغوی باندی په جبری توگه د چادری اغوستلو په هکله له نبی‌مصداق څخه پوښتنه وشوه په دیری‌بی حیایی سره د نورو جنایتکاره جهادیانو په شان ځواب ورکوی: «ممکن یو تعداد هغه ښځی به چی یا فاحشه وی یا یی په "خاد" کی کار کاوه خفه وی، لیکن د افغانستان نوری تولی ښځی

☆ - د نگارگر او رحمت‌اله صافی په شان معلوم‌الحال کسانو څخه که تیر شو د «امیرالمومنین» او نورو طالبی فاشیستو سرکردگانو د لیدلو دند ته زمونږ د ډیری خوابدی او حیرانتیا سبب وگرځید. د «آیینه افغانستان» خپرونی څخه داسی سکاریده چی هغه به دومره خلکو ته رښتینولی او هوښیارتیا ولری چی د بنسټپالو تر منځ د سپیتانی جگړو کی د طالبانو څخه ننگه‌کول له شرمه ډک وشمیری.

خوشحاله دی» او زیاتوی: «د ربانی په وخت کی هم ستری محکمی د ښځو مکتبونه بند کړی وه خو هیچا څه نه ویلی مگر اوس پروپا گند کوی.»

امام‌الدین صافی داروپایی هیئت غړی هم له د خپلو هم مسلکو فاشیستو ورونو پشان د شریعت غږ رادیو ته د یوی پوښتنی په ځواب کی چی د کابل د خلکو ستونځی د خورا کی‌موادو د اوچتو نرخونو له امله څه ډول وینی په بی حیای او خندا سره وایی:« که‌څوک کابل‌په خپلو سترگو ووینی، هیڅکله به داسی فکر ونکړی چی خلک اقتصادی ستونځی لری. خلک په خندا او خوشحالی په بازارونو او سرکونو کی گرځی، ښځی هم کوم مشکل نلری او کومه پابندی په ځان نه احساسوی.»

«منور» شوی «استاد» نگارگر هم په خپل وار هڅه کوی د طالبانو مشران د استغاثی او عذرو زاریو له لاری «تنویر» او قانع کړی چی اولی الامرمنکم ځینی مطلب د خلکو له خوا منتخب شوی امیری دی او طالبان بایدپه خپل سیاست کی نرمښت راولی ترڅو د خپلو بادارانو د لاپیکه کیدو سبب نشی.

دغه له خلکو گوښه او په نړیوالو جاسوسی ادارو پوری تړلی روشنفکران او لیکوالان د افغانستان د پراخه پرگنو له غوښتنو او ستونځو څخه په غوڅه توگه بی خبره او بیگانه دی دوی ټول له یوه گریوان نه سرراباسی او په یوه خوله د طالبانو په مخ او منگلو د تطهیر اوبه اچوی او د ژغورنی فرستی یی بولی.

په رښتیا سره دا غیر افغانی نطفی د خپلو غربی بادارانو ځنی هم ډیری سپین سترگی او بی حیا دی، باداران یی د ډالرو، ریالو او کلدارو د بی پایه لگښتونو سره سره کله چی وینی اجیر شوی ملیشی یی له خپلی برستنی نه پښی اوږدی غځوی، د هغو په رسمیت اوقانونیت پیژندلو کی له حوصلی او زغم نه کار اخلی. خو زمونږ رانده «منور» شوی «استادان» د نړیوالو په سترگو ورننوځی او ډاډینه ورکوی چی گواکی:په افغانستان کی خیر او خیریت دی، **«پرته له څو فاحشو او خادی ښځو، نوری ټولی ښځی خوشحاله دی»**، انسانی حقوق ټول پرځای ندی، د ښوونی او روزنی دروازی د وخت له ضرورت او غوښتنی سره سم دیو معقول تعلیمی نصاب په معیار دنجنو او هلکانو پر مخ پرانیستی دی ښځی په دفترونو او اداری ارگانونو کی فعاله ونډه لری، ښځی نه د چادری نه اغوستلو په «تور» په لارو او کوڅو کی‌په کیبلونو او درو نه وهل کیږی،مطبوعات آزاد دی،په ورځپاڼو، جراید‌و او مجلو هیڅ بندیز او سانسور نشته، په موسیقی هنر او تلویزیون بندیز ندی لگول شوی، کتاب‌پلورنځیو کی په علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی او سیاسی کتابونو سانسور ندی لگیدلی، قومی او ژبنی تبعیض ته لمن نه وهل کیږی، قندهاری سرداران د هیواد له نورو میلیتونو سره برابر حقوق او امتیازات لری، د پروان، کاپیسا او کوهستان مظلوم تاجیک خلک په زورزیاتی کډی کولو ته نه دی اړ شوی، کډوال یی د کابل په ښار کی د میشتوالی او اقتصادی ستونځو سره سره تر تعقیب او ځورونی لاندی نه نیول کیږی، تاجیکان په تیره بیا پنجشیریان د کابل په ښار کی‌د جنگی بندیانو په تبادلی د تیارلی لپاره نه نیول کیږی. قندهاری طالبان لکه د مسعود پشان د افغانستان توله عامه شتمنی او بیت‌المال په یو اړخیزه توگه قندهار ته نه لیږدوی، د کابلیانو ژوند د لومړنیو موادو نرخونو د اوچتوالی له کبله له تدریجی مرگ سره مخامخ ندی او د سوالگرو او مجبوره شوو فاحشو شمیر کی په بی ساری توگه زیاتوالی ندی راغلی.

میهنفروشان بنیادگرا را در هر زمینه‌ای افشأ سازیم

دا ټول هغه واقعیتونه دی چی د ډیر تیت وجدان خاوندان هم ترینه سترگی نشی پټولای، خو زمونږ د «منور»و استادانو سترگی په بوش هاوس کی دومره له «نور ځنی چارچ شویدی چی د افغانستان په اوسنی فضا کی له ړوند نه هم ډیر رانده معلومیږی، دا ځکه، کله چی د ضمیر او وجدان ناروغی د شوونیزم له ناروغی سره یو ځای شی تر ټولو خطرنا که‌او لا علاجه ناروغی ترینه جوړیږی، دومره چی انسان هرومرو د نیستی او پستی توری کندی ته غورځوی.

که‌ددغو «منورینو» هاندو او هلوځلو ته په ځیر سره وکتل شی، لیدل کیږی چی ددی سفرونو انگیزه د څو هدفونو سره نژدی اړیکی‌لری.

د نړی د بیلو بیلو جاسوسی ادارو تر منځه د پراخی سیالی او تر بگنی له امله د ځینو لپاره یی د دقیقو اطلاعاتو تر لاسه کولو او له لوړ رتبه طالبانو سره د نیغ په نیغه کتلو زمینه نشته نو ځکه غواړی چی خپله دغه نیمگرتیا د افغانی تباره جاسوسانو په واسطه له مینځه یوسی.

نوموړی اداری غواړی د خپلو مزدورانو په ژبی د طالبانو د کرغیرن‌مخ ښتلو سره هغوی ته ملی او بین‌المللی اعتبار وگټی، او بیا همدا خرڅ شوی عوامل د افغانستان په راتلونکی دولتونو کی د خپلو گوډاگیانوپه توگه ځای پر ځای کړی.

هـ ن

د خلکو ژوند
او د طالبانو خرمستی

د روان کال د وری میاشتی کی یوه ورځ د سهار لوه بجی وی چی په چرسو مست شوی طالب له باغ بالا څخه یو ټانک په ډیری چټکی را روان کړ او کله چی د دهن نل تم ځای ته راورسید په هماغه سرعت یی ټانک راوګرځاوه چی ۷ کسان یی ځای پر ځای و وژل. په دی پیښی کی ۴ تنه دکانداران، دوه ښځی او یو ماشوم د ټانک تر ځنځیرونو لاندی ونډی ونډی غوښی شو. طالب د ټانک څخه راکښته شو او په ډیری بیشرمی سره خلکو ته په خندا وویل: «ډیر خو ندی شپږ یا اوه تنه دی.» او بیرته خپل ټانک کی سپور او له هغه ځایه ولاړ. راټول شوو خلکو مړی د سره صلیب اداری ته یوووړل. ولی د طالبانو د قانون سره سم ددی دردوونکی پیښی عامل ته چاچپ هم ونه کتل.

نوموړی اداری خپله استغاثه او شکایتونه د همدی پښتنو اجیرانو په خوله د طالبانو کنو غوړونو ته ورسوی چی تر دی زیات د هغوی د رسوایی او سپکاوی سبب نشی.

خو حقیقت ډیر تریخ دی، «منور» شوی استادان نشی کولای د تاریخ دغه توری او فاشیستی خیری په صابون او ښتلو سپین کری، د افغانستان خلک هره ورځ د دول دول ناوړینو قربانیان دی، دوی هر څه په عمل کی تجربه کوی نور یی ځوک په تشو خبرو نشی تیرایستلای او دغو رتل شوو استادانو، لیکوالانو او خبریالانوته وایی:

«که ستاسو دبچیانو په مخ د ښوونی اوروزنی دروازی بندی شوی وای نو بیا به مو هم طالبانو ته پوه او منور خلک ویلای؟ که ستاسی ښځی او لونی دچادری نه په سرکولو په «گناه» په سرک او بازار کی په کیبلونو او پایپونو وهل شوی وای او د خلکو ترمخ یی پرونی له سره لری کړای شوی وای بیا به مو هم طالبانو ته با ناموسه خلک ویلای؟ که ستاسو ښځو، لورگانو او زامنو د یوی مری وچی دوډی لپاره سل او زر دروازی ټکولی او یا د لوږی او ناروغی له لاسه یی ستاسو مخ کی وړی وړی سلگی وهلای، بیا به مو هم د طالبانو اداری ته داسی موهبت او انعام ویلای؟ که د لندی ډیری په خاطر د ۲۰ - ۳۰ کالو ماموریت له ټولو امتیازونو او حقوقو ځنی محروم شوی وای، بیا به مو هم دغی فاشیستی اداری ته دعدل او انصاف اداره ویلای؟ که ډیری مو دالیکین په شیشی کی اندازه شوی وای یا د نامه لاندی سنتو د کنترول لپاره زیر زمینی ته کښته شوی وای، بیا به مو هم طالبانو ته دحیا او عفت خاوندان ویلای؟ که خپلی کونډی مو د یتیمانو د نس مړولو لپاره له کار او وظیفی نه گوښه شوی وای او په اصطلاح د نامشروعه لارو چارو په فکر ولویدلی وای بیا به هم تاسو هغوی ته فاحشی او خادی ښځی ویلای؟

نه، «استادانو» او «روښان فکرانو» ستاسو ضمیرونه او وجدانونه په بوش هاوس کی «منور» نه بلکه لا تور او فاسد شویدی. اوس هم وخت لری چی د کفاری په خاطر توبه وباسی او له خپل ملت ځنی بخښنه وغواړی او د ملت له دی شعار څخه د عبرت درس واخلی چی وایی: تـو او لعنت دی وی پر هغو بی مسلکو او شرف بایللو جاسوسو روښان فکرانو باندی چی د منځنی پیړی ډوله بنسټپالو د ډیری او مخ مرداری ښتی.

طالبان او د کابل ښار تعلیمی ستونځی

که په ښځینه ښوونځیو کی د نجونو زده کړی بندیز یوه نه بخښونکی ناوړینه ده، د هلکانو په ښوونځویو کی دښوونکو کمبود، د کتابونو او قرطاسیی نشتوالی، د ټولگیو ماتی کرکی او ځورند چتونه چی هره شیبه دنړیدلو خطر لری، د صحی اوبو نشتوالی او د تشنابونو خرابوالی، په بازار کی د درسی کتابونو او کتابچو اوچت

قیمتونه، له کورنیو سره په اقتصادی چاروکی د شا گردانو برخه‌اخیستل چی زیات وخت یی بازارونو او مارکیټونو کی په گدایی‌او نورو شاقه جسمی کارونو ضایع کیږی او د بدنی او روحی‌ستومانی له امله مخی د درس ویلو توان له لاسه ورکوی. هغه‌ورځینی ستونځی دی چی ټول ښوونکی او زده کوونکی ورسره‌مخامخ دی.

په کارته پروان کی د یوه منځنی ښوونځی آمر وایی چی د طالبانو له راتگ نه مخکی په دی ښوونځی کی ۵۰ تنه ښځینه ښوونکو دنده درلودله خو اوس یواځی د ۲۶ د ټولگیو درسی چاری ۶ تنه نارینه ښوونکی پر مخ بیایی چی په هغوکی هم زیاتره ښوونکی د اقتصادی‌کړاونو له کبله په منظمه توگه ښوونځی ته نه راځی، په بازار او کوڅو کی د خپلو بچیانو دنیم‌گیډی مړولو لپاره مزدوری او کار کوی،ځکه چی دهغوی میاشتنی تنخواه یواځی او یواځی دیونیم‌من اوړو بیه پوره کولای شی او بس.

د طالبانو اداره د دی پرځای چی پورتنی بیړنی ستونځی حل کړی‌میاشتکی دوه ځله خپل مسلکی میرغضبان، بیاتی او کیبل په لاس ښوونځیو ته لیږدوی چی هلته د ځینو شا گردانودسر په ویښتانو کی دلیکو په جوړولو سره د خپلی خندا او «تفریح» زمینه برابره کړی.

د طالبانو په وړاندی د یوه دینی عالم غبرگون

د وری د میاشتی د دوهمی جمعی په ورځ کله چی دشهدای صالحینو په جامع جومات کی د قرآن عظیم‌الشان ختم وشو، د وزیرا کبرخان مولوی صاحب د خپلو خبرو او تبلیغ په ترڅ کی د طالبانو د هغو کړووړو په هکله چی د شریعت تر نوم لاندی یی د کابل‌اوسیدونکی په تیره بیا ښځی له ړول ړول ستونځو او سپکاوی‌سره مخامخ کړی په ډیر قهرجنی سره یی په خپل اعتراض سره‌یی پیل‌وکړ:

«تاسو ملاړوله انگریزانو ته چا او کوم کتاب اجازه درکړی ده چی زما لور خور مور او وریندار د چادری نه‌لرلو په تور د خلکو په عام محضر کی په کیبلونو او لرگیو وهی، د هغوی چیغی او آواز راوباسی، پړونی یی له مخ او سر ځنی غورځوی، په ډیری بی حیایی سره یی دمځکی پر مخ چپه کوی، چی زیاتره وخت یی په بی اختیاره ړول لمن په سر اوړی یا یی د پرتوگ پایڅی تر پنډیو پوری پورته کیږی. د انگریز مزدورانو په دی باید پوه شی، چاچی د غیرتی او مسلمانو خلکو ته په سپکه سترگه کتلی په خپله شرمیدلی او رسوا شویدی.» په بل ځای کی وایی: «آ ملا ړوله انگریزانو راشی زما ږیره وگوری زه خو خپله ږیره او د سر ویښتان اصلاح کوم، په صابون او شامپو یی وینځم او رمنځ پری وهم، زه نه غوارم چی زما ږیره او د سر ویښتان لکه د وحشی او ځنگلی انسانانو په شان په خپل سر هره خوا خواره واره شی او حتی له یو ویښته سره یی هم غرض ونلرم.» بیا وایی: «علم په نر او ښځی فرض دی تاسو په کوم صلاحیت ځانته‌حق ورکوی چی د هیواد نیمایی برخه ماشومان مو د علم‌اوپوهی له زده کړی‌نه بی‌برخی کړیدی. دا کار له وطن او خلکوسره‌جفا او خیانت دی.»

ځرنگه چی دی خبرو د حاضرینو دزړه‌ترجمانی کوله، نو د مولوی صاحب هره خبره د خلکو لخوا په‌احساساتو د اللهٔ اکبر په نعروسره بدرگه کیدله. په دی وخت‌کی یوه‌ډله وسله‌وال طالبان چی دهغوی په منځ کی شېږ او وه‌تنه پنجابی‌طالبان هم لیدل کیدل‌له موټرونو څخه کښته او په قبرونو کی‌یی گرځیدل را گرځیدل‌پیل کړ.

د نوموړی مولوی صاحب سترگی چی په دی پردیو وسله والو کسانوولگیدی په ډیر نفرت او کرکی یی حاضرینو ته وویل: «آی مسلمانانو، ولی دومره بی‌غیرته شوی‌یاست، په هغه وخت کی چی روسان په ټانکونو او الوتکو سمبال‌وو مونږ اجازه ورنکړه چی زمونږد پلرونوپه هدیرو کی د هغوی په هډوکو او ککریو پښی کیږدی‌اوس نومونږ ته شرم دی چی دغه پردی ټوپکیان د طالبانو په‌نوم زمونږ دنیکونو او میندو د ککریو لپاسه میلی کوی.» وروسته دتکبیر له ځونعرو یی چی خلک په احساساتو راغلی وه، وویل: «دغه‌طالب ړوله‌پرنگیان د خپل عمل په سزا ورسوی. کله چی طالبانوځانونه دخلکو د قهر او غضب په وړاندی ولیدل په وارخطایی‌سره یی د خلکوپه وړاندی هوایی ډزی وکړی او له‌خپلو‌بادارانو سره یوځای په موټرو کی بیرته خپلو مرکزونوته‌وتښتیدل.

> **تا لوث بنیادگرایان از کشور بطور اساسی پاک نشده مردم ما هرگز روی آسایش و بهروزی را نخواهند دید!**

— آذرنوش

ملاحسن رحمانی مرداریهایش رامی‌لیسد

ملاحسن‌رحمانی والی قندهار در مصاحبه‌ای بتاریخ ۹ ثور ۱۳۷۶ اینطور چتلی‌های خود و سایر هم‌مسلکان خود را می‌خورد: لت و کوب زنان در محضر عام بخاطر بدحجابی شان شرعاً مجاز نیست و زنان افغانستان همه مسلمان اند.

از این اعتراف ملاحسن می‌شود چنین نتیجه گرفت:

اول ـ معلوم می‌شود بین سران طالب شکافهای عمیق ایجاد شده است که یکی فرمان شلاقکاری زنان مردم را در محضر عام می‌دهد و آن دیگری این عمل را غیر شرعی می‌خواند.

دوم ـ ریاکاری و خاکپاشی به چشم مردم، زیرا اگر این عمل را ملاحسن واقعاً خلاف شرع می‌داند باید تمام آن ملاهای شلاق دارِ سرمه به چشم را که مرتکب این جنایت و برخورد حیوانی شده اند به انظار عمومی حاضر ساخته و فقط محاکمه آنان را به مردم بسپارند و یا لااقل خود با شلاق در حدی به سرو روی این جنایتکاران بزنند تا به عذر خواهی از زنان تحقیر شده وادار شوند.

گذشت زمان نشان خواهد داد که آیا «طلبه‌ی‌کرام» بعد از اینکه دانستند لت و کوب زنان عمل «خلاف شریعت» است، سادیزم مذهبی شان دیگر جوش نخواهد زد؟

«من بی ناموس هستم»!

می‌گویند روزی یکی از طالب بچه‌های اصیل که چشمهایش را غلیظ‌تر از ستاره‌های فلم هندی سرمه کرده بود و لنگی سیاه بسر داشت به خاطر گرفتن تذکره داخل یکی از شعب وزارت داخله شد. با ورود او بلافاصله فضای اتاق را بوی بد آیند و عطر گلاب پاکستانی که معمولاً ملاها از آن استفاده می‌کنند گرفت. مسئول دفتر که فورمه وی را خانه پری می‌نمود پرسید:

ـ متأهل هستی؟

ـ نی.

ـ مجرد هستی؟

ـ نی.

مسئول دفتر که با چشمان حیرت زده متوجه می‌شود با فرد بی‌شعوری روبروست به مشکل توانست به او تفهیم نماید که قضیه روی داشتن و نداشتن خانم است.

طالب بچه وقتی مسئله را فهمید با صدای بلند گفت: «نه، من بی‌ناموس هستم»!

تمام کارکنان دفتر با خنده خود به آن شاهزاده فهماندندکه‌اگردرزندگی یکبار راست گفته باشد همین اعتراف‌صریح‌اوست.

اختلافات درونی طالبان

بعد ازینکه ملابورجان رقیب سرسخت ملاعمر و به اصطلاح مغز متفکر نظامی طالبان بطور مرموزی در کابل به قتل می‌رسد، اختلافات درونی طالبان شدت می‌گیرد.

کمتر دیده شده که «الحاج ملامحمدربانی رئیس شورای سرپرست دولت اسلامی افغانستان» و معاونش «الحاج ملامحمدحسن آخوند» در کابل همزمان کار کنند. اینان مثل جن و بسم‌اله اگر یکی در کابل باشد آن دیگری در قندهار و جاهای دیگر متواری است.

ملا ربانی که اصلاً از بدخشان است از طرف معاون و در عین حال رقیب قدرتمند قندهاری‌اش ملا حسن بشدت خلع صلاحیت شده است. ملاحسن‌رحمانی والی قندهار هم با صراحت لت و کوب زنان کابل را که در حقیقت به امر «امیرالمؤمنین» صورت گرفته بود، غیر شرعی خواند. همچنان طلبه‌ی مشرقی، شمال و غرب کشور نیز از طلبه‌ی قندهاری «آزرده خاطر» هستند که تمام امتیازات و چوکی های حساس ادارات را بخود اختصاص داده اند. در شهر کابل نیز دو جنس طالب به نظر می‌خورد: یکی با جلد شفاف، روی کریم زده، ریش شامپو خورده با لباس و لنگی بسیار گرانقیمت که عطر اروپایی می‌زنند و در موترهای آخرین مودل به گشت و گذار می‌پردازند. جنس دیگر آن، طلبه‌ی وحشی مشهور به «خط اول» هستند با روی آفتاب سوخته، ریش و موهای ژولیده، لنگی سیاه و لباس چرک با بوی زننده که ماهها حمام نکرده اند. مردم کابل از هر دو جنس آن نفرت دارند آن یکی را به خاطر نظیف بودنش و این دیگری رابخاطر کثیف بودنش.

دور نیست روزی که همانند سگ و پشک شدن جهادیها این دو جنس نیز یکدیگر را بدرند.

جهادیان و طالبان فحشازا اند نه فحشازدا

طالبان مدعی اند که فحشاء را در کابل بکلی از بین برده اند و آن را یکی از افتخارات خود می‌دانند.

ولی آنان با این ادعاهای پوچ و احمقانه شان نمی توانند گردن خود را از طناب دار بی رحم تاریخ نجات دهند که چگونه با سبک دوش ساختن زنان از وظایف شان و وضع محدودیت‌های فراوان دیگر آخرین لقمه را از دهان زنان و کودکان ربوده و آنان را به فحشا و گدایی مجبور می‌سازند.

طالبان چشم خود را بر این واقعیت تلخ می‌بندند که تعداد قابل ملاحظه‌ای از فواحش و گداهای زن افغان در اسلام‌آباد و پشاور از کجا شدند؟ آیا آنان از شوق به این گونه زندگی تن می‌دهند؟ اگر زمینه زندگی سالم و عادی آن زنان در داخل کشور سلب نمی‌شد آیا با زهم به این عمل دست می‌زدند؟

طالبان جاهل‌تر و تاریک اندیش‌تر از آنند تا درک کنند که فقر و فحشا معلول جنگ و حاکمیت رژیم‌های مستبد است و تنها با برچیده شدن بساط حاکمیت سیاه جهادی و طالبی و قطع مداخلات باداران شان است که مردم ما بخصوص زنان به زندگی شرافتمندانه‌ای دست خواهند یافت.

حجاب* حیوانات و حجاب منازل

یکی از خواهران مرا از قانون تازه طالبان مبنی بر مراعات حجاب حیوانات مطلع ساخت و گفت که اگر این قانون مراعات نگردد حیوان برای مدتی ضبط و به صاحب متخلفش به جرم «مخل حیای عامه» جزای شرعی داده می‌شود. از آن دوست خواهش نمودم نباید به اینطور پروپاگندهای نادرست متوسل شد چون واقعیتهای تلخ نیز تحت شعاع همین تبلیغات بی‌اساس اهمیت خود را از دست می‌دهند در حالیکه طالبان به اندازه کافی کارنامه های سیاه دارند.

چند روز بعد مطلبی در هفته نامه «شریعت» شماره ۶۰، (۲۲ حوت ۱۳۷۵) توجه مرا جلب کرد که آقای انجنیر داد محمد «رازی» معین ساختمانی امور شاروالی طی مصاحبه‌ای این چنین از حجاب منازل یادآوری کرده بود:

«سوال: در ماستر پلان شهر کابل که در وزیر اکبر خان، خیرخانه، شهرنو و... عملی و تطبیق گردیده حجاب خانه‌ها در آن مراعات نشده و با معاشره اسلامی در تضاد است. ماسترپلان آینده خود را با کدام سیستم عیار می‌سازد و این ماسترپلانی که در دست دارید وروی آن مصارف گزافی صورت گرفته آیا از بین بردنش مشکلاتی ایجاد نخواهد کرد؟ (سوال به پشتو بود که به دری برگردانده شد. گزارشگر)

جواب: ... از اینرو ماسترپلان شهر کابل تا کنون به حال خود باقی بوده و ساختمانهایی که قبلاً تعمیر آن صورت گرفته در اصلاح کردن آن ساختمانها از لحاظ مراعات کردن حجاب شرعی راه ممکنه را جستجو می‌کنیم و راه‌های حل ممکنه را در نظر گرفته‌ایم ولی ساختمانهای‌که منبعد مطابق به پلان تفضیلی هر منطقه اعمار و ساختمان می‌گردد حجاب شرعی در آن جداً در نظر بوده و انشاءالله وقتاً فوقتاً عملی خواهد شد.»

همچنان وقتی اطلاعیه زیر را در نشریه «انیس» خواندم کاملاً متیقن شدم که عملی کردن حجاب بر حیوانات نه تنها تبلیغات غلط نبوده، بلکه فهمیدم مردم ما تحت سلطه رژیمی بسر می‌برند که حاکمانش می‌خواهند جامعه را «صد در صد» اسلامی بسازند.

اطلاعیه معینیت ساختمانی شاروالي کابل

کابل ۲۸ حوت

به اطلاع تمام همشهریان محترم کابل که منازل رهایشي خویش را در سالهاي گذشته اعمار نموده اند و مورد بهره برداري قرار دارد به منظور مراعات نمودن حجاب شرعي و احکام شریعت غراي محمدی (ص) مراتب اتي در نظر گرفته وجداً مراعات و عملي نمایند.

۱- عموم همشهریان محترم درنمرات رهایشي خویش کلکین ها ، روشن دانهاي عقبي تعمیر خویش رادرمنزل دوم الي ارتفاع قد رس از سطح اتاق به ارتفاع یك متر و هشتاد سانتي از شیشه هاي گلدار و رنگ شده کاربگیرند.

۲- تمام کلکین ها وروشن دانهاي منزل دوم نماي جانبي تعمیر که همجوار خود را از نگاه حقوق همسایه و حجاب اسلامي تهدید مینماید به اندازه قد رس با شیشه هاي گلدار و یا رنگ روغني مستور نمایند.

۳- افراد و اشخاصیکه تا اکنون به اعمار ساختمانهاي رهایشي شان مطابق نقشه منظور شده شاروالي کابل اقدام ننموده اند منزل اول خود را مطابق نقشه دست داشته اعمار نموده و منزل دوم را بعد از مشوره و تایید ریاست مهندسي وپلان سازي با در نظر داشت مراعات نمودن حجاب اسلامي اعمار نمایند.

همشهریان محترم کابل باید نکات فوق را الي ۲۰ حمل ۱۳۷۶ مد نظر گرفته و تطبیق نمایند در غیر آن بامتخلفین برخورد شرعي صورت میگیرد.

انیس

۱۳۷۶/۱/ ۱

بی‌ارزش‌تر شدن افغانی

در کابل به علت ادامه جنگ خاینانه و بحران وخیم اقتصادی نوت‌های پنجاه افغانگی رسماً و نوت‌های صد افغانیگی بصورت غیر رسمی از چلند افتاده اند. حتی در معاملات نسبتاً بزرگ (مثل خرید آرد و روغن) نوت‌های پنجصد افغانگی نیز پذیرفته نمی‌شود.

از بی‌اعتبار شدن این نوت‌ها بزرگترین صدمه را خرده‌فروشان و دست گردانان دیده‌اند که بیشتر از نصف فروشنده‌های شهر کابل را دربر می‌گیرند.

گداهای شهر نیز از ضربت این تورم بی‌سابقه پول بی بهره نمانده اند. اینان که در

☆ - اصطلاحیست که هیچ شبی «رادیوی صدای شریعت» از گفتن آن دست بردار نیست.

گدایی معمولاً نوت‌های صد افغانگی دریافت می‌دارند باز هم دست شان به سوی عابرین دراز است تا نوت‌های کوچک خود را با نوت‌های بزرگتری مبادله نمایند.

جهادیها اگر با خیانت، استبداد و وطنفروشی هزاران تن را به نکبت گدایی کشاندند، برادران طالب شان، از جمله، با متورم ساختن پول سیلی محکمی به این گروه از مردم شهر کابل کوبیده اند.

منجنیق امریکا و باریدن سنگ استبداد و جهالت بر کشور ما

فردای روزی که شهر مزار بدست طالبان افتاد از پیش روی سفارت امریکا می‌گذشتم، متوجه شدم در کنار دروازه سفارت حدود ده تا پانزده نفر با شور و حرارت مصروف نصب لوحه سفارت و آرم دولت آمریکا هستند. به نظر می‌رسید که امریکا با ذوق زدگی در تدارک بازگشایی سفارت خود در رژیم طالبان هست و خیال به رسمیت شناختن این «دولت» را دارد.

مردم کابل ازین حرکت ولو کوچک و ظاهر غیر مهم سفارت امریکا چند نتیجه را گرفتند:

اولاً: به ثبوت رسید که حامی و پشتیبان اصلی طالبان همین کشور مدعی بی‌بدیل آزادی و دموکراسی است که تمام ماجراهای پشت پرده و سناریوی خونین افغانستان را رهبری می‌کند. ثانیاً: نقاب «بشر دوستی» و«دموکراسی خواهی» امریکا پاره می‌شود زیرا تاریخ و ملت ما هیچ فرد،گروه، سازمان، کشور، ضرب و نهاری را نمی‌بخشد که دستش به‌تمویل، تسلیح و حمایت از طالبان ـ این نیروی بشدت ارتجاعی، عقب‌مانده، ضد آزادی، ضد زن و ضد تمدن ـ ملوث باشد. ثالثاً: معلوم‌گردید که امریکا با تمام دستگاههای کمپیوتری، متخصصین سیاسی ـ نظامی و دستگاه مقتدر استخباراتی خود قادر به تحلیل درست‌وقایع افغانستان نبوده و به نیروی پوشالی تر، بی‌کفایت‌تر و گندیده‌تر از خلقی‌ها و پرچمی تکیه زده است. رابعاً: این مسئله مدتهاست‌به ثبوت رسیده و یکبار دیگر ثابت گردید که معیار اصلی تأییدیا عدم تأیید رژیمی بوسیله امریکا در درجه اول تأمین منافع خودش‌است تا حاکمیت دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشور. زیرااگرروزگاری تمام رسانه‌های چاپی و برقی امریکا برای افشای چهره‌فاشیستی خلقی‌ها و پرچمی‌ها و باداران روسی شان لحظه‌ای پرچونشد، سکوت خفتبار امریکا نسبت به ضد انسانی‌ترین برخورد طالبان در برابر زنان و اعمال ستم ماورای قرون وسطایی بر مردم و حتی‌تمویل و تسلیح آنان هیچ دلیل و توجیه منطقی‌ای ندارد مگر آنکه‌بسادگی نتیجه گرفت که امریکا کشوریست جهانخوار و به شدت‌عوامفریب که با تحمیل حکومت فاشیستی طالبان بر کشور ما جفا وخیانت بزرگ و نابخشودنی‌ای را نسبت به ملت افغان مرتکب می‌شود.وبالاخره تزویر و روباه صفتی امریکا وقتی برملاء گشت که‌آبروی سه قمر خود را (پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی)بادستوری مبنی بر شناسایی عجولانه رژیم طالبان ریخت ولی خودرا در پرده ضخیم بی‌غرضی و بیطرفی پیچاند و ظاهراً آبروی خودرادر تأمل شناسایی طالبان حفظ کرد. اما همه مردم ما می‌دانندکه‌جاهلان‌و مستبدین طالب از منجنیق امریکا بر کشور ما باریده‌اند.

رذالت‌تازه‌ی طالبان علیه زنان

زنان در مکروریانها در رابطه با مقررات چادری پوشی طالبی مقاومت براه انداخته‌اند طوری که چادری بسر دارند ولی نقاب را بالا می‌زنند. طالبان هم هیچ وقت از دشنام دادن به این زنان سیر نمی‌شوند. این ژیگلوهای ریش و لنگی دار از این شوخی‌های خاص‌طالبی با زنان‌لذت می‌برند.

و اما درین اواخر «لشکریان‌اسلام» رذالت دیگری را در پیش‌گرفته‌اند. اینان هر کدام با غولکی مجهز هستند. وقتی زن چادری‌پوشی را می‌بینند که نقاب خود را بالا کشیده، وی را با غولک‌می‌زنند.

اگر این عمل ناشرافتمندانه برای طلبه‌های جوان و مست مشغولیتی‌است، سران طالب بخاطری نسبت به این حرکت رذیلانه‌بچه‌های خود منفعل هستند که این شوخی، تحقیر زنان را نیزدرخود دارد.



امروز تحقیر پست و پر درد غولک زدن تو جاهل قرون وسطایی، فردا خنجر و دست پر توان خلق ما و گلوی تو تا «امیرالمونین» است.

کدام بیشتر وابسته اند. خاینان جهادی یا فاشیستان طالبی؟

وقتی طالبان در شمال کشور ضربت مرگباری خوردند و تعدادی از نیروهای فعال جنگی و کادرهای رهبری خود را از دست دادند، بخاطر دفاع از کابل به استحکام خطوط دفاعی خود پرداختند. چون نیروی جنگی کافی در اختیار نداشتند ناگزیر طالب کمک از باداران پاکستانی خود گردیدند.

چنانچه از دست دادن کابل برای پاکستانی ها هم تلخ و ناگوار تمام می‌شد، از طریق زمین و هوا به گسیل نیروهای کماندو و ملیشای خود تحت پوشش «داوطلب‌های جنگی طالب» پرداختند.☆

در اواسط ماه جوزا روزانه تا ده نشست طیارات در میدان هوایی‌کابل‌صورت می‌گرفت. اولین گروپ قطعات نظامی پاکستان در اواسط ماه جوزا از مسیر وزیرستان خوست، گردیز و لوگر داخل کابل‌شدند.

این مهمانان ناخوانده در هوتل آریانا، تعمیر ریاست دستگاه ساختمانی واقع در هودخیل، مرکز ناحیه دوازدهم پروژه ارزان قیمت، هوتل انترکانتیننتل، مهمانخانه‌های ریاست استخبارات و سایر نقاط شهر جابجا شدند و جوپه جوپه به مرکز «وسلتون» واقع در شهرآراء آمده بعد از دریافت سلاح به خطوط اول جبهه انتقال می‌یافتند.

مردم کابل وقتی حضور این بیگانه‌ها را در شهر خود دیدند روزهای تهاجم روسها در ششم جدی سال ۱۳۵۸ در ذهن شان تداعی گشت و زمزمه قیام سرتاسری تمام شهر کابل را فرا گرفت. قضیه قیام به حدی جدی بود که به تاریخ ۱۰ جوزا اکثر دکان‌های شهر کابل برای یک روز مسدود گردیدند. طالبان هم آن چنان سراسیمه بودند که با یورش‌های شبانه صدها جوان «مشکوک» را در مناطق خیرخانه، دشت برچی، پل سرخ، قول آبچکان و سایر نقاط شهر دستگیر و زندانی ساختند. دستگیر شده‌ها اکثراً مردم هزاره و شمالی بودند. منتها اغلب مردم از خود می‌پرسند که مگر سلف طالبان یعنی خاینان جهادی کمتر از اینان مزدور پاکستان، ایران و عربستان بودند؟

د ښځو طالبي حجاب

وایي چې په کابل کې د نهي‌عن‌المنکر اداري امر کړی چې د ښاروېو خاوندان مکلف دي ځو خپلو ښاروېو ته نیکر واغوندي او طالبي شرعي حجاب مراعات کړي. که کوم ښاروی د کور څخه بې حجابه وتلی وو، هم پخپله ښاروی او هم خاوند یې سزا ویني. البته تر

اوسه دا څرګنده شوې نه دی چې ښځينه حاروي به د چادري په اغستلو مکلف وګڼل‌شي او یا طالبانو کوم بل نوی تجویز د هغوی لپاره نیولی دی.

یوه د زړه خواله

د غلام‌رضا په نوم یو ځوان چې د طالبي د وحشت له امله د خپلې ۱۲کسیزې کورنۍ سره له شمالي څخه خیرخانې ته کډه شوی، وایي:

«پلار مې سپین‌ږیری او د کار نه دی. په شمالي کې مو ځمکه درلوده له هغې څخه طالبانو وشړلو. زه مجبور یم چې سګرټ وپلورم. اول خو سګرټ ډېر کم خرڅیږي او که خرڅ هم شي بیا په وړو افغانیو په بازار کې څوک سودا نه را کوي،ژوند مو ډېر سخت تیریږي.

مشر وررور مې د سینګار شیان خرڅول چې د طالبانو د راتګ سره سم یې دوکان وتړل شو هغه هم د لوږې او بې‌وسی سره لاس په ګریوان‌دی. پلار مې د مشر وررور کور ته تللی وو چې یو څه مرسته ترلاسه کړي خو کله چې بیرته راستون شو کیسه‌یې وکړه چې د هغه کورنۍ‌په خپله څو ورځې کیږي چې وږې پاتې ده. دی کیسې سره سم مونږ ټول په ژړا شولو خو د لاسه مو څه پوره نه وو.» غلام رضا بیا وایي: «بله ورځ مې د هوټل تر څنګ سګرټ خرڅول چې څو ځلې د لوږې له امله راباندې ضعف راغی، اعصاب مې خراب شوي په کورکې‌نور هیڅ نلرو د خپلې کورنۍ ژوند ته ډېر خپه او حیران یم چې څه‌وکړم؟»

پیر بلند ته یې هم قفل واچاوه

په باغ بالا کې د پیر بلند زیارت چې د کابل ښار د ښځو او ماشومانو لرغونی د زیارت او تفریح ځای دی سږکال د حمل په لومړۍ ورځ د طالبانو لخوا قفل شوی وو. کله چې ښځې او ماشومان د نوروز میلې لپاره ورغلل زیار یې وه ایسته ترڅو قفل مات کړي او زیارت ته ورواوړي خو لا څه شیبه نه وه تیره شوې چې په آسونو سپاره د نهي‌عن‌المنکر «طلبه کرام» له کیبلو سره راورسیدل او د

☆ - طبق اطلاع رادیوی ایران (۸ سرطان ۱۳۷۶) فاروق احمداعوان قرار است اعتراضی به رئیس جمهور پاکستان تقدیم کند که در آن گسیل معروف احمد اعوان فرزند ۱۳ ساله‌اش را به «جهاد» افغانستان در شمال محکوم میکند. این کودک از مدرسه جامعه اسلامی درکراچی بوسیله مسئول مدرسه‌اش به افغانستان فرستاده شد.

ـ ه.ن.

ښځواو ماشومانو رنګینی جامې یې د دوی د وینو بهولو سره لاپسې ورنګولې.

طالبی حجاب؟

د نهي‌عن‌المنکر رئیس امر کړی چې د ږیرې د لیدلو او تفتیش سربیره باید شرمګاه هم تفتیش او وکتل شي چې آیا سنت یې پرځای کړی‌او که نه؟ له دې امله ده چې خلک په کوڅو او بازار کې رانیسي بیایي زیر زمیني ته وړي او هلته یې معاینه کوي.

که‌د چا سنت پرځای نه وو یایي شرمګاه ورته پا که‌ښکاره نشوه نو د طالبي «ورونو» لخوا خپله جزا ویني.

ـ موسی

سگان بوی‌کش

به تاریخ ۵ حمل ۷۶ طالبان مسلح با کلاشنکوف و قمچین در تایمنی سرک پنج ایستگاه موتر ها به کنترول دکانها، موتر ها و افراد پیاده مشغول بودند و کسی را که کمی موهای دراز می داشت به زور به دکان سلمانی که شیرین‌آغا نام دارد می‌بردند و یک قسمتی از مویش را ماشین می‌نمودند. اگر جزئی ترین حرکتی از خود نشان میداد باقمچین های دست داشته خویش بوی حمله میکردند. موهای در حدود چهل پنجاه نفر را به همین شکل تمسخرآمیز ماشین کرده و بعد رها نمودند. در همین گیرودار فردی زیر تازیانه قرار گرفته و دو نفر مسلح و یک نفر با قمچین وی را کشان کشان به طرف ماموریت بردند. دیری نگذشت که طالبی مسلح دوان دوان به طرف دکان خیاطی مربوط هوتل زرافشان رفته و خیاط رابا خود می‌برد. بعد معلوم گردید که حین گرفتاری موداران، زنی از دکان خیاطی بیرون می‌شود و چون خیاط فرار کرده بود و برادرش را از دکان برده مورد ضرب و شتم غیر انسانی قرار دادند که چرا زن به دکان خیاطی تان آمده بود.

ـ کابلی

خریطه چکه بروی مزدور پاکستان

در یکی از هفته‌های حمل ۱۳۷۶ ساعت ۱۱ بجه قبل از ظهر زنی ملبس با چادری طالبی مقابل فروشگاه بزرگ افغان مشغول خریدن چکه بود. زمانیکه خریطه پلاستیکی چکه را از فروشنده می‌گرفت طالبی که متوجه رنگ ناخن دست وی گردیده بود. با کیبل به شدت به دست زن حواله کرد که در نتیجه خریطه چکه به زمین افتاد. ولی این زن با شهامت بی‌تفاوت نماند چادری خود را کاملاً از سر برداشت در حالیکه فریاد می‌زد مزدور پاکستان خریطه پاره شده چکه را از زمین برداشته و بروی طالب زد. صحنه زمانی بسیار جالب شد که چکه روی و ریش طالب را پوشاند و سیاهی ریش و چشمان سرمه شده وی از بین سفیدی چکه هر بیننده را به خنده وا می‌داشت. به هرحال وضع طوری بود که طالب نتوانست از زن انتقام بگیرد و زن به کمک مردم محل را ترک گفت.

کشته شدن چهار زن و سه مرد

چهار زن و سه مرد زمانی زخمی و به شهادت رسیدند که ماشین محاربوی طالبان در یکی از روزهای حمل ۱۳۷۶ از طرف باغ‌بالا به طرف لیسه نادریه به شدت در حرکت بود وقتی می‌خواست به سمت دست چپ تغیر مسیر بدهد کنترول از دست راننده خارج گردید که بر علاوه تلفات جانی خسارات مالی دکان‌ها و غرفه‌های لب سرک را هم دربر داشت.

ـ عبداله

تظاهرات ضد طالبی در کاپیسا

به تاریخ ۵ جوزا ۷۶ اهالی منطقه کاپیسا اعم از مرد و زن و پیر و جوان که تعداد شان به صدها نفر می‌رسید دست به مظاهره زدند. اهالی معترض شعار مرگ به طالبان را سر داده بودند و می‌گفتند که ما طالبان را نمی‌خواهیم. این مظاهره چند ساعت طول کشید. مظاهره‌کنندگان با راهپیمایی توأم با خشم و نفرت به سوی مرکز قومندانی طالبان در ولایت کاپیسا پیش می‌رفتند که طالبان بی رحمانه به صفوف شان حمله برده و مردم را شدیداً لت و کوب کردند. قرار گزارش مردم منطقه، درین جریان پنج نفر کشته و چند صد نفر زندانی شدند.

ـ واحد

خون گرفتن از محصلان

● به تاریخ ۷ سرطان ۱۳۷۶ ساعت ۸:۳۰ قبل از ظهر شش اراده داتسن طالبان داخل پوهنتون شده مستقیم به ریاست پوهنتون می‌روند. رئیس در دفترش نمی‌باشد. طالبان سکرتر بیچاره را به بهانه اینکه چرا لنگی نداری و ریشت را اصلاح می‌کنی تهدید کرده و بعداً او را همراه خود گرفته به پوهنځی اقتصاد می‌روند. از رئیس پوهنځی اقتصاد می‌پرسند که چند نفر محصل داری. رئیس اصل‌بست را به آنان می‌دهد. محصلان از جریان مطلع می‌شوند و همه پا به فرار می‌گذارند اما ده نفر آنان توسط طالبان دستگیر شده و به شفاخانه انتقال می‌یابند و به عنوان



دوست هنرمند ما (ن. ا. ـ کابل) این کارتون را تحت تاثیر صحنه‌ای کشیده که طالبان در اوایل اشغال کابل در چهارراهی حاجی یعقوب زنی را زیر شلاق گرفته اند که دلبندش را به زمین گذاشته و می‌خواهد خریطه لوبیایش را بردارد. اما از زمانی که جای جهادیان خاین را طالبان فاشیست گرفتند، این صحنه‌های از تمسخر و توهین خاینانه بر زنان ما روز چندین بار تکرار می‌شود.

جزای طالبی از هر کدام به شمول سکرتر ۷۰۰ ـ ۱۰۰۰ سی‌سی خون می‌گیرند. این درست در جریان جنگهای شدید در جبل‌السراج بود چون طالبان ضربات شدیدی را متحمل شده بودند و زخمی‌های شان زیاد بود، محصلان و سایر مردم شهر کابل را به بهانه اینکه موهای شان زیاد است ریش شان کم است. کلاه ندارند و حتی اینکه چرا زیاد طرف آنان نگاه می‌کنند، دستگیر کرده و از آنان خون می‌گرفتند.

● به تاریخ ۴ سرطان ۱۳۷۶ ساعت ۹ قبل از ظهر در حالیکه محصلان پولی‌تخنیک مصروف پیشبرد دروس خویش بودند، چهار داتسن وارد گردید. آنجا را محاصره کرده، مانع فرار محصلان می‌شوند. در هر داتسن که مربوط ریاست «امربالمعروف و نهی عن‌المنکر» بود، ۷ نفر نشسته بودند.

زمانی که طالبان می‌خواستند داخل دفتر ریاست شوند، ملازم دهن دروازه مانع آنان می‌شود زیرا رئیس انستیتوت همراه با عده‌ای از استادان مصروف کنفرانس علمی بودند. گرچه برخورد ملازم بسیار محترمانه بود اما به دستور معاون «امربالمعروف»، به اندازه‌ای لت و کوب می‌گردد که از حال می‌رود. بعد همه همراه با آمر اوپراتیوی که تبعه پاکستان است داخل دفتر می شوند. اول به تهدید رئیس می‌پردازند و سپس به استادان اخطار می‌دهند که اگر سر و صدا کنید، مسئولیت به دوش خود تان خواهد بود.

زمانیکه رئیس با ترس و لرز از آنان می‌پرسد: «برادر من شما را نشناختم از کدام مرجع هستید»، آمر اوپراتیوی درست مثل یک حیوان درنده که فارسی و پشتو هم نمی‌دانست، به زبان اردو به رئیس اخطار می‌دهد که «بنشین کمونیست شرابخور اگر نه شکمت را مرمی پر می‌کنم».

بعد همه همراه رئیس و تعدادی از طالبان مسلح داخل صنفها می‌شوند وهر کدام را به بهانه‌های مختلف که «چرا کلاه نداری؟»، «چرا موهایت زیاد است؟»، «چرا ریش خود را قیچی کرده‌ای؟» به شکل بسیار بی‌رحمانه لت و کوب می‌کند و بالاخره ۲۵ محصل را به موتر انداخته و به بهانه اینکه آنان را به ریاست امر بالمعروف می‌برند، به شفاخانه اردو انتقال داده و از هر کدام ۳۰۰ ـ ۵۰۰ سی‌سی خون می‌گیرند. چهار محصل که بسیار ضعیف بودند، بیهوش می‌شوند. بعد از اینکه خون گرفتن تمام می‌شود همه را رها می‌کنند و محصلان همه قسم یاد می‌کنند تا زمانیکه طالب‌ها در کابل هستند ما هرگز درس نمی‌خوانیم و فعلاً همه آنان در جبهات ضد طالبان سلاح برداشته‌اند.

ـ عبداله

تجاوز ملاجمال‌الدین به پسری ده ساله

خانواده‌ای ۴ سال قبل پدر (شرف‌الدین) و برادر بزرگ (کمال‌الدین)را در اثر راکت‌جنگی‌های جهادی‌ها از دست داده، با فقر ومحنت در شهر کابل زندگی می‌کنند. از ایام‌الدین فرزند ۱۰ ساله‌شرف‌الدین پرسیدم که چه کار می‌کند، در جواب گفت چند روز قبل با شوهر خواهرش خوانی به قول اردوی مرکزی رفتند و منحیث آشپز و شاگرد آشپز شامل کار شدند.

ایام‌الدین ادامه داد: «ملاجمال‌الدین معاون قوماندان قول اردوی مرکزی از من خواست تا بستر و اتاقش را پاک کنم. من جهت پاککاری به اتاق رفتم. ملاجمال‌الدین به اتاق آمد او می‌خواست به من تجاوزکند ونوت‌های ده‌هزار افغانیگی را برایم نشان داد. ولی من ازنزدش فرارکردم. بعد از ۱۷ ثور ۱۳۷۶ دیگر به وظیفه نرفته

وبیکار هستم اما دیگر در ادارات طالبی کار نمی‌کنم. گرسنگی کشیدن بهتر از آنست.»

— وژمه

خیانت به نام اسلام

به تاریخ ۱۸ جوزا ۱۳۷۶ ساعت ۳ بعد از ظهر به دیدن مریض به شفاخانه صحت طفل رفتم. دربازگشت به خانه به علت درد پایم که در اثر راکت پرانیهای «حکومت اسلامی» زخمی شده بود نمی‌توانستم به صورت‌درست با چادری راه بروم، خواستم تکسی بگیرم. خواهر بزرگ و پسر ۱۰ ساله‌ام نیز همرایم بودند. داخل تکسی چون بسیار گرم بود پیشبند چادری‌ام را بالا کردم، اما لحظه‌ای نگذشته بود که به تکسی امر توقف داده شد. طالبی باکیبل خود رسید. من فوراً دروازه تکسی را قفل نمودم اما به زور دروازه را بازو چند کیبل محکم بر من حواله کرد. پسرم هر چه فریاد می‌زد که مادرم را لت نکن و دریور نیز عذر می‌کرد که مریض است فایده‌ای نداشت. من از هزار عقده دل صرفاً برایش گفتم عوض کیبل قلم را بدست بگیر. با شنیدن این جمله می‌خواست زیادتر مرا لت کند اما تکسی فرار کرد.

در جریان راه دریور برایم گفت: «من خونم بجوش آمده بود ولی چه فایده ما با دست خالی در مقابل این وحشی‌های درنده چه کاری انجام داده می‌توانیم بجز اینکه هر دوی ما را به جرم های مختلف به زندان انداخته و بدنام می‌ساختند.»

فردای آن روز که شوهرم به همان شفاخانه دیدن مریض رفته بود،شبیه حادثه‌ای که بر من رخ داد اتفاق افتاده. زنی در اثر گرمی شدیدچادری اشرا از روی خود کمی بالا کرده بود که طالبی او را زیر لت‌وکوب می‌گیرد. زن از شدت غضب و نفرت چادری خود را بدور انداخته و به فحش دادن می‌پردازد و طالب در حالیکه طفل زن مذکورنیزشاهد بود، با کلاشینکوف سینه‌اش را هدف گرفته سوراخ سوراخ‌می‌سازد.

— وفا

شورش اهالی دشت برچی

به تاریخ ۸ جوزای سال روان لیلا که ۵ ماهه حامله بود جهت انجام معاینات خود به پروان کلنیک نزدیک خانه‌اش در خیرخانه مراجعه کرد. چون در زیر چادری نفسش گرفت درکوچه‌ای فرعی چادری را بالا نمود تا هوای تازه بگیرد که ناگهان یک طالب شلاق بدست به وی نزدیک شده و همچنانکه او را به باد رکیک‌ترین دشنامها می‌گیرد شروع می‌کند به شلاق زدن وی. لیلا فریاد می‌زند که «برادر جان به لحاظ خدا نزن من تکلیف دارم حامله دار هستم» ولی طالب بدون اعتنا به‌التماس های او می‌گوید: «ولی (چرا) رویت را لچ کردی؟» در اثر ضربات قمچین، لیلا به زمین می‌نشیند و طالب دور میشود. لیلا در حالیکه دچار خونریزی شده هر طوری هست خود را به کلنیک می‌رساند و در آنجا کاملاً از حال می‌رود. وقتی بهوش می‌آید به او می‌گویند طفلش ضایع شده و حال خودش نیز خوب نیست. او را ناامیدی و غم بزرگی فرا می‌گیرد و دوباره بیهوش می‌شود. فردای آن لیلا در تب شدیدی می‌سوزد و داکتران تشخیص می‌دهند که پرتیونیت گردیده و لازم است مجدداً زیر عملیات‌رود. اما لیلای جوان پیش از آنکه به عملیات برسد جهان را وداع‌می‌گوید.

زن باردار قربانی فاشیزم طالبی

به تاریخ ۹ جوزای سال جاری مردم دشت‌برچی در غرب کابل که از ستم و زورگویی و اختناق طالبان به ستوه آمده بودند به بهانه تشییع جنازه یک نوجوان که زیر شکنجه طالبان کشته شده بود گرد آمدند و به شعار دادن علیه طالبان، پاکستان و امریکا پرداختند. مسیر جنازه نیز از سوی قبرستان بطرف بازار قلعه شاده تغییر خورد. رفته رفته به تعداد جمعیت خشمگین افزوده شده و دشنام‌ها و شعار دادنها و فریادها شدت گرفت. دکانها بسته می‌شد و راهپیمایی بزرگی متشکل از حدود پنج‌هزار نفر به شمول زنان و کودکان راه افتاد. زنان کودکان خرد سال شان را قلمدوش کرده شعار مرگ به طالبان را سر می‌دادند.

تظاهرکنندگان تصمیم گرفتند به طرف حوزه امنیت رفته و درباره عامل شکنجه و قتل نوجوان بازخواست کنند.

طالبان منطقه که از سیل مردم خشمگین دستپاچه شده بودند با مخابره‌به مرکز خود، خواستار کمک گردیدند. قوای سرکوب بیشتر رسید تاجلو مردم را بگیرد. طالبان مقاومت مردم را با چوب و چماق و حتی با گلوله درهم کوبیدند. دو نفر که در خون غلتیدند مردم را خشمگین‌تر ساخته و به پرتاب سنگ به سوی طالبان توسل جستند. اما سرانجام تظاهرکنندگان با دست خالی نتوانستند مقاومت کنند و طالبان با دستگیری و زندانی کردن قریب ۱۰۰۰ نفر آنان در زیر زمین‌های حربی شونحی که با لت و کوب شکنجه‌های زیادی توأم بود موفق شدند مردم را متفرق سازند.

فردای آنروز طالبان، ریش سفیدان منطقه را احضار و تهدید کردند که در آینده باید جلو اینگونه حرکات فرزندان شان را بگیرند. اکثریت توقیف شدگان رها گردیدند اما لااقل ۲۰ ـ ۳۰ نفر را به عنوان سرکردگان مظاهره و «عمال خارجی» همچنان زیر شکنجه نگه داشتند.

یک تن از جمله کسانی که چند روز بعد رها شدند چنان ضعیف و ناتوان شده بود که به سختی می‌توانست راه برود و فعلاً هم زمین‌گیراست.

ـ نادر

امنیت در پرتو نظام طالبان

به تاریخ ۲۰ حمل ۱۳۷۶ یکتن از تاجران هندوستان با پرواز طیاره شرکت آریانا عازم دوبی بود. طیاره مذکور در کابل نشست می‌نماید و از طرف مسئولان به تاجر هندی گفته می‌شود که در این پرواز تنها حجاج که عازم حج اند انتقال می‌یابند و از وی می‌خواهند تا منتظر پرواز بعدی به دوبی باشد. تاجر پول نقد (۰۰۰ ۳۰۰ دالر و ۰۰۰ ۸۰ کلدار) همرایش را در میدان هوایی بین‌المللی کابل به جنرال عبدالرحمن آمر عمومی امنیت میدان تسلیم داده و خودش به هوتل انترکانتینیتل میرود. اما جنرال عبدالرحمن رهزن خلقی که زمانی هم یاور گلاب‌زوی‌وزیر داخله بود، در همان روز با تمام اعضای فامیل خود از کابل‌فرار و به پاکستان می‌رود. اینست امنیت و صداقت در رژیم «لشکریان‌اسلام»!

ـ زهره

خیانت به نام اسلام

به تاریخ ۳ جوزا ۱۳۷۶ در پنجصد فامیلی خیرخانه خانم قد بلندی که چادری بر سر و لباس منظم بر تن داشت، توسط طالبی سلاح‌بدست مورد لت و کوب قرار گرفت. من که در موتر زنانه سوار بودم و موتر در ایستگاه پنجصد فامیلی منتظر بود ناگهان متوجه شدم‌که‌یک زن فریاد می‌زند. همه عابرین متوجه شدند که طالب همراه باقنداق تفنگ‌خود سه ضربه به سر زن مذکور زد. تمام دکانداران وتیل‌فروشان‌به‌آنطرف دویدند و از طالب مذکور پرسیدند چرا زنی‌راکه چادری بر سردارد، لت وکوب می‌کند. طالب در جواب گفت: «چرا اینقدر به ناز راه‌می‌رود، برای اینکه دل مردها را ببرد؟» طالب باگفتن‌این‌جمله‌بدون‌اینکه اعتنایی به حال زن بکند از آنجا دور شد.مازن‌بیچاره‌راکه‌ازسرو رویش خون جاری بود بلند کرده خواستیم‌به‌شفاخانه‌انتقال بدهیم که در نیمه راه از اثر جراحات‌شدید‌جان داد.

ـ مرغلری

نوروز صبغه اسلامی ندارد!

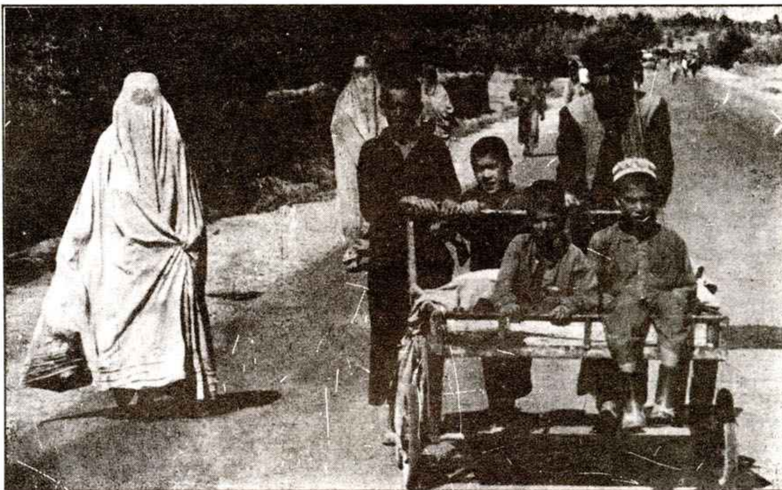
طالبان دو روز قبل از نوروز از طریق رادیو شریعت منع برگزاری میله جشن دهقان، نهال شانی و بلند نمودن جنده سخی را اعلان کردند که به مناسبت نوروز هیچ نوع مراسم در شهر کابل برگزار نخواهد شد زیرا در دین اسلام هیچ اشاره‌ای به این روز نگردیده است و صبغه اسلامی و دینی ندارد. بناءً ضرور نیست که اول حمل رخصتی باشد و مراسمی برگزار گردد.

ولی مردم ما بخصوص زنان و اطفال با وجود اعلانها و هشدارهای مکرر به تپه‌های دور و نزدیک خانه‌هایشان برآمدند و به زیارت حضیره شهدا رفتند.

طالبان در هر جا و هر تپه که تجمع زنان بود رفته و با شلاق‌ها و کیبل‌ها آنان را تهدید می‌کردند که چرا از خانه‌هایشان بیرون شده و ابلاغیه‌های مکرر رادیو را ناشنیده گرفته اند. ولی مردم ما در عمل نشان دادند که به اینگونه فرامین پوچ طالبان فاشیست هیچ ارزشی قایل نبوده و بهر نحوی شده به استقبال نوروز می‌روند.

کی فاحشه است؟

در کوچه‌ها و بخصوص بازارهای شهر اکثراً در موترهای ریاست امربالمعروف لودسپیکرها نصب گردیده و از طریق آن اعلان می‌کنند که زنان و دخترانی که پاچه‌های تنبان شان کلان باشد فاحشه هستند و اگر دکانداری به این زنان سودا بفروشد وای به حالش.



خانواده‌ای که پس از سگ جنگی بین ملیشه های طالب واحمدشاه‌مسعود، از چاریکار فرار می‌کند.

مردم ما مالامال از نفرت علیه حاکمیت جهادی و طالبی هر دو اند.

از هرزه‌گیهای طالبان

● به تاریخ ۱۶ حمل ۱۳۷۶ دو دختر جوان (نام شان محفوظ است) که بخاطر تداوی سالدانه نزد داکتر کهدامنی در چارراهی قلعه‌نجارهای خیرخانه‌مینه مراجعه نموده بودند، در بازگشت موتری از امر بالمعروف ونهی عن‌المنکر و به گفته عام «امر بی مارو و نهی مکروریان» که بیرق سفید در آن نصب بود در چارراهی متذکره توقف نمود دو نفر از آنان پیاده شده به دنبال دختران جوان راه افتادند. آنان پیوسته می‌گفتند: «کاش ما همراه شما می‌بودیم، ما در شما داماد کار دارد یا نه» و از این قبیل گپ‌های هرزه. به نظر می‌رسید طالبان در صدد اند در هرزگی هم پا در جای پای برادران جهادی خود نهند.

● «در منطقه خواجه‌بغرا واقع خیرخانه مینه در مؤسسه خیاطی زنانه کار می‌کردم و خانه ما در منطقه پنجصد فامیلی بود. بتاریخ ۲۱ ثور حوالی ۱۲:۳۰ بجه روز می‌خواستم به طرف خانه بروم که در مسیر راه موتر طالبان پشتم را گرفت. خود را به سرکهای فرعی انداختم ولی آنجا هم موتر شان مرا تعقیب کرد. کله‌های شان را از شیشه‌های موتر کشیده و دشنامهای هرزه‌ی جهادی که برایم آشنا بود می‌دادند. چنان ترس و واهمه مرا گرفته بود که پاهایم از راه رفتن باز ماند. در جایی رسیدم که موتر ۳۰۲ در سرک فرعی ایستاده بود. به مجردیکه موتر طالبان در عقب موتر ۳۰۲ قرار گرفت در کوچه دویده به سرک عمومی خود را کشیدم که ازدحام مردم در آنجا زیاد بود. خود را کمی‌راحت احساس کرده و به خانه رسیدم. دیگر توبه کردم که به مؤسسه بروم.»

این سرگذشتی بود که یکی از کارگران زن (نامش نزدم محفوظ است) برایم قصه نمود.

ـــ نسیم

تخته کردن زیارتها

در ۲ حمل ۷۶ گروهی از زنان شهر کابل همچون سالهای پیشین در تپه‌بی‌بی‌مهرو به منظور زیارت و تفریح و تفرج جمع شده بودند که دفعتاً لشکر ظلم طالب‌ها بر آنان یورش آورده و زنان را با لت و کوب به پائین تپه راندند. طوغ‌های زیارت بی‌بی‌مهرو را زیر پا نمودند و با گفتن این سخنان که «شما چادری ندارید و بی‌حجاب، مرده‌پرست هستید.» تمام زنان و اطفال را وحشیانه از هم پراگنده ساختند و زیارت را تا امروز بستند. بعداً طالبان تمام زیارت‌های شهر را که بخصوص زنان در آنها جمع می‌شدند، تخته کردند.

مردم می‌گویند که اگر عرصه بر طالبان کاملاً تنگ شود و مصالح سیاسی شان ایجاب کند، دین اسلام را هم ممنوع اعلان خواهند کرد.

طالبان یا فوج پاکستان؟

گفته‌اند و بار بار می‌گویند که طالبان افغان طلبه‌های علم دین اند و هیچ بیگانه‌ای در میان شان نیست.

اینک میدان ورزشی لیسه امانی شاهد تمرین والیبال گروهی از فوج پاکستان است. نظامیان پاکستانی با صدای بلند و زبان بیگانه با دستان سیاه آفتاب خورده توپ را به یکدیگر پاس می‌دهند و ورزش می‌کنند و هیچ تشویشی از شناخته شدن خود ندارند زیرا به میهنفروشان افغانی شان اتکأ دارند.

تفتیش شرمگاه مردم

گروه امربالمعروف در زیر زمینی شهر کابل به تفتیش و بازرسی شرمگاه مردم می‌پردازند. عابران را به زیرزمینی می‌برند و در آنجا به شرمگاه مردم دست می‌اندازند که آیا آن قسمت از مو سترده است یا نه.

و هم با وسایل گوناگون اندازه‌گیری مو، مقدار ریش «شرعی» را از ریش «غیرشرعی» تعیین می‌کنند. یکی از ابزارها شیشه اریکین است. ریش شخص «مظنون» راکه از ارشادات شرعی سرپیچی کرده به شیشه اریکین فرو می‌کنند، هرگاه ریشش از آنسو بیرون زد، ریش مطابق شرع است و گرنه صاحب آن سزاوار دُره خوردن و اهانت های کثیف طالبی با چهل‌وهشت ساعت حبس طاقت‌فرسا. در شرع طالبی هم زیادی مو و هم کمی مو خطر آفرین است.

ـــ اسمعیل

بی‌استعدادی طالبان نسبت به جهادیان

به تاریخ ۹ حمل ۱۳۷۶ دزدان نابلد طالبی مؤظف در ریاست جمهوری که از آن جا «احکام و شریعت غرای محمدی» را بالای مردم رنجدیده و عذاب کشیده ما تطبیق و کنترول می‌کنند اینطور در کاهدان داخل می‌شوند:

برادران طالب به فکر اینکه در بانک پول است دیوار بانک را که در مجاورت ریاست جمهوری قرار دارد سوراخ نموده و زمانیکه داخل تحویل خانه بانک می‌شوند از پول اثری نمی‌یابند. جریان توسط تحویلدار بانک به اطلاع مقامات بانک رسانیده می‌شود. هئیتی جهت بررسی قضیه از کارکنان بانک و حوزه دوم امنیتی تعیین می‌گردد. چون این اقدام ناشیانه دزدی به «حیثیت» برادران برمی‌خورد، «مقامات ذیصلاح» صلاح بر آن می‌بینند تا قضیه را مسکوت بگذارند.

یکی از کارمندان بانک گفت: «"طلبه‌ی‌کرام" علاوه ازاینکه جاهل اند، نسبت به برادران جهادی شان فوق‌العاده بی‌استعداد نیز هستند. طی شش ماه حاکمیت در کابل یاد نگرفتند چطور دزدی کنند!»

تصفیه طالبی

طبق فرمان «امیرالمومنین» در حدود یکهزار الی یکهزاروپنجصد تن از کارکنان مرد و زن بانک از وظایف شان اضافه بست شده‌اند. و تا حال چهار نفر طبق پروگرام مرتبه ریاست امر بالمعروف و نهی عن‌المنکر بـه دلیل اینکه ریش شانرا دست زده‌اند از وظیفه اخراج گردیده‌اند.

ـ نجیب

علاقمندی طالبان به «سنت»هـای مـردان

بتاریخ ۱۱ حمل ۱۳۷۶ اسداله باشنده کابل برای خریدن یک قـوطی رنگ روغنی راهی چهارراهی محمدجان‌خان‌وات می‌شود. در بازگشت طالبان نزدیک آمده و بهانه گرفتند «که ریشت را قیچی زده‌ای» و دیگرش پرسید: «چرا کلاه نپوشیده‌ای؟» بعد از لت و کوب وی را به زیرمینی جاده محمدجان‌خان‌وات برده سنت‌هایش را معاینه کـردند. اسـداله مـی‌گوید: «وقتی از معاینه طالبان موفق بدرآمدم، هم از وحشت و‌تـرس و هـم از خوشی قوطی رنگ را در آنجا فراموش کردم.»

ـ جمشید

«شما از پاکستان، عربستان و امریکادالر و کلدار می‌گیرید»

به تاریخ ۱۲ حمل سال جاری طالبان، مردم ولسوالی سیدخیل ولایت پروان را در مقر ولسوالی جمع کردند و گفتند اهالی هر قریه مجبور انـد برای شان دو جوان که در خط اول جنگیده بتوانند، برای شان بـدهند. و همچنان مردم قریه اعاشه و اباته جوانان و خانواده‌هایشان را تأمین کنند. مردم سروصدا کردند که خود نان خوردن ندارند. در این اثناء مردی از قریه آقتاش بلند شده گفت: «حاکم صاحب شما خو از پاکستان، عربستان و امریکا دالر و کلدار می‌گیرید. پادشاهی به گدایی نمی‌شه ما را چرا آزار می‌تین.» ولسوالک گویی در مغزش گلوله خورده باشد به خشم آمد امـا بعد قیافه گرفته گفت: «این تبلیغات دشمنان ماست و شما به هر شکلی که می‌شود مجبور هستید این دستور را عـملی نـمایید. در غیر آن بـه زور کلاشنکوف ماهوار از هر فامیل ده‌هزار افغانی اخذ می‌گردد.»

ـ نعیم

تمایل طالبان به ریش و زیر ناف ماموران

مجموع ماموران وزارت اطلاعات و کلتور ۱۸۳۰ نفر بود که بیشترین آنان را زنان تشکیل می‌داد. تعداد مامورانی که بعد از ورود طالبان به کار حاضر نشده و منفک شده‌اند حدود ۳۰۰ نفر می‌باشند.

امربالمعروف تا حال سه و چهار بار ریش و اقلاً زیر قول و زیر ناف ماموران را تفتیش کرده اند. نماز اجباری، طرز سلام دادن اجباری و غیره اعمال همه روزه به ماموران دستور داده می‌شود.

ـ شکور

زده‌کوونکو ته د مسلکی تعلیماتو د معین نصیحت

د غوایی د میاشتی په دریمه د پنجشنبی په ورځ دنادریی په لیسه کی‌د پوهنی وزارت د مسلکی چارو معین، شا گردانوته د خپل نصیحت او لارښوونی په ترڅ کی وایی: «تاریخ، جغرافیه، ساینس او داسی نور کفری مضامین ستاسو لپاره د هیڅ درد دوا کیدای نشی، باید خپل وخت د داسی سبقونو په ویلو ضایع نکړئ، مونږ او تاسو څخه په قبر کی پواځی او یواځی د لمانځه او اسلام پوښتنه کیږی نه د ساینس.» په دی وخت کی یو شا گردته مخ اړوی او ورته وایی: «که بالفرض همدا اوس مدرسی نه بهر له یو موټر سره ټکر شی نو په قبر کی‌له تا څنی د څه پوښتنه کیږی؟ د لمانځه او که د ساینس یا انگلیسی؟» هلک ځواب ورکوی چی د لمانځه پوښتنه کیږی. معین ددی ځواب په اوریدو سره چی گوا کی‌د نورو علومو سنگرونه یی فتح کړی‌وه په ډیری خوشحالی خپلو خبرو ته دوام ورکوی: «نو ځکه تاسی شا گردان‌او د هیواد ټول ماشومان باید د مکتب پرځای دینی مدرسو ته ولار شی او هلته خپلو زده کړو ته دوام ورکړی چی هم دین او هم دنیا مو نیکمرغه شی.»

دا خبری د یو ساده کلیوال ملاصاحب خبری ندی، دا د یوه تباه‌شوی او بنسټپالی ځپلی هیواد د پوهنی او روزنی دیوه مسئول‌خبری دی چی په ډیری بی باکی‌او بی پروایی سره د خپل‌اجتماعی محرومیت غوټی په دی ډول د علم او پوهی په ځپلو سره‌سپړی او په یو اړخیزه توگه په ټولو عصری مثبته علومو چی دننني نړی د ژوند ستني جوړوی، سترگی پټوی او د بطلان خط‌وړباندی کاږی. نو کله چی د ښوونی او روزنی د مسئولینو داحال‌او دا فکر وی، د ښوونځیو، لیسو او پوهنتونونو د

تعلیمی حال به څه‌وي؟

اوړه واخلم که پګړۍ؟!

د روان کال د وري د میاشتې په لمړیو ورځو کې خپلو ماشومانو ته د تذکرې اخیستلو لپاره د کورنیو چارو وزارت د نفوسو د ثبت او احوال لوی ریاست ته ولاړم. د عریضې او غوښتنلیک په سر زما او زما د ماشومانو عکسونو تمبلو ته ضرورت پیدا شو د رئیس د سکرتر په دفتر کې مې د سنجاق، ستیپلر او سریښ پوښتنه وکړه ترڅو عکسونه په عریضې ونښلوم. خو هغوی ددې شیانو دنشتوالي په خاطر معذرت وغوښت بیا د احصائیې لمړی، دوهمې، دریمې او څلورمې حوزې ته د همدې شیانو د پیدا کولو لپاره ولاړم په یوه دفتر کې‌هم نه سریښ وه او نه سنجاق بیا مې د وزارت څنې بهر په یوه قرطاسیه فروشۍ کې عکسونه د عریضې په مخ ونښلول.

کله‌چې د رئیس دفتر ته ولاړم او عریضه مې ورته کښېښوده هغه راته وویل ستا په عکس کې «شرعي حجاب» مراعات شوی ندی. زه د رئیس په دې خبره پوه نشوم، پوښتنه مې وکړه چې مولوی صاحب زه خو نارینه یم، ږیره مې هم شته نو زمونږ دپاره د حجاب څه ډول فرمایش لرئ، آیا مونږ نارینه هم دپروني یا چادرۍ په اغستلو مکلف یو؟ زما دې خبرې په رئیس باندې بده اغیزه وکړه، په قهر سره یې وویل چې ته پګړۍ په سر نلرې څه ولاړشه لمړی پګړۍ واخله او بیا تذکره! کله چې له دفتر نه بهر شوم له ځان سره مې فکر وکړ چې نه زه باید لمړی د خپلو ماشومانو لپاره اوړه واخلم او بیا تذکره.

په ګلبهار کې د طالبانو ضد لاریون

کله‌چې طالبانو دوهم ځل د پروان ولایت ترخپلې ولکې لاندې راوست د هغې سیمې خلک یې د ډېر ساړه ژمي په اوږدو کې له خپلو کورونو څنې په زور او جبر کډه کولو ته اړ ایستل چې په نتیجه کې ډېر ماشومان، بډا ګان‌او سپین‌سرې ښځې، د سرپناه، خوراک،تودو جامو او درملو نه لرلو له کبله د مرګ خولې ته ولویدل. په دې لړۍ کې د غوایي د میاشتې په وروستیو کې طالبانو د ګلبهار پاتې خلکو ته اخطار ورکړ چې دوی هم خپل کورونه پریږدي او هرې خواته چې غواړي ولاړ شي، څکه دا ځای د طالبانو د سنګرونو لمړۍ لیکه ده او دلته د مسعود له خوا کونوسره نښتې پیښیږي چې دوی ته هم د مرګ خطر لرې. د سیمې خلکو طالبانو ته د خپلو مشکلاتو په څنګ کې وړاندیز وکړ چې د کډې‌کولو په صورت کې مونږ نه د کرایې پیسې، نه خوراک‌او نه کومه سرپناه لرو که تاسې په رښتیا سره غواړئ چې زمونږ ژوند له مرګ څخه بچ کړئ نو دولتي موټر راوغواړئ، زمونږ

کورونه‌په کې بار کړئ، هر ځای ته چې تاسې غواړئ هلته مو ورسوئ، خیمې را کړئ‌او د خپلې بودجې نه راته یواځې وچه ډوډۍ حواله کړئ او که داسې نه وي، مونږ ځان په خدای سپارلی، هر څه چې راته پیښیږي مجبور یو هغه په ځان ومنو څکه چې د ټوپک څټک مرګ د لوږې تدریجي مرګ څخه ډیر آسان دی.

طالبان د خلکو غوښتنې ته هیڅ غوږ نږدې او په بیا، بیا وربانـدې زور زیاتوی تر څو کورونه پریږدي او خپلې کډې بار کړي. خلکو چې شمیر یې ۲۰۰۰ تر ۲۵۰۰ کسانو ته رسیده د غوایي د میاشتې په ۲۹ نیټه د طالبانو ددې ظالمانه او فاشیستي چلند په مقابل کې په لاریون او احتجاج لاس پورې کړ او د «مرګ په امریکا»، «مرګ په پاکستان»او «مرګ په طالبانو» په نعرو او شعارونو سره یې خپله کرکه او نفرت په ډاګه‌کړ. په دې وخت کې د کاپیسا د چهار قلعه د قرارګاه څخه د ملاسیدمحمد اختر او ملاعبدالباری آخند وسله‌والي ډلې چې موټر یې په درندو او سپکو وسلو سمبال وو د مظاهره‌چیانو د خپلو لپاره ګلبهارته رارسیږي، په قهریدلو خلکو هوایي ډزې کوي. کله چې خلک خپل ځانونه د وسله‌والو «طلبه کرامو»، په مقابل کې بې دفاع او بې وسلې وینې په شاتګ ته مجبوریږي طالبان د خپلو موټرونو نه را کښته کیږي د خلکو د توقیف کولو لپاره په هغوی حمله کوي او خبره د لاس او ګریوان جګړې ته رسیږي په نتیجه کې ۱۵۰ تنه بډا ګان‌او سپین‌ږیري خلک چې د مندې او مقاومت وس یې نه درلود د طالبانو په منګلو کې پریوځي. سمدلاسه د کاپیسا ولایت د چهار قلعه قرارګاه ته استول کیږي او تر ۳۶ ساعته لوږې وروسته د بندیانو کورنیو ته اجازه ورکول کیږي چې کولای شي خپلو کسانو ته ډوډۍ او بستره راوړي. د بندیانو څو تنه د لاریون د لمسونکو په تور تر تحقیق او شکنجې لاندې راځي تر هغه وخته چې طالبانو د فاریاب د ولایت د «فتح» زیری ورکول کیږي او نوموړي بندیان د «فتحې» د شکرانې په بدل کې خوشې کیږي.

— سیمین

سزای شکایت بردن به «طلبه‌ی کرام»

چوکیدار صوفی غلام جیلانی که از طرف روز در مسجد مارکیت اول پروژه جدید آذان میداد و از طرف شب چوکیداری می‌کرد، در شب عرفه سال جاری در جریان غارت اموال سه غرفه، ذریعه برچه به قتل رسیده و جسدش را بین چکهای چاه انداخته بودند. اعتراض غرفه‌داران قتل چوکیدار را تحت شعاع قرار داده و قضیه مسکوت گذاشته شد.

مالکان غرفه‌ها در نزدیکترین پوسته طالبان که در جوار غرفه‌ها موقعیت دارد مراجعه نمودند تا گزارش اموال دزدی شده‌ی شانرا بدهند.

طالبان هر سه غرفه دار را ضمن شلاق زدن زندانی کرده و هم از نزد شان خط گرفتند که غرفه‌هایشان دزدی نشده است و بعد از گذشت چند روز و خاموش شدن سروصدا رها گردیدند.

فریمارهپو

وحشت طالبی و اراده پیرمرد

به تاریخ ۱۶ ثور ۱۳۷۶ افراد پوسته امنیتی طالبان که در خانه‌ای در ناحیه ۱۲ شهر کابل جابجا شده بودند از آنجا کوچ می‌کردند. آنان بزور مردم رهگذر و دکانداران را جمع و توسط آنان سامان‌آلات جنگی خود را (در حالیکه خودشان ایستاده و فرمان می‌دادند) در موتری جابجا نمودند. در آن روز طالبان از پیرمردی بیچاره که در اثر راکت‌پرانی‌های جهادی‌ها پایش زخمی شده بود به زور می‌خواهند تا دکانش را بسته و در کوچ‌کشی شرکت نماید. هر قدر پیرمرد عذر آورد و پای زخمی خود را نشان داد طالبی «خان‌زمان» عذرش را نپذیرفت. پیرمرد نیز به خشم آمده در کوچکشی سهم نگرفت و در دکان ماند. طالب چون دید که اگر پیرمرد زخمی را بزند شاید برایش گران تمام شود، از آنجا دور شد.

ذبیح‌اله

برخی از مواد فاشیزم مذهبی

اصولنامه امربالمعروف و نهی عن‌المنکر قرار شرح ذیل غرض تطبیق و اجرائات به تاریخ ۹ قوس ۷۶ صادر گردیده است:

زنی که با چادرنماز ایرانی از منزل خارج می‌شود، دریور حق سوار کردن وی را در موتر ندارد. در صورت تخلف راننده محبوس و اگر زن با چادری مذکور پیاده دیده شود و محرم شرعی با وی نباشد، منزلش نشانی شده و به شوهرش جزا داده می‌شود. اگر زنان با لباسهای شهوت‌انگیز بصورت پیاده دیده شوند و محرم شرعی با ایشان نباشد از سوار نمودن آنان نیز در موتر جداً خودداری گردد.

از طریق اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود که در دکانها، موترها و هوتلها کاستهای ساز و سرود ممنوع بود و در مدت پنج روز تفتیش و کنترول صورت گیرد، اگر در دکان کاست فروشی کاست گیر شود دکاندار محبوس و دکان قفل گردد.

بعد از گذشت یک‌ونیم ماه در هرجائیکه شخص ریش‌تراشیده و یا کوتاه کننده دیده شود گرفتار و مدتی محبوس گردد تا ریش‌اش بصورت صحیح انبوه شود.

نماز در جماعت اداً گردد. پانزده دقیقه قبل از نماز در پیشروی هر مسجد امکانات گنجایش و اسباب آن فراهم گردد و ریسمان گرفته شود تا عبور ومرور بصورت کل قطع شده و تمام مردم مجبور به مسجد رفتن شوند. در وقت نماز هیئت با استفاده از موتر تماماً نواحی را زیر نظارت قرار داده در صورتیکه در دکانها شخص بالغ دیده شود فوراً محبوس گردیده بعداً به ضمانت پنج نفر رها شود و در غیر آن مدت ده روز محبوس باشد.

تا ده روز عمل کبوتر بازی و بودنه بازی ترک گردد. بعد از سپری شدن ده روز هیئت جهت کنترول و تطبیق آن اقدام نموده تمام کبوترها و بودنه‌ها را حلال نمایند.

نشه کننده گرفتار و نیز معلومات گردد تا مرکز اصلی آن کشف و دکان قفل شده ومالک مواد مخدره ونشه کننده هردو محبوس و جزا داده شوند.

اولاً منع کاغذپرانی ازطریق اطلاعات‌جمعی به نشر سپرده‌شود و بعداً منکرات آن بیان گردد. مثل شرطبندی مرگ اطفال، محرومیت از تعلیم و تربیه، بعد دکانهای که سامان مربوطه آنرا داشته اند از بین برده شوند.

در موتر، دکان، هوتل و غیره بصورت کلی عکس منع گردد بعداً هئیت توظیف گردیده تا احکام را عملی و کنترول نماید.

در مورد طرق محو قمار، از طریق معلومات مراکز اصل آن کشف و عاملین آن با همکاری قومندانی امنیت مدت یک ماه محبوس شوند.

در مورد اصلاح مو ابلاغیه نشر شود بعداً افرادیکه موهای بیتلی، انگلیسی و امریکایی دارند گرفتار و به مراجع امربالمعروف و نهی عن‌المنکر برده شوند. در آنجا سلمانی موجود باشد تا موهای آنان را تراش نموده و به سلمانی پولش را بپردازند.

اخذ تزاید در تبادله پول خرد به پول کلان و کهنه به نو و حواله و قرض گرفتن حرام است. تمام صرافان خواسته شوند و برایشان تفهیم گردد که این سه نوع خریدو فروش حرام بوده و در صورت تخلف، مجرم گرفتار و مدت مدید حبس می‌گردد.

در هر مسجد ابلاغیه جهت جلوگیری از کالاشویی زنان در لب جوی‌ها نصب گردد و توسط افراد موظف این عمل کنترول شود. زنی که دستور را نقض کند و به شستن کالا در کنار جوی بپردازد موظفین با رعایت آداب کامل اسلامی وی را از جایش بلند کرده و منزلش را دریافت و به شوهرش جزای شدید بدهند.

دایره زدن، رقص و آوازخوانی در مراسم عروسی، این سه منکرات باید منع گردد در صورت تخلف منزل چنین عمل کشف و کلان فامیل محبوس و جزا داده شود.

البته از طرف علمای کرام حرام بودن دهل به مردم تبلیغ گردد و بعداً در صورت ارتکاب آن رأی علما معتبر است.

در مورد دوختن لباسهای زنان و گرفتن قدواندام آنان توسط خیاط مرد ممانعت صورت گیرد. اگر زنی در دکان خیاط دیده شود خیاط محبوس می‌گردد.

جادو و جادوگری و فالبینی منع بوده و کتابهای جادوگری حریق و مرتکبین زندانی شده تازمانیکه ازاین اعمال خودتوبه نکنندرها نمی‌شوند.

کبوتربازی، بودنه وکبک‌بازی ، سگ‌بازی و مرغ جنگی و سگ جنگی منع می‌باشد.

تقرر و کارکردن زنان افغان در مؤسسات خارجی به هر عنوانی که باشد منع است.

ـــ ه.ت.

شاریدگی بانک‌های طالبی

معاشات‌ماموران ۱۰۰فیصد پول خرد داده‌می‌شود اما بانکها صرفاً ۴۰ فیصد پول خرد را در دادوستد یعنی تنها در تحویل گرفتن پول می‌پذیرند. دراین صورت ۶۰ فیصدباقیمانده پول‌ماموران دردست شان می‌ماندکه در بازارهم«چلش»ندارد. سندزیرکاپی‌دستورالعمل‌بانک به‌افرادکارمند است.

Telex No. 20

تلگرافی آدرس دفغبانک
Cable address: DAFBAK

DA AFGHANISTAN BANK

(اناد وارتباطات) مدیریت

(تحریرات) شعبه

نمبر ۱۹۴۸ / ۱۸۹۲

۷۵/۱۰/۲

بریاست محترم بانک ملی افغان !

به تعقیب نامهٔ شماره (۱۷۱۰) مورخ ۱۰/۸/۷۵

خویش یکبار دیگر هدایت است تا نورم تحویلی و دادوستد خویشرا به (۶۰ فیصد پول کلان و ۴۰ فیصد پول خورد) در نظر گرفته اجراآت لازم نمائید .

با احترام

مولوی عبدال... ((اخندزاده))

معاون دوم د افغانستان بانک

کاپی : بریاست محترم پشتنی تجارتی بانک .

« « « بانک انکشاف صادرات .

« « « « زراعتی .

« « « « صنعتی .

« « رهنی و تعمیراتی .

امنیت طالبی

طالبان هر منطقه‌ای را که می‌گیرند به اهالی آنجا اعلان می‌نمایندکه‌مال و نوامیس تان بعد از این مصون خواهد بود.اگردروازه‌خانه‌هایتان‌باز هم باشد کسی جرأت نمی‌کندداخل‌شودواگردکانهایتان‌را قفل نکنید مال دکان تان‌درامان‌می‌باشد.

مگر در ماه رمضان ۱۳۷۵ چهار واقعه سرقت تنها در ساحه اطراف چهارراهی انصاری شهر نو کابل بوقوع پیوست و قفل‌های دکانها شکسته و اموال آن به سرقت رفت. نمونه‌های سرقت علی‌الرغم لاف زدنهای پوک طالبی:

ـ دواخانه عبدالقدوس ولی‌زاده مقابل ناحیه چهارم.

ـ ورکشاپ کرستال واقع چهارراهی انصاری که هشت پایه ویدیو از آن سرقت گردیده است.

ـ از دکان قالین فروشی مقابل مغازه افغان کارت معادل هزار لک افغانی دزدی گردیده است.

ـ از پرزه فروشی موتر نزدیک هوتل انصاف (مهانخانه اراکین طالبان) معادل سه صدوبیست لک افغانی پرزه موتر به سرقت رفت.

زمانیکه مسئولان «طلبه‌ی‌کرام» در جریان قرار گرفتند اولین سوال شان ازمالکین دکانها این بود که بالای کی شک دارید و خود تان دزدراپیدا کنید. لیکن تا حال نه دزدی دستگیر شده و نه مال کسی پیداشده‌است.

ـــ منیر

«خواب» مولوی جلیل‌اله برای باداران طالبش

مولوی جلیل‌اله مولوی زاده عضو حرکت‌انقلاب اسلامی‌ووزیر معارف ربانی، بعد از مقاطعه تنظیمش‌با«دولت» با دو موتر بنز و داتسن مربوط وزارت به پاکستان‌فرارکرد.

وی فعلاً در صف برادران طالب قرار گرفته و چوکی لوی حارنوالی‌را برایش بخشیده اند. مولوی جلیل در مجلسی که در تالار لوی حارنوالی به مناسبت تقررش ترتیب داده شده بود، خطاب به حاضران گفت: «برادران، اکثریت تان با نام من آشنا هستید. من شبی حضرت محمد را در خواب دیدم‌که در دشتی زیر خیمه نشسته بود و خیمه از پارچه‌های با رنگ‌های مختلف ترکیب یافته که هر رنگ نمایندگی از یک ملیت می‌کرد. نزد حضرت محمد رفتم و آن‌حضرت برایم گفت: "طالبان مسلمانان واقعی و اصیل اند و من طرفدار آنان هستم تو نیز باید با آنان همکاری کنی." همان بود که من دستگاه دولتی شر و فساد را رها و به صف برادران طالب پیوستم. حال از شما می‌خواهم که به پشتیبانی از طالبان و روش آنان برخیزید.»

ـــ نادیه عزیزی

وقتی هندو در چنگ «پاسدار شریعت» می‌افتد

به تاریخ ۱۵ حوت ۱۳۷۵ طالبان در کوچه مندوی کابل یک تن ازهموطنان اهل هنود را مورد بازپرسی قرار دادند که چرا ریش و کلاه‌ندارد، مرد بیچاره که از ترس رنگش پریده بود گفت: «من هندوهستم.» طالبان او را بلادرنگ مورد لت وکوب شدید قرار دادند که‌چرا از مسلمان بودن انکار می‌نمایی. دکانداران کوچه مندوی همه به‌طالبان گفتند وی راست می‌گوید. ولی فایده نکرد و بالاخره مرد هندومجبور شد که شناسنامه خود را نشان دهد چون طالبان سواد نداشتندو این را هم قبول نمی‌کردند که در شهر کابل اهل هنود نیززندگی‌دارند، مرد هندو را کشان کشان به ماموریت پلیس کوچه مندوی‌بردند اینکه در آنجا چه بر سر هندوی بخت برگشته چه آوردندمعلوم‌نیست.

لطیفه‌نیست: «د سر دواخانه»

طالبی در جاده ولایت کابل داخل دکانی شده و از مالک دکان خواستتاآدرس دواخانه‌ای را برایش بدهد. دکاندار متوجه شد که نابلداست وی رادست گرفته به دواخانه که در چند قدمی دکانش قرار داشت‌برد. طالب بادیدن دواخانه فوری گفت: «نه د سر دواخانه می پکاردی.» دکاندار فهمیدکه منظورش از «د سر دواخانه» همان دکان سلمانی‌است.

ـــ جواد

قساوت طالبی یا اخوانی

در اواخر دلو سال گذشته جسدی در نزدیکی بلاک ۱۵۸ مکروریان سوم توسط مردم محل کشف گردید. این جسد با قساوت خاص طالبی و یا اخوانی به چهار بخش مجزاء از هم کله، دست‌ها، پاها و تنه قطع گردیده و میان خریطه پلاستیک انداخته شده بود. بعد از دقایقی اطراف جسد تحت محاصره تفنگداران طالبی قرار گرفت و مسئولان حوزه جنایی جهت بررسی و معاینه به محل آمدند. مسئولان چند دقیقه مصروف جسد شدند و بعداً طبق هدایت آنان توته‌های گوشت به موتر انداخته شده بسوی نامعلوم انتقال داده شد. اینکه کی بود و به چه جرمی چنان جهادی قصابی شده بود معلوم نشد که نشد.

جالب این است که حادثه در روزهایی صورت گرفت که قوای مسلح طالبان در داخل شهر به حدی زیاد بود و در هر دو قدمی دو سه تفنگدار دیده میشد. و زمانی بود که از طرف «طلبه‌ی‌کرام» مکرراً جار می‌زدند که اگر سوزنی از مال مردم روی سرک باشد گم نمی‌شود!

ـــ ع.

بررسی ریش در شفاخانه صحت طفل

به تاریخ ۱۳ فبروری ۱۹۹۷ طالبان ریاست امربالمعروف ونهی‌عن‌المنکر به منظور بررسی ریش و موی داکتران وارد شفاخانه صحت طفل کابل گردیدند. هر داکتری که طبق دلخواه طالبان موی و ریش نمی‌داشت مورد سرزنش و تمسخر قرار می‌گرفت. عده‌ای از داکتران فرار نمودند و تعدادی که غافلگیر شدند به شکل بسیار تمسخرآمیز پیش روی مریضان موهایشان را قیچی زدند.

مقاومت یک داکتر

در اوایل قوس ۱۳۷۵ طالبان به شفاخانه زایشگاه کابل هجوم برده تمام نرسان و داکتران زن را شدیداً سرزنش کردند که چرا در جریان کار هم چادری بسر نمی‌کنند. شیماحمید یکی از متخصصان زایشگاه بعد از برخورد با طالبان از کار دست کشیده و به رسم اعتراض شفاخانه را ترک گفت که تا امروز دیگر برنگشت.

ـــ سحر

تحقیر رذیلانه‌ی زنان با چماق شریعت

● به تاریخ ۸ حوت ۷۵ زنی درموتر مکروریان سوم نشسته در بین موتر چادری خود را بلند کرده بود. اتفاقاً طالبی وی را دیده و موتر را توقف داده و بنابه امر امیرالمؤمنین دریور را شدیداً لت‌وکوب کرده که چرا زن بدحجاب را در موتر سوار کردی.

● به تاریخ ۱۲ ثور ۱۳۷۶ در نزدیک فروشگاه افغان موتر تبلیغی طالبان از طریق لودسپیکر اعلان می‌کرد که آن زنانی که ساق پایشان معلوم می‌شود فاحشه اند.

● فوزیه داکتر در مکروریان به خانه‌اش می‌رفت که در راه استفراق برایش پیدا شده در گوشه‌ای نشسته و چادری خود را بلند می‌کند. در همین اثنا چند طالب آمده و با دُره او را لت‌وکوب می‌کنند.

خشم زنان

روز نوروز یک تعداد زنان عزادار شهر کابل به سرخاک عزیزان خود به تپه شهدا رفته بودند. طالبان مانع شان شده و به لت و کوب آنان شروع کردند. زنان داغدیده خشمگین شدند و چادری‌های خود را انداخته و با سنگ و بوت به سرو‌روی طالبان زده و «طلبه‌ی‌کرام» مجبور به فرار شدند.

لت و کوب به اتهام داشتن سلاح

بتاریخ ۴ حمل ۱۳۷۵ پسر جوانی به نام محمدنعیم که در ساحه چار راهی قمبر بود و باش دارد، بنابر اطلاع دروغ که پانزده میل کلاشنکوف نزدش است، بدون پرسان و تحقیق از سوی طالبان مورد لت‌وکوب قرار گرفته سپس وی را در بوجی انداخته دهنش را بسته و آن وقت او را با چوب تر می‌زنند. دوست موصوف جهت تضمین نعیم مداخله می‌کند که او نیز زیر لت‌وکوب می‌افتد.

نعیم بعد از لت‌وکوب و با ضمانت افراد مختلف رها شد. ولی فعلاً در خانه بستری است و توان راه رفتن راندارد.

ملاقات اسحق‌نگارگر با ملا عمر

اسحق نگارگر اواسط ماه حمل ۷۶ با گروپی به کابل آمد او که در گرانترین هوتل بسر می‌برد ملاقاتی با ملا عمر کور داشت. با آیت و حدیث با طالبان سخن می‌گفت و پنج وقت نماز را قضا نمی‌نمود. فال‌بینی می‌کرد. خود را شخصیت مهم نشان می‌داد. از کابل به جلال‌آباد سفر کرد و در آن شهر نیز با سران طالبان دیداری به عمل آورد تمام گپ‌های خاین با قرآن، خدا و کلمه شروع و ختم می‌شد.

— ک.

با روی سیاه فقط چند دقیقه!

بتاریخ ۲۱ حوت ۱۳۷۵ زن پیری همراه با طفلش یک مقدار المونیم را با دیگر وسایل خانه بخاطر فروش به پاکستان انتقال می‌داد، در پل محمودخان به تعدادی از طالبان عذر نمود تا وسایلش را اجازه دادند وموتر حرکت کرد. طالبی هم که در موتر بود گفت: «من در پلچرخی به دیگران نیز می‌گویم که ترا چیزی نگویند.» وقتی موتر جهت تلاشی در پلچرخی توقف کرد طالبان بوجی را پایین کرده دریور موتر را با دوودشنام‌های زیاد در اتاق می‌برند، رویش را سیاه کرده و او را مجبور می‌سازند که با صدای بلند بگوید «هر څوک چی اوسپنه باروی دهغه به حال وی لکه زما» این جمله راباصدای بلند چندین مرتبه بالایش تکرار کرده و دورادور سرک می‌گردانند. سرنشینان موتر از طالب که از پل محمود خان سوار شده بود، کمک می‌خواهند اما وی با بی‌منطقی تمام می‌گوید: «پروا ندارد. چند دقیقه با روی سیاه می‌گردانند و بعد رهایش می‌کنند»!

طالبان بیگانگان اند

یکی از شهکارهای طالبان منع شنیدن موسیقی است. فقط شنیدن کاست‌های طالبی جواز است. در کابل در چندین تکسی‌ای که سوار شدم اول موتروان به سواری‌ها نگاه کرده و پرسید که آیا همگی از خود هستیم. مردم طالبان را به عنوان بیگانه‌ها می‌شناسند. هرگاه «بیگانه‌ای» در موتر نباشد موتروان کاست مورد نظر خویش را در تیپ می‌گذارد.

معیار ماموریت طالبی

طالبان در ریاست استخبارات (خاد) حدود ۲۰ نفر را از بست منفک نموده اند. آنان به تاریخ ۴ حمل به شعبه استخبارات رفته و ریشهای ماموران را معاینه نموده اند. حدود ۲۰ نفر که ریش شان از یک قبضه کمتر بوده از وظیفه منفک شده اند. این است معیار ماموریت‌طالبی.

وقتی طالب به عکاس‌خانه می‌رود

قوماندان طالبی با دو محافظ مسلح خود به عکاسخانه «وارث» واقع چهار راهی صدارت داخل میشود. سپس به عکاس می‌گوید عکسم را بگیر. عکاس که مصروف فوتو کاپی اسناد بود به قوماندان می‌گوید بنشینید و اشاره به چوکی‌ای که در گوشه عکاسخانه بود می‌نماید. بعد از لحظه‌ای قوماندان «صاحب» صدا می‌زند که خلیفه کارم خلاص است؟ عکاس گفت: «زمانیکه من به طرف قوماندان دیدم. متوجه شدم که دست راست خود را بالا سینه خود نهاده و بطرف ماشین فوتوکاپی به دقت نگاه می‌کند. از جهالت و بی‌فرهنگی قوماندان خنده‌ام گرفت اما از ترس

وابستگی به قدرتهای خارجی + ارتجاع + تروریزم + زن ستیزی + جهالت = بنیادگرایی

نخندیدم و برایش گفتم نخیر کار شما نیمه شده است. و به زودی وی را در اطاقی که کمره در آنجا بود بردم و عکس را گرفتم.»

ــ گل‌جان

خودکشی از دست عذاب طالبی

به تاریخ اول حوت ۱۳۷۵ محمدیوسف ولد شاغاسی باشنده کابل تحت فشار طالبان قرار می‌گیرد تا سلاح خود را تسلیم نماید. محمد یوسف که سلاحی در دست ندارد مجبور می‌شود چند راس گوسفند خود را فروخته دو میل تفنگ تهیه نماید تا از چنگ طالبان رهایی یابد ولی طالبان دست بردار نشده باز به سراغش می‌آیند. در اثر اذیت پیهم طالبان این بار محمد یوسف به قصد خودکشی با کارد شکم خود را زده زخمی می‌شود. او در شفاخانه چهارصد بستر انتقال یافته تحت تداوی قرار می‌گیرد.

ــ هاشم

مولوی اسداله آخوند و آزار و اذیت مردم

به تاریخ ۲۷ حوت ۷۵ مولوی اسداله آخوند قومندان قطعه ۱۰۱ قول اردوی مرکزی به آزار و لت و کوب فرزند یکی از بزازهای واقع خیرخانه پرداخت تا از نزد وی سلاح بدست آورد. چون بزاز مذکور سلاح نداشت فردای آن روز، ریش سفیدان و ملا امام مسجد را بخاطر رهایی پسرش نزد مولوی اسداله فرستاد ولی هیچ فایده نکرد. روز بعد با خط گرفتن از مقامات بالایی طالبان مثل قومندان سمت شانزده مولوی عبدالحق آخوند و مولوی عبدالجبار، کسانی را نزد مولوی فرستاد. اینبار قومندان موصوف بخاطر کم نیامدن نزد افراد بالایی خود پسر بزاز را رها کرد و تصمیم گرفت حتماً باید از نزد بزاز سلاح بدست آورد که بالاخره منجر به فرار بزاز و فرزندش شد. اما تا کنون هم تعقیب افراد خانواده بزاز مذکور از طرف افراد مسلح اسداله جریان دارد.

شیخ تقدسی آلت دست طالبان

در حمل ۱۳۷۶ مقامات طالبان به اهل تشیع اجازه ندادند تا طوغ سخی را در زیارت سخی بیافرازند، مردم شیعه که برافراشتن طوغ را یکی از ارکان مذهبی خویش می دانند حساسیت نشان داده، نزد شیخ تقدسی مرشد شیعان شتافتند. شیخ که قبلاً در این مورد با طالبان صحبت کرده بود، شرایط طالبان را جهت افراشتن طوغ به مردم شیعه چنین ابلاغ کرد: «متکاء طوغ باید چوب نباشد بلکه میله آهنی باشد. میله یا متکا باید پوش نشود. در راس طوغ کلمه یا علی مدد نوشته نشود و نصب نگردد. دستمال سبز باید به میله بسته نشود. به میله طوغ باید دستمال سفید سمبول طالبان بسته شود.» مردم شیعه مجبوراً شرایط فوق را قبول کردند. افراشتن طوغ حتی از طریق رادیو اعلان نگردید صرف در خبرهای شبانه رادیو اول حمل ۷۶ گفته شد که در مسجد سخی افراد طالبان و علما شیعه چون سید نواب حیدری سخنرانی نموده اند. سیدنواب حیدری در زمان نجیب عضو وزارت امنیت بود و هم یکی از باشی‌های فابریکه بوت آهو که از اخلاق فاسدش کارگران بخوبی آگاهند. قبل از سقوط دولت ربانی به عضویت حرکت شیخ‌آصف در آمد و لایسنس جهادیش را از فروش بوری‌های آرد امدادی و گرفتن ویزه ایران به همدستی سیدفاضل عضو حزب وحدت مزاری بدست آورد. تعمیر خرید و سرمایه اندوخت و هم در امنیت با جنرال فهیم همکاری نزدیک داشت و فعلاً در پوست «طلبه‌ی کرام» در آمده و به تبلیغ شریعت طالبی مصروف است.

«طلبه‌کرام» متشکل از کیانند؟

افراد طالبان متشکل از یکتعداد روحانیون فروخته شده، خلقی‌هایی که اینبار گوش به فرمان به سی آی ای اند، افغان ملتی‌ها و مساواتی‌های خاین می‌باشند که با حمایه امریکا و مزدوری به پاکستان، مردم افغانستان را به غم نشانده اند. برخی افراد افغان ملت که در زمان کارمل دستگیر و زندانی شدند و با یوسف واکمن یکجا از طریق تلویزیون آن وقت اعتراف و از دولت پوشالی خواهان عفو شده بودند اینک با طالبان اند و اشغال وظیفه کرده اند: ستار پکتیس (معین وزارت صحت عامه) عبداله صافی، داکتر منیر شینواری و عبدالله لون. اینان از جمله ایدئولوک‌های طالبان اند که بسادگی قادرند خود را به هر رژیمی فاشیستی بفروشند.

برانگیختن هزاره علیه پنجشیری

در مناطق هزاره نشین کابل مردم هزاره را علیه برادران و خواهران پنجشیری تحریک می‌نمایند و جهت جنگ به دهانه دره پنچشیر می فرستند. به این جنگجویان فریب خورده ماهانه مبلغ ۳۰۰۰۰۰ افغانی داده میشود و هم در صورت اشغال پنجشیر به چور و چپاول و بدست آوردن زن و دختر آن محل ترغیب می‌گردند. این سیاست هم اکنون به شدت تبلیغ می‌شود و حدود ۳۰ نفر از افراد قومندان سابق مزاری، شفیع دیوانه در گلبهار به جنگ پرداخته اند. از تعداد زیاد افراد مربوط حرکت شیخ‌آصف که با وحدت خلیلی ضدیت دارند به صفت مبلغ و جاسوس بین مردم دشت‌برچی، قلعه شاده، قلعه فتح‌الله، تایمنی و مناطق هزاره‌نشین استفاده به عمل می‌آید. و تعدادی از افراد وحدت اکبری نیز

به مزدوری طالبان مشغول اند. این اعمال ناشایست اختلاف بین ملیت‌هارا که بخاطر سوء استفاده و خیانت به مردم مدت زمانی ربانی، مسعود، سیاف، محسنی، اکبری، مزاری، سیدعلی جاوید، سیدهادی، سید انوری و همانند اینان به راه انداخته بودند اینک «طالبان دین»، «طلبه‌های کرام» دولت شریعت به آن چنگ زده اند تا خون باقیمانده مردم را بمکند.

عملکرد «شر و شیطان»

● طالبان زنان و دختران را در مکروریانها از برآمدن به تراس‌های آپارتمانها منع کرده اند. در صورت عدم مراعات مقررات، مردان را به عوض‌زنان از آپارتمانها بیرون کرده و به لت وکوب آنان به عنوان جزا می‌پردازند.

● طالبان به افراد و سرکردگان احزاب سابق «نیروهای شرو فساد» می‌گویند، اما مردم به خود اینان علاوه به این نام نیروهای شر و شیطان می‌گویند.

● طالبان مردم شهر کابل رابه دلیل داشتن سلاح و شمولیت در احزاب جهادی به قرارگاه‌ها وپوسته‌های خویش برده به ضرب شلاق، دره و کیبل می‌بندند تا از نزد شان سلاح بدست بیاورند و به فروش برسانند، زیرا درین اواخر سردمداران شان امر کرده اند که اگر پوسته ها سلاح پیدا کنند، متعلق به افراد پوسته‌ها خواهد بود. این موضوع به هرچه بیشتر ضرب و شتم مردم درمانده شهر کابل توسط طالبان افزوده است.

— نادر

فرامین طالبان و عکس‌العمل مردم

شب ۲۹ حوت رادیو شریعت فرمان طالبان را اعلام نمود که روز اخیر سال و روز اول سال هیچ فرقی با هم ندارد پس هیچکس حق ندارد که ازین روز به عنوان روز سال نو تجلیل نماید یا محفل برگزار کند. در همان شب بعد از اعلان این فرمان زنان بلاک دوم مکروریان چهارم به عنوان عکس‌العمل علیه اینوع فرامین دایره برداشتند و تا صبح سرودهای بهاری را به افتخار آغاز سال نو سرودند. سرودها و صدای دایره شان تا دور دست‌ها به گوش مردم می‌رسید و همه آنان را تمجید می‌کردند. قبلاً نیز ساز و سرود از طرف طالبان منع شده بود حتی کاست‌ها را به درخت‌ها دار زده اند. اما همان شب زنان دلیر تا صبح سرود خواندند، دایره زدند تا عکس‌العملی باشد مقابل فرامین طالبان علیل.

ملایی و طبابت

بعد از اینکه طالبان به کابل هجوم آوردند و به اصطلاح خودشان «عناصر شروفساد» از کابل فرار نمودند، ماشین ملا سازی و مولوی سازی ایکه قبلاً وارد افغانستان شده بود نظر به کمبود کادر و پرسونل سریعتر از سابق به فعالیت آغاز نمود. ابتدا ملاهای خام را از ماشین خارج تا هرچه زودتر جای وزیر یا معینی را که از وزارت خانه‌ها فرار نموده اند اشغال نمایند، بناءً وزارت خانه‌ها و ریاست‌ها را ملاها و یا شاید هم چلی‌ها اشغال نموده‌اند. در حوت ۱۳۷۵ در شفاخانه جمهوریت که بعد از به قول خود شان تجزیه وتحلیل، تمام‌داکتران‌سابقه رااز شفاخانه جواب وبه جای آنان داکتران قابل اعتماد خود را مقرر نموده بودند حادثه‌ای رخ میدهد.

یکی از مریضان داخل بستر که مصاب به سرطان خون است خونریزی می‌نماید و از طرف رئیس شفاخانه به داکتران معالج او هدایت داده می‌شود تا خونریزیش توقف داده شود ولی از آنجاییکه رئیس شفاخانه ملای‌ماشینی است و نمی‌داند که علت خونریزی مریض چیست، بالای داکتران قهر شده و آنان را در سلمانی شفاخانه حبس می‌نماید.

این توهین با عکس‌العمل داکتران دیگر پاسخ گفته میشود و بالاخره ملا صاحب داکترانی راکه محبوس نموده بود از حبس رها می‌نماید. اگر در رژیم اشغالگر ماشین ضابط سازی و منشی سازی در کشور ما آورده شده بود و به همان سرعت ضابط و منشی تولید می‌کرد، اکنون ماشین ملا سازی وارد کشور شده از یکطرف خلقی و پرچمی را در آن انداخته و از طرف دیگر ملا و مولوی می‌کشد. در وزارت خانه ها نیز جایی برای کارمند فنی باقی نمانده و همه جا راملا ومولوی گرفته است و این سیاست طالبان باعث فرار بیسابقه مغزهااز کشور ویرانه‌ی ما شده است.

— ک. ش.

طالبان و ریمبو

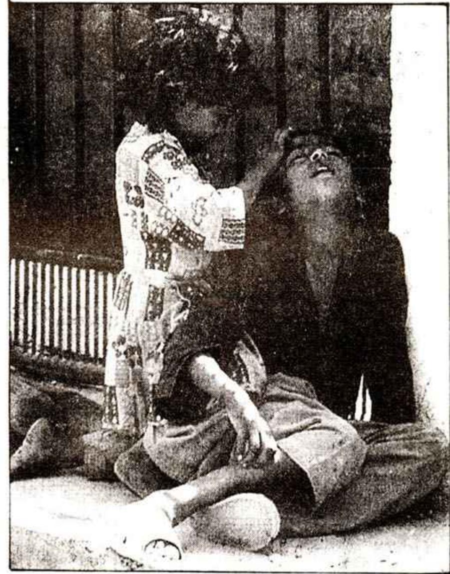
طالبان در شهر کابل نصب پوستر، پست‌کارت و عکس را منع قرار داده‌اند. دکانداری پوستر کلان سیلوسترستالون هنرپیشه فلم امریکایی‌مشهور به ریمبو را که ماشیندار بزرگ به دستش و سر تا پا مسلح‌می‌باشد، در دکانش نصب کرده بود. طالبی به دکان می‌آید و می‌پرسد که این کیست. دکاندار ترسیده می‌گوید عکس برادرم است. طالب با خشم می‌گوید فوری برادرت را پیدا می‌کنی. دکاندار هرچه‌می‌گوید او درینجا نیست ولی طالب پافشاری می‌کند: «خودش که‌نیست همین ماشیندار او را کار داریم.» دکاندار می‌بیند که دیگرخلاصی‌ندارد واقعیت مسئله را می‌گوید. ولی با آنهم طالب قبول نمی‌کند. دکاندار درمانده سایر دکانداران را به کمک می‌خواهد و خود

رابا مشکلات بسیار نجات می‌دهد.

— غ.ر.

هر که گرسنه است «نفسانی» است!

طالبان وکیل‌های گذر را با خود همدست ساخته مواد امدادی مؤسسات را بین خود تقسیم می‌کنند. قسمیکه وکیل گذر نوآباد دهمزنگ لطف‌اله با طالبان و مسئولان ماموریت پلیس منطقه یکجا شده مواد امدادی را تقسیم کردند. مردم محل وقتی از این موضوع آگاهی یافتند به‌عنوان اعتراض دستجمعی نزد رئیس ناحیه رفته شکایت کردند. رئیس‌ناحیه گفت: «بروید شما بسیار نفسانی هستید.» مردم گفتند: «گرسنه‌ومجبور هستیم.» افراد مسلح رئیس، مردم را جبراً از ناحیه بیرون‌کردند.



دخترکی مهاجر شپش‌ها را از سر برادرک خسته‌اش دور می‌سازد.

جهادی‌ها و طالبان خاین در حالیکه تمام هست‌وبود ملت را به جیب زده و از بهترین امکانات زندگی برخوردار اند، اکثریت مردم و منجمله مهاجرین در بدر ما به نان شب و روز خود درمانده و در فقدان حفظ‌الصحه و معارف می سوزند.

تفرقه انداز و حکومت کن

طالبان از مناطق پشتون نشین سلاح جمعآوری نکرده با آنان به سازش پرداخته و توسط آنان مردم قریه‌های تاجک نشین را تحت فشار قرار می‌دهند. همین اکنون در منطقه کوهدامن شمالی تعدادی از قومندانان پشتون مثل قومندان غلام انور مشهور به دنگر، قومندان محمد گل مشهور به حاجی بابا، قومندان حاجی‌گل مشهور به کوچی و قومندان حکم‌خان را که همه از ملیت پشتون اند با خود متحد کرده اند.

تبعید مردم شمالی

طالبان در مناطق مختلف شمالی جبراً ازمردم تقاضای کمک و همکاری می‌کنند. اگرکسی قبول نکند به اتهام همکاری با دولت ربانی و شورای نظار از قریه و خانه کشیده شده به شهر کابل و یا سایر ولایات جنوبی تبعیدمی‌گردند. زمین‌های شان بی‌زرع مانده و مال و مواشی شان را به فروش می‌رسانند.

از ولایت هرات

— عباس رضایی

افتضاح امتحان کانکور پوهنتون هرات

به اصطلاح امتحان کانکور پوهنتون هرات به اشتراک ۳۲۰ شرکت کننده مرد به تاریخ ۲۸ حوت ۷۵ در داخل سالن پوهنځی اقتصاد با افتضاح برگزار گردید. چون استادان خود شان نقل می‌دادند، از یادداشتهای کوتاه استفاده می‌کردند. رشوه‌های کلان جهت انتخاب و رفتن به پوهنځی دست به دست می‌گردید که ریاست این رشوه گیری را شیر محمد استانکزی شهید و رئیس پوهنتون هرات در اختیار داشتند.

هر کس به نوروز شادباش بگوید کافر است

شام ۲۹ حوت ۷۵ مولوی عبدالقیوم مسئول محکمه نظامی قل‌اردوی هرات از طریق رادیو شریعت هرات بیان داشت که اگر در شب و روز نوروز یا در روز مهرجان (مهرگان) لباس نو بپوشید و یا غذای بخصوص بخورید و به این روز عظمت قایل شوید یا پروگرام غیر عادی مثل میله و سبزه لگد کردن وغیره داشته باشید کافر می‌گردید.

و در روز جمعه اول حمل ۷۶ پس از خطبه نماز جمعه در مسجد جامع شهر، طالبی با صدای بلند اعلام داشت که اگر کسی به پارک انقلاب و تخت صفر یا شیدایی که محل برگزاری میله‌های عنعنوی است، رفت خونش به گردن خودش خواهد بود.

برادران خاین جهادی شان، ناسیونالیزم و دموکراسی را کفر خواندند و اکنون طالبان پیشتر رفته حتی تجلیل نوروز را کفر اعلان می‌دارند.

دروازه‌های ضد شورش

۱۶ حوت ۱۳۷۵ که پر رعد و بارانی بود حوالی ۱۱ بجه شب از بلندیهای باره گاورج در جنوب غرب فلکه درب‌خوش با راکت پوسته‌ی مکتب خواجه طاقی طالبان را زیر آتش می‌گیرند که از پوسته نیز آتشباری متقابل شدید صورت می‌گیرد. فردای آن طلبه‌ها باشندگان مرد آن محدوده و سرایدار مارکیت نوساز آنجا را برده آنقدر لت وکوب می‌کنند که یکتن حواس خود را از دست داده و سه چهار نفر دیگر تا اوایل سال نو صحتیاب نشده اند.

همین طور پیشامدهای مشابه دیگری نیز صورت گرفت و به خاطر جلوگیری از آن شاروالی وکیلان محل را هدایت داد تا به زودی در کوچه‌ها دروازه‌های مستحکم بنشانند.

ستم و تحقیر فاشیستی زیر نام دین

● طبق اطلاعیه ۹ حمل ۱۳۷۶ اداره امربالمعروف ونهی عن‌المنکر هرات سر از امروز تمام ماموران دولت، داکتران، نرسان، محصلان، متعلمان و استادان پوهنتون هیچکدام حق ندارند به شیوه انگلیسها موهای خود را کم کنند. بلکه اکیداً هدایت داده میشود که همه موهای خود را تراشیده و یا بسیار کم کنند و عمامه بسر نمایند. کوتاه کردن ریش عین‌جزای ریش تراشیده را دارد.

● سر معلم نثار احمد خرم پسر جمعه دکاندار ساکن عسکرآباد مرکزفراه را طالبان عصر ۱۴ حوت ۱۳۷۵ در مسجد در حضور همسایه‌ها کفپایی‌می‌زنند زیرا آن روز نماز عصر را در جماعت و در مسجد اقامه نکرده بود.

● صوفی حبیب‌اله خرمزایی و نعیم میرغفور خرمزایی ساکن ریگی مرکز فراه به دلیل خواندن نماز در منزل خویش توسط طالبان مجازات گردیدند.

هرات رهیده از چنگ خاینان جهادی‌گرفتار در چنگال طالبی

● به تاریخ اول حمل ۷۶ کتله‌های بزرگ طالب مسلح پاکستانی از سمت مشرقی‌یا جنوبی واردهرات گردیدندتا روانه مرغاب و میمنه‌گردندو ورود ۵۰۰ طالب دیگر رابه تاریخ ۲حمل ۷۶ رادیوهرات تأیید کرد.

● طالبان حین زدن زنان از دستکش سفید استفاده می‌کنند تا گنهکار نشوند.

● به اساس خبر رادیو هرات عاید گمرک دلو ۷۵ هرات ۲۲ ملیارد افغانی بود و در حوت ۷۵ به ۵۰ ملیارد افغانی که نسبت به حوت ۷۴ بیش از ۳۴ میلیارد تزاید داشته است.

● عصر ۱۳ حمل ۷۶ از طریق رادیوی شریعت هرات مولوی صاحب قل اردو گفت: «کسیکه یک موی ریش خود را بکند یا ریش خود را بتراشد و بروت خود را نگهدارد مشابه به یهود، نصارا و مجوس بوده و از رحمت خدا محروم است. چون داشتن بروت و تراشیدن ریش در قانون اسلام‌منع است.کامل‌کردن ریش فرض، اهانت و استهزاء ریش کفر است.»

● به تاریخ ۱۳ حمل ۷۶ از تمام کسانیکه مندیل و لنگی نداشتند یک واحد خون گرفتند.

● به تاریخ ۱۶ حوت ۷۵ در جنوب بازار مسگرها در شرق کوچه زال‌خان شهر هرات دو دکان که ظرف مختلفه نکلی و روینی داشته دزدیده شده است.

● در اواخر حوت ۷۵ اجناس قیمتی دو دکان تلا فروشی واقع بازار ملک روبروی عزیزی مارکیت را برده اند ولی مغازه داران مزبور که دو برادر اند به دلایل نامعلومی می‌گویند دزدان چیزی را نبرده اند، حال آنان زیر فشار اند که چرا آنشب در مغازه شما چیزی نبوده است! (در خور ذکر است که هیچ مغازه تلا فروشی شب هنگام در ویترین و داخل مغازه خود ظاهراً چیزی معلومدار باقی نمی‌گذارد.)

● به تاریخ ۱۷ حمل ۷۶ شب هنگام چند نفر پشتون به مارکیت کریم‌یار که عمده فروشی دوا است واقع جاده لیسه مهری مقابل خراسان مارکیت هرات آمده وتا چهار



یکتن از «لشکریان اسلام» از موترپجیرویش پایین شده وبا تهدید توسط کیبلی تکسی‌ران و بایسکل‌رانی رامجبورمی سازد تادرمسجد پل خشتی به‌نماز جمعه بروند.

اول باید روش «سوته انسان» بر طالبان اجرا شود تا آنگاه شاید حق داشته باشند روش رذیلانه‌ی «سوته نماز خوان» راعلیه مردم مسلمان ما بکار گیرند.

صبح بـا شکستن قفلهای دروازه مغازه‌ها شده هر آنچه را که لازم دیده با خود می‌برند. درین تاراج هست و بود منزل دوم همه ربوده می‌شود منزل همکف یگان دکان از یغما معاف و منزل زیرین چند دکان چپاول می‌گردد. جمعاً ۳۱ دکان ربوده شده که ۲۵ دکان از منزل دوم و ۶ دکان از منزل پایین. از این دکانها حدود ۳ تا چهار لک افغانی پول نقد برده شده است.

● ساعت یازده شب ۴ حمل ۱۳۷۶ سیزده طیاره جنبش سمت شمال سه بار میدان هوایی هرات را بمباران کردند.

ـ س.ن.

ارمغان «عدل اسلامی»

طالبان در اوایل حمل ۷۶ در هرات شخصی را بنام عبدالوهاب که حدود ۶۰ سال دارد به جرم دزدی یک کیسه برنج از دکانی گرفتار و بعد از محاکمه‌ی نوع طالبی حکمی مبنی بر قطع دست و پای وی را صادر نمودند. شخص مذکور به طالبان می‌گوید که درین دزدی من تنها نبوده ام بلکه شش نفر دیگر نیز با من شریک می‌باشند. طالبان خواهان معرفی شش نفر دیگر میشوند.

عبدالوهاب آنان را به خانه ای رهنمایی می‌نماید که چند طفل و یک زن‌در حالت نیمه اغماء به سر میبرند. درین اثنا یکی از اطفال سربلند کرده و می‌پرسد: «بابا، آیا چیزی برای خوردن پیدا کرده ای؟» شخص موصوف به طالبان می‌گوید: «این‌ها شرکای جرم من اند که ارمغان بیکاری، فقر و در بدری ناشی از حکومت عدل اسلامی شما است.» طالبان از دیدن این وضع خجالت زده شده و خانه را ترک می‌نمایند.

ـ آنژلیکا

بی‌مغزی یا بیشرافتی؟

به تاریخ ۱۳ حمل ۷۶ در شهر نو ولایت هرات جاده شمالی مسجد جامع تصادفاً زن و مرد رهگذری که دارای هیچ قرابتی نبودند با هم همراه شدند. طلبه‌ی‌کرام (امر به پسر و نهی از دختر) مرد رهگذر را که چرا زنت حجاب اسلامی را مراعات نکرده مورد لت و کوب قرار میدهند. مرد بخت‌برگشته که جرمش را نمی‌داند از آنان می‌پرسد که آخر چرا مرا لت و کوب می‌کنید. طالب بچه شلاق بدست با رزالت زبانی خاصی می‌گوید: «همان ماده سگ که در پیش رویت روان بود زنت نیست؟» مرد بیچاره جواب می‌دهد: «ملا صاحب من زن ندارم.»لیکن‌طالب بچه وقیحتر و فرعون مزاجتر از آن بود که عذرخواهی‌کند.

از ولایت ننگرهار

ـ ذبیح‌اله

ننگرهار آزاد از خاینان جهادی، اسیر در وحشت و جهالت طالبی

● در اوایل حمل ۱۳۷۶ که جهادی‌های شورای ننگرهار تصمیم داشتند در ولایت مذکور به اصطلاح خواب خوش طالبان را حرام کنند برنامه شان افشاء شده و دستگیری افراد شورای ننگرهار و حتی آنانی که خود را به طالبان تسلیم کرده‌بودند آغاز گردید.

در منطقه دکه حدود ۴۰ نفر که میخواستند سلاح و مهمات را بوسیله اسب انتقال دهند دستگیر شدند. و همین طور ۳۰ نفر در منطقه لعل پور و ۶۰ نفر در منطقه بهسود دستگیر شدند شامل سرگروپ های حزب اسلامی مثل انجنیر غفار، جان محمد مشهور به جانی، ریزه گل، امان تحویلدار رئیس کمیسون ولسوالی بهسود و پدر قومندان موسی.

● طالبان برای جلوگیری از نابسامانی، کسانی را که پدر و یا برادر شان در پاکستان زندگی می‌کنند نیز دستگیر و تحت فشار جسمی قرار دادند تا اقارب خویش را از پاکستان بخواهند. در داخل شهرهای شینوار و خوگیانی نیز وضع بدین منوال می‌باشد.

● مکتوب جدید به ریاست امربالمعروف ولایت ننگرهار حاوی مقررات تکراری و ضد زن و ریش و بروت رسیده و علمبرداران جهالت به پیاده کردن آن مصروف اند. در این مکتوب آمده که هیچ زنی بدون محرم شرعی حق گشت و گذار را ندارد و اگر در شهر دیده شد به ریاست امربالمعروف انتقال داده می‌شود. زنانی که در شهر جلال‌آباد گدایی می‌کردند همه محبوس گردیده اند.

● بسیاری از دکان های شهر جلال‌آباد توسط ریاست امربالمعروف‌مدت پنج روز مهرولاک شده زیرا این دکان‌ها در هنگام اداء نماز باز بوده اند.

● به خاطر کنترول بهتر شهر ۳۰۰۰ طالب تازه نفس با طالبان مستقر درجلال‌آباد پیوستند که عربها نیز شامل آنان می‌باشند.

به هوا پریدن قومندانی امنیه

به تاریخ ۲۹ حوت ۱۳۷۵ ساعت هفت صبح انفجار شدید در قومندانی امنیه ولایت ننگرهار رخ داد که باعث تلفات جانی وُ مالی در داخل قومندانی و اطراف آن گردید.

تمام افراد قومندانی به شمول قومندان امنیه کشته شدند اما طالبان کشته شدگان را هفت نفر و زخمی را فقط پنج نفر اعلان نمودند در

حالیکه سه روز پیهم تراکتور کار می‌کرد و اجساد بیشماری را از زیر انبار بیرون کشیدند. در تهکاوی قومندانی تعداد زیادی از محبوسین و اسیران جنگ نیز موجود بودند که همه آنان قربانیان حادثه اند. تعمیر و منازل در چندین کیلو متری محل واقعه نیز شدیداً تخریب گردیده اند.



انفجار مقر پلیس طالبان در جلال آباد که در اثر آن بیش از ۱۰۰ نفر کشته شد.

ازانفجارهای زرادخانه‌های جهادی و طالبی فقط مردم بینوای ما آسیب دیده اند، خوشا روزی که با یکی ازین انفجارها ریشه‌ی هرچه خاین جهادی و طالبی است خاکستر شود

ــ ملکه

زندان «طلبه‌ی کرام»

به تاریخ ۲ حمل ۱۳۷۶ فرید و صاحب‌گل ساکنین جلال‌آباد به اتهام چرس فروشی توسط طالبان دستگیر و در مستوفی ولایت زندانی گردیدند. بعد از ۱۲ شب هیأت غرض بازپرسی آمد و آنان را بخاطر اعتراف شدیداً زیر لت و کوب قرار داد که چند روز حرکت نمی‌توانستند. همچنین نظر به اظهار این دو نفر در اتاق پهلو دو زن به اتهام فحشاء توقیف و در جریان تحقیق آنقدر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند که از فریاد و سروصدا آنان همه زندانیان از خواب بیدار شدند.

ــ غلام

رشوه گیری طالبی

در قانون شریعت طالبی کسی که چرس بفروشد و یا چرس بکشد به زدن بیست دره در محضرعام محکوم می گردد. مگر قاچاقبران هیروئین باپرداخت پول رها می‌شوند. ذبیح‌اله، نصیراحمد، هدایت‌اله ولد حاجی عزت‌گل و تورپالی ولد حاجی‌نظر در اواخر سال گذشته در میدان هوایی جلال‌آباد با چند کیلو هیروئین دستگیر شدند اما با پیشکش کردن چهار صدهزار کلدار آزاد گردیدند.

از ولایت بلخ

ــ محبوب

اعتصاب کارگران کودو برق مزار شریف

بار دیگر به تاریخ ۲۵ جدی ۱۳۷۵ حدود ۲۷۰۰ کارگر تصدی کود و برق مزار به نسبت پایین بودن مزد شان دست از کار کشیده و فابریکات کود و برق به حالت نیمه تعطیل قرارگرفت.

کارگران خواست‌های خویش را به انجنیر قدوس رئیس فابریکه کود چنین مطرح نمودند.

آماده نمودن سامان‌آلات جدید، تجدید نظر در مورد معاش و امتیازات ماهانه - تادیه پنج قلم مواد اولیه از قبیل ۸ سیر گندم و یا آرد، هفت کیلو گرام روغن، هفت کیلو گرام شکر، نیم کیلو چای وهفت کلچه صابون کالاشویی. اگر سه قلم اخیر داده نمی‌شود باید در حقوق ماهانه کارگران در نظر گرفته شود. کارگران طبق محاسبه دقیق خویش ادعا می‌کردند که فابریکه کود کیمیاوی صرف‌نظر از فابریکه برق عواید سرشار دارد. ولی در مقابل به کارگران بسیار کم معاش می‌دهند که کفاف خرج و حوایج روزانه شان را نمی‌کند.

در فابریکه در یک دقیقه چهار خریطه کود تولید میگردد و در یک ساعت ۲۴۰ خریطه و در ۲۴ ساعت به تعداد ۵۷۶۰ خریطه. هر خریطه ۴۰ کیلو وزن دارد و نرخ فی خریطه ۳۴ دالر امریکایی و یک تن کود مبلغ ۱۲۰ دالر به فروش می‌رسد. پس باید به اساس قیمت کود مزد کارگران تعیین گردد.

رئیس فابریکه در جمع کارگران اعتصاب کننده حاضر شده و از وضع دشوار اقتصادی جنبش ملی و سبوتاژ اقتصادی صحبت نموده و ابراز داشت: «دشمنان خارجی توطئه چینی می‌کنند. استخوان‌های نیاکان ما را از قبرها بیرون کرده میفروشند. عجیب است که در چنین شرایط شما دست از کار می‌کشید. از همت و رنج شما کارگران است که اردوی قهرمان ما در مقابل دشمن می‌جنگد. یگانه امید جنبش ملی و اسلامی‌همین عواید کود و برق است.»

انجنیر قدوس میخواست با چرب زبانی‌های پرچمی‌وار کارگران را از خشم واعتصاب باز دارد ولی نیرنگ وی کارگر نیفتاد و همه اعتصاب کنندگان به خواست‌های مطرح شده خویش پافشاری داشتند. رئیس

درمانده با قادر دوستم رئیس امنیه مزار در تماس شد. بعد از لحظه‌ای قادر دوستم آمده با شعار «زنده باد حاکمیت ما» صحبت های خود را با کارگران شروع کرد. وی نیز به توطئه خارجی، سبوتاژ اقتصادی و وضع جنگ اشاره کرد و گفت: «من تلفنی با رهبر عالی قدر جنبش ملی و اسلامی افغانستان (دوستم) تماس گرفتم، رهبر ما یک فیصد دیگر را با چهار فیصد قبلی اضافه کرده، مبارک باشد.» کارگران فیصله «رهبر عالیقدر» را نیز نپذیرفتند و نیمه اعتصاب تا چند روز ادامه یافت. تلاش‌های شورای اقتصادی کار که در رأس آن انجنیراحمد قرار دارد نیز بی‌نتیجه بود و بالاخره کمیسیونی با شرکت انجنیر قادر دوستم، ظاهر موفق، عمرآغا، نور و از کارگران رحمت‌اله همدم، عبدالمنان، نورمحمد معلم و نجیب‌اله تشکیل گردید.

این کمیسیون هم نتوانست در انجام خواست کارگران موفق باشد. وضع روز به روز متشنج شده می‌رفت تا اینکه شب سوم حوت مدیر امنیت به دستگیری رحمت‌اله رئیس اتحادیه کارگری، عبدالمنان معاون اتحادیه، نوراحمد معلم نماینده، نجیب‌اله نماینده و وزیر خان نماینده پرداخت و همه آنان را به ریاست چهار امنیت دولتی زندانی نمودند. در این جریان مذاکرات پیهم با آنان صورت گرفت، سر انجام بعد از ۲۰ روز مذاکره ۸ فیصد مزد آنان منظور شد ولی هنوز اجراء نگردیده است.

خ.ل.

تبهکاری‌های رهزنان عبدالمالک

بعد از ورود طالبان در شهر مزار، حزب وحدت و قوای مالک بطور هماهنگ عملیات شانرا آغاز کردند طوریکه ساعت ۱۱ قبل از ظهر حزب وحدت در شهر مزار و ساعت ۸ شام همانروز افراد مالک در شهر شبرغان به عملیات ضد طالبی که تا ۷ صبح ادامه یافت، پرداختند. طی این عملیات ۳۰۰۰ نفر از طالبان کشته و ۲۵۰۰ نفر اسیر گردیدند.

قومندان غلام‌حیدر جوزجانی ۲۵۹ نفر از اسیران را اولاً توسط کلاشنکوف به قتل رسانده و بعد در پیشروی محبس شبرغان ذریعه تانک زرهدار با خاک یکسان نمود. یک شاهد عینی می‌گوید که در این واقعه جوی خون را با چشم خود دیده است.

بعد از این عملیات اجساد طالبان در کوچه‌ها و سرک‌های شهر هرجا پراکنده بود و هیچ کسی آنانرا نمی‌برداشت تا آنکه صلیب سرخ با گرفتن مزدور که به هر کدام مبلغ ۵۰۰۰۰۰ افغانی می‌پرداخت و اجساد را جمعآوری نموده و بعد توسط تراکتور جاهایی را حفر و در هر چقوری به تعداد پنجاه صد جسد را مانند حیوانات انداخته زیر خاک نمود.

در شهر کوچک شبرغان که اهالی آن مشتمل اند بر اکثریت ازبکها و اقلیت مسافر که از سایر حصص کشور به آنجا رفته اند، ازبک‌های طرفدار مالک بخصوص در برابر پشتون‌ها رویه بسیار ظالمانه دارند. همچنان قوای جنرال مالک تامین اعاشه شانرا بر اهالی شهر تحمیل می‌کنند. از همین رو مسافران مقیم شبرغان به کابل، جلال‌آباد و پاکستان فرار می‌نمایند که از جمله ۵۰ فامیل خانه بدوش را که از فروش سامان خانه شان پول کرایه خود را تهیه کرده بودند دیدم که همه از ستم ازبکها، بیکاری و بلند بودن قیمت‌ها می‌نالیدند.

وقتی افراد مالک به سرکردگی گل محمد پهلوان از عملیات ضد طالبی فراغت یافته به قریه خواجه دوکوه یعنی قریه عبدالرشید دوستم مسلط شدند، ۸۰۰ نفر را کشتند. بالای زنان تجاوز جنسی کردند و تمام مال و مردم را بشمول موتر، تراکتور، موترسایکل و غیره به ولایت میمنه انتقال دادند.

رهزنان مالک بعد از عملیات خواجه دوکوه به طرف قریه پشتون نشین حسن تابین رفتند. اسماعیل بابری را با فامیلش به قتل رساندند و بعد از کشتن ۴۵۰ نفر دیگر اعم از مرد و زن این قریه مال و دارایی آنانرا با خود بردند. این عملیات چپاول و جنایتها زیر قوماندهٔ عبدل چریک صورت گرفت.

افرادفرقه ۵۱۱ نیز که توسط گل‌محمد پهلوان سوق و اداره می‌شوند به قریه یکه باغ شبرغان رفته ۶۴۰ نفر مرد و زن و طفل را قتل و بالای زنان تجاوز کرده و مال و دارایی شانرا تاراج کردند.

همچنان یک قومندان جنرال مالک به نام شیر عرب با افرادش بر قریه مرغاب در شهر شبرغان حمله کرده ۱۳۰۰ نفر از اهالی آنجا را کشته به زنان تجاوز و مال و دارایی شان را به یغما بردند.

بعد از ۴۰ روز که وارد شهر شبرغان شدم، دو جسد طالب را در جوی لیسه ابن‌یمین ولایت جوزجان دیدم که از شدت تعفن آنها کسی نمی‌توانست از پیشروی مکتب عبور نماید. چون ازبک‌ها بخاطر ابراز خشم خود اجازه نمی‌دادند اجساد دفن شود و کسی هم در انظار آنان جرأت نداشت روی اجساد خاک بیندازد از اینرو عده‌ای هنگام شب، در غیاب ازبک‌ها بالای آنان خاک انداختند. در گذر خیرخانه کوچه لغمانی‌ها در شهر شبرغان «قومندان غوثی بابه» پدر و پسری را به نام‌های سیدمختار آخندزاده و میرویس که از ولسوالی تگاب ولایت پروان بودند به قتل رسانده مال و دارایی خانه شانرا چور کردند.

بدون مبارزه با بنیادگرایی، مبارزه برای آزادی و دموکرسی بی معنی و پوچ است!

در قریه پشتون نشین چرم گرم خانه شهر شبرغان فامیل‌های اسلم، غفور و ایاز که قندهاری بودند توسط افراد محی‌الدین که سرگروپ غوثی‌بابه می‌باشد به قتل رسیده تمام مال و دارایی شانرا به سرقت بردند. قومندان جنرال مالک به نام «بادی‌کل» ۱۴ فامیل را در گذر خوستی‌ها عقب تفحصات شهر شبرغان به قتل رسانده مال و دارایی شانرا غارت نمود.

از دیگر ولایات

قاسم ـ غزنی

باج‌گیری طالبی

در ولایت غزنی باجگیری طالبان از دکانداران در ماه رمضان شروع گردید که البته این کار به شیوه خاص انجام می‌شد قسمی که چند طالب به دکان بالا می‌شدند و با یک دید برق آسا به مالک دکان می‌گفتند که مبلغ ۰۰۰ ۰۰۰ ۴ افغانی بدهید. در مقابل دکاندارانی که می‌پرسیدند چرا؟ می‌گفتند: «این مقدار پول ذکات دکان شما است باید آنرا تأدیه نمایید.» حتی از بعضی دکانداران تا مبلغ ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۲۰ افغانی نیز اخذ می‌نمودند.

بعد از چندی باجگیری دوباره تکرار گردید و اینبار بهانه آنان فرق داشت. به عوض ذکات بنام فطر روزه اخاذی می‌کردند.

مردم از این عمل طالبان به ستوه آمده سه بار قسمتی از بازار و دکانها به شکل اعتراض مسدود گردید. موضوع به قومندانی امنیه ولایت رسید. قومندانی درپاسخ به مردم گفت: «تا دیروز به پاتکها پول می‌دادید و اکنون که ما پاتکها را از بین برده‌ایم، شما ذکات را به ما نمی‌دهید.» اعتراض دکانداران جایی را نگرفت و حتی این حرکت مردم را یک عمل غیرشرعی و غیراسلامی! دانستند.

انځرگل ـ لغمان

«بې علمه چې شیخي کړي همدغه کفر یې بس دی»

د عقرب د میاشتې په پای کې د لغمان والي مستوفي تـه چـې د قندهار ولايت څخه دی، وظيفه وسپارله چې د لغمان د زراعت رياست تشکل جوړ کړي. دغه مستوفي چې يوازې د ګوتو په حساب پوهيږي، يوه ورځ دکرنې رياست ته ځي او ټول مامورين چې شمير ۱۸۰ کسه وو راټولوي او د پوښتنو او خبرو وروسته يوازې ۸ تنه د پورتني شمير څخه تعيين کيږي. مستوفي صاحب د نومورو څخه خپلې پوښتنې داسې پيل کوي.

مستوفي: وروره تاسو څوک ياستې؟

مامور: زه د جنګلاتو فني مامور يم.

مستوفي: هغه څه شی دی؟

مامور: مونږ په غرونو او هوارو ځايونو کې د ځنګلونو ساتنه او حفاظت کوو او کوښښ‌کيږي چې ځنګلونه نور هم پراخ شي.

مستوفي: وروره مونږ ډير ساده کارونه سرته نشو رسولی او ته د ځنګلونو په غم کې پاتې يې. ورځه ته رخصت يې.

مستوفي: وروه تاسو خپل ځان وپيژنی.

مامور: زه د نباتاتو د حفاظت مامور يم.

مستوفي: د نباتاتو حفاظت څه شی دی؟

مامور: يعنې داچې مونږ د ټولو بوټو او ونو د امراضو مخ نيوی کوو.

مستوفي: مونږ د انسانانو تداوی نشو کولای‌او ته د بوټو په غم کې پاتې يې. ورځه ته هم رخصت يې.

مستوفي: وروه تاسو څه کار کوی.؟

مامور: زه د ترويج مامور يم.

ت. مشتری ـ زرنج

شیر احمد، طالبک اجیر

شیر احمد فرزند احمد خان باشنده ولایت نیمروز به جرم دزدی اموال خانه معلم رحیم یکی از اهالی این منطقه زندانی شده و هفت ماه قبل آزاد می‌گردد.

در حوت سال گذشته دوباره دست به دزدی زده و اینبار سراغ جان و مال کارگران بیچاره‌ای که به روز مزدی مشغول اند می‌رود و بعد از غارت اموال دستگیر می‌شود. اما جالب است که نه تنها دست و پایش را قطع نمی‌کنند بلکه فعلاً یک سروگردن از دیگران آزادتر و سرفرازتر می‌گردد.

بعداً روشن شد که شیراحمد، طالبک اجیری است که به اتکای برادران طالبش دست به دزدی وخیانت می‌زند.

مستوفی: هغه څه شی دی؟

مامور: د ترویج مامور وظیفه لری چی دهقانان له نوو تخمونو او طریقو سره آشنا کړی.

مستوفی: اوس خو غنم کرل شوی او د جوارو کرلو ته لا وخت ډیر پاتی دی. تاسو هم رخصت یاستی.

مستوفی: وروره تاسو څه کار کوی؟

مامور: زه د څارویو د امراضو څارنه کوم.

مستوفی: وروره مونږ د انسانانو لپاره دوا نلرو او ته دی څارویو په غم کی پاتی یی تاسو هم پکار نه استی.

طالبی شخړی

د الینگار ولسوال چی پخوا د حزب اسلامی سره وو او اوس د طالبانو په مینځ کی دی د حزب اسلامی د پخوانی غلو او لارشکوونکو سره یی اړیکی ښی ساتلی دی او په هغوی پوره پاملرنه لری او د بلی خوا نه د لغمان د تعلیم او تربیی رئیس چی پخوا یی حزب اسلامی سره اړیکی ښی نه وی اوس د ولسوال سره ډیر بد او مخالف دی او دوی دواړه په یو بل بی اعتباره دی.

کله‌چی د روژی په وروستیو ورځو کی نوموړی رئیس غوښتل الینگار ته د کوم کار لپاره ورشی، د ولسوالی په مرکز کی د پاتک مسئول ورته وایی چی ولسوال صاحب امر کړی خپله سلاح تسلیم کړی‌هغه خپله سلاح تسلیم نه کړه بلکه په ویاله کی یی واچوله او وه یی ویل چی ولسوال ته ناری کړی. کله چی ولسوال راغی سم دلاسه د دواړو په مینځ کی جنگ وهل او ټکول شروع شو، پگړی گانی یی پرمځکه وغورځیدلی او یو بل ته یی ښکنځلی، رد او بد ویل. تر هغه چی د سیمی خلک راټول او هغوی دواړه یی سره جلا کړل.هر یو خپله لنگوټی په سر کړ او په خپل موټر کی سپاره او د ولایت مرکز خواته روان شول. په لاره کی هر یو غوښتل چی د بل څنی خپل موټر مخکی کړی نو څرنگه چی د رئیس موټر نوی وو د ولسوال له موټر څخه مخکلی کیږی. ولسوال چی ډیر په غصه کیږی او د لاسه یی څه نه پوره کیږی تفنگچه راباسی او خوشی د رئیس په موټر باندی ډزی کوی.

د طالبانو زور او د خلکو منطق

طالبانو کله چی لغمان د جهادی «ورونو» څخه تر خپلی ولکی لاندی راوست او بیا کله چی د سندروا او نورلام صاحب دری ته ننوځی گوری چی ښځی د کور څنی بهر کارونه‌او په تیره دهقانی کوی، نو ډیر وارخطا او حیران شول، او خلکو ته یی اخطار ورکړ چی ښځی د کور څخه د بهر د تللو اجازه نلری. خلک د طالبانو ددی اخطار په وړاندی ډیر په قهر شول او طالبانو ته وویل دا زمونږ خپل کارونه دی او تاسو پوری هیڅ اړه نلری او بیا که تاسو زمونږ د دهقانی چاری ترسره کوی او یا د روزی پیدا کولوکوم بله لاره پیدا کولای‌شی مونږ به ښځی څه چی نارینه هم له بهر وتلو څخه منع کړو. طالبانو چی د خلکو دا دریځ ولید ځانونه یی غلی ونیول.

ـــ ط.ـکویته

لطیفه نیست: دعوت سرمنشی ملل متحد به اسلام

یکی از دوستانم که در دفتر ملل متحد مقیم کویته کار می‌کند، سال گذشته با رئیس دفتر مذکور سفری جهت توسعه فعالیت‌های ملل‌متحد به ولایت هرات داشت و ضمناً ملاقاتی با مولوی حمداله‌نانی والی هرات نمود که قصه مختصرش چنین است: «زمانیکه داخل خانه والی شدیم او با پیراهن دراز سفید رنگ روی دراز چوکی نشسته و لبان خود را جمع گرفته بود. بعد از احوال پرسی، رئیس در رابطه با کارهایش خواهان همکاری او شد وی وقتی لبان خود را با شمله لنگی پاک نموده گفت: «تو به کلانت بگو که ابتدا پیام مرا به منشی ملل متحد برساند و بعد من هر خواست او را قبول خواهم نمود.» من صحبت های والی را به رئیس ترجمه کردم. او قلم و کاغذ را گرفت و گفت: «چرا نه می‌رسانم.» والی



گفته می شود فعالیتهای نماینده ملل متحد به آن دلیل ناکام می ماند که در برابر «لشکریان اسلام»، بی ریش و بروت ظاهر می شود! ولی کاکاسام فکرش را کرده و همین نکته توجه کارتونیست پاکستانی را جلب کرده است.

چنین شروع کرد: «پیغام من به سرمنشی ملل متحد اینست که اولاً باید خودش مسلمان شود و ثانیاً کافران سایر کشورها را به اسلام دعوت نماید، زیرا دین اسلام دین برحق است و ما به قوت همین دین توانستیم قدرت مستحکم را در شهر هرات بوجود بیآوریم.»

ـ فرهاد ـ کاپیسا

«قربانیان پوست قربانی»

رادیو صدای امریکا در پروگرام دری ساعت چهارونیم صبح روز پنجشنبه دهم ثور ۷۶ از دندان دردی یاسرعرفات خبر میدهد و آنهم طوریکه احساس همدردی با او میکند و نظر داکتران معالج را راجع به علت دندان دردی وی جویا میشود و آنان نظر میدهند که این دندان دردی در اثر مصرف زیاد فلان شیرنی خیلی خوشمزه ساخته فلان شرکت امریکایی رخ داده است.

بشر دوستی و احساس عاطفی را ببینید! مگر رادیوی مذکور ازشهادت بیش از ۲۰ نفر در قریه دهنو ولسوالی نجراب که همه اطفال وزنان بودند، توسط بمب‌های پنجصد کیلویی طالبک‌های مزدور پاکستان‌وامریکا که به تاریخ چهارم ثور بر سر شان بارید هیچ اطلاعی‌نمی‌دهد.

این جنگ و شکر رنجی‌ها بین طالبان و برادران شروفساد شان برسر تصاحب پوستهای قربانی درگرفته بود و هنوز موسم برداشت حاصل نرسیده! وای بحال دهقانان و مردم مظلوم این ولسوالی که برادران مشترک‌المنافع (شر وفساد و طالبان) به بهانه عشر و ذکات در آن موسم برسر شان چه خواهند آورد؟

طالبان مزدور در چهارم ثور ۷۶ پوستهای قربانی را از مردم و ملاهای‌مساجد چند قریه به زور جمع نموده در موتر داتسن بار و به‌ولسوالی میبردند که نیروهای شر وفساد از موضوع اطلاع یافته و درمسیر راه طالبک‌ها کمین کرده ماین گذاری می‌کنند. دو موتر داتسن‌طالبان در اثر برخورد با ماین تخریب شده و طالبان با پوستهای‌غنیمتی شان در زمین‌های اطراف پراکنده میشوند. ساعتی بعد طیاره «طلبه‌ی کرام» رسیده قریه را بمباران می‌کند و این فاجعه را میآفریند. اکنون یک هفته تمام است که نجراب تحت بمباران و راکت باران طالبان قرار دارد.

طالبان همه عایدات مشروع و نامشروع را بنام عایدات بیت‌المال به جیب میزنند در حالیکه همه میدانند درین کشور دیگر نه «بیت» باقی مانده ونه هم «مال»، زیرا کارمندان و ماموران دولت اکثراً مدت پنج شش‌ماه و حتی بعضاً یکسال می‌شود معاش نگرفته اند.

ازبرادران شروفساد مغلوب شده‌ی طالبان،مردم دیگرگله ندارند، زیرا آنان تمام اموال را غارت و عایدات ولایت را صاف و ساده بنام «وند» اسلامی برای خود جمع کردند و رسماً بیت‌المال را ملغی قرار داد. ▣

تصحیح و پوزش

با عرض پوزش از خوانندگان عزیز خواهشمندیم که غلط های عمده چاپی شماره ۴۵ «پیام زن» را ذیلاً تصحیح نمایند:

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۵	۱	۲۹	اما در همان روز همگی	اما
۵	۲	۱۷	کابل را	کابل
۶	۱	عنوان	مرحله تکاملی	«مرحله تکاملی»
۶	۲	عنوان	دلگشاه	دلکشاه
۸	تشریح عکس	۳	سرکش دود	سرکش انتقام دود
۹	۱	۸	آموختن	آموختاندن
۱۵	۱	۷	انسانی	غیرانسانی
۲۵	۳	۴	ازمند	از مسند
۲۶	۲	۷	عشرت	عسرت
۲۹	۱	۱۷	هم و غمش را در	هم و غمش را
۳۱	۲	۱۲	خیانتهای	خیانت
۳۵	۱	۱۹	گروههایی	گردهمآیی
۳۹	۱	آخر	ساخته و آنان میباشد	ساخته و مانند انسانی
۳۹	۲	۸	وطنفروشان پیشتر	وطنفروشان پیشتر از آنان میباشد
۶۸	۲	۲۶	جهیزگرها	جهیزگیرها
۷۵	۱	عنوان	جنایت پیشه، دزدی	جنایات بیشتر و دزدی

درین باره چند نامه دیگر هم رسیده که از نشر آنها صرفنظر نمودیم.

شیما ـ پشاور،

پیشنهادی به غ. ملکزاده، فردی که به بل‌کلنتن نامه نوشت

من منحیث یک زن آزادیخواه از موضعگیری قاطع و افشاگرانه «پیام زن» نسبت به نامه ماری طبیبی به رئیس جمهور امریکا شدیداً پشتیبانی می‌کنم. اگر«پیام زن» به افشای رسوایی‌های ننگین ازینگونه نپردازد در حد نشریه‌ای سقوط می‌کند که صرفاً پشت مردها و اشتباهات خیانت آمیز آنان را گرفته و اما زنان را هر چه بگویند و یا انجام دهند بخاطر فقط «گل روی» زن بودن شان معاف خواهد کرد.

بهرحال در مورد ماری جان طبیبی و قبله گاه معنویش چیزی اضافه نمی کنم لیکن می‌خواستم از طریق «پیام زن» به آقای غ. ملکزاده بگویم که اکنون که خدا دعای خالصانه او را پذیرفته ☆ و بل‌کلنتن مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شد در نامه دومی به خدای ثانی‌اش چی خواهد نوشت و از او طالب چه چیزی خواهد شد؟

من به نوبه خود برای جناب غ. ملکزاده پیشنهادی دارم: ایشان بهتر است در زارنامه‌ی آینده خطاب به مولایش نه صد دل که یکدل از او بخواهد که لشکرهای از تفنگداران امریکا را با تمام سازوبرگ پیشرفته‌ی نظامی به افغانستان بفرستد تا حکومتی متشکل از جیره خواران و گدی‌گک‌های جهادی قدیمی و جدید سی‌آی‌ای را درست‌کرده و خود آقای ملکزاده را هم به عنوان «رئیس جمهور غیر دست‌نشانده» و صاحبان نشریاتی که نامه اش را به چاپ رسانده‌اند به‌عنوان مشاورین مطبوعاتی وی به جهانیان معرفی دارد که انشاٌالله آغاز شیرین گشایشی در کارها خواهد بود. به این ترتیب هیچ که نشود لااقل غ. ملکزاده و همکاران اجر خدمت عظیم تاریخی و فراموش نشدنی شان‌دایر بر آنچنان نامه نویسی به یک سیاستمدار «مدبر، آگاه و مسئول» جهان را خواهند گرفت.

راستی‌مگر حیف نیست که مغزها و شخصیت‌هایی از نوع غ.ملکزاده‌ها و ماری طبیبی‌ها سپاسگزاری وسیع ملت را ندیده دارفانی را وداع گویند؟ ▣

☆ غ.ملکزاده در پایان نامه‌اش به پرزیدنت کلنتن اینطور روبخاک افتاده والتجاء کرده بود: «آقای رئیس جمهور! بیائید از نفوذ و امکانات وسیع خود استفاده کنید تا حکومت وحشت، دهشت، غارت و بربریت از دوش ملت ما برداشته شود و غمنامه افغانستان دیگر پایان گیرد. با ادای این وجایب شما ما هم دعا می‌کنیم شما در دوره آینده ریاست جمهوری امریکا پیروز شوید.»

نفرین و مرگ بر جهادی و ...

همانگونه که فریب نیرنگ طالبان را با پرچم شریعت شان نخواهند خورد، عوامفریبی های جهادیان را هم به سخره می‌گیرند ولو بر علم پاره پاره‌ی شان شیطان صفتانه کلمات دموکراسی و ضد بنیادگرایی را بنویسند.

مردم ما هردو جانب را تا مغز استخوان خاین، جاهل، عمیقاً ضد مردمی و وطنفروش خوانده و نابودی فوری شان را خواستار اند. شعله‌های کین و نفرت عمیق ضد جهادی و طالبی در قلب توده‌های ما پنهان است. وظیفه نیروهای دموکراسی‌خواه و ضد بنیادگرایی است که با تمرکز روی سازماندهی و تشدید مبارزه بر اساس تجارب و توانایی‌های موجود شان، اتحاد در هر سطح ممکن و مبارزه قاطع ضد بنیادگرایی، این شعله‌های نهفته را سمت داده به آتشفشان توفانی‌ای بدل سازند که کلیه فاشیست‌های مذهبی را به زباله‌دان فرستاده و به خواست مردم ما مبنی بر تحقق صلح، آزادی و دموکراسی در کشور جامه عمل بپوشانند. ▣



«فرشته‌نجات» در عظیم‌ترین آزمایشات سلاحهایش بیش از ۲۰۰ ۰۰۰ عراقی بیگناه را کشت وبه اثر تعزیرات‌شدید اقتصادی‌در این ۵ سال میلیونها کودک وبیمار عراقی از کمبود غذا و دارو جان سپرده اند

حمید انوری ـ امریکا

داکتر جاوید از قتل عام در افغانستان تا سمنک پزی در لندن

در حالیکه مردم مظلوم افغانستان در خون خویش غوطه‌ورند و جهادی‌های خاین و جنایتکار، وحشت و بربریت را از حد و اندازه گذشتانده و از هیچگونه بی‌ناموسی و وطن‌فروشی دریغ نورزیده و خاک میهن ما را به توبره کرده و در جنایتکاری و بی‌بندوباری از همطرازان خلقی و پرچمی خویش پیشی جسته و کشور محبوب ما را در آستانه‌ی تجزیه قرار داده‌اند، هستند عده‌ای معدود که در کمال آسوده‌خیالی از تار و تنبور، هارمونیه و طبله و یا از سمنک و هفت‌میوه‌ی نوروزی دادسخن سر داده و یا هم در مدح شاعران خود فروش و مرتجع سخن پراکنی می‌نمایند.

از آن جمله دکتور احمدجاوید می‌باشد که هم در افغانستان از زندگی راحتی برخوردار بود و هم اکنون در لندن در کمال آسایش بسر برده و زمانیکه در اتاق مطالعه، عقب‌میز کار خویش قرار می‌گیرد، یا در مدح قهارعاصی صفحات کاغذ را سیاه می‌کند و یا هم در مورد نوروز و چگونگی پختن سمنک و آماده کردن هفت میوه نوروزی و کلچه نوروزی و اینکه در قدیم‌الایام شاعران در مورد چه گفته‌اند وغیره. نمی‌دانم در شرایط کنونی پختن سمنک و دانستن اینکه از فلان میوه‌ها در هفت‌میوه استفاده می‌شود و یا کلچه نوروزی چه معنی دارد یا فلان شاعر در مورد هفت‌میوه چه گفته است، کدام درد ملت ستمدیده‌ی ما را دوا خواهد کرد.

اینگونه نوشته‌ها انزجارآور بوده و از کمال بی‌مسئولیتی نویسندگان آنها نمایندگی می‌کند. اینان اگر نمی‌توانند بر دردی از دردهای جانگداز مردم بربادرفته‌ی ما بپردازند، لااقل نباید با نوشتن چنین چیزهایی برزخم‌های مردم‌نمک بپاشند.

از میان آن همه شاعر و نویسنده‌ی میهن‌پرست و انقلابی که سرهای شانرا بکف گرفته و با قلم و قدم، بی‌هراس به مبارزه علیه اشغالگران روسی و نوکران خلقی و پرچمی شان شتافته و در راه آزادی جان باخته‌اند، آقای دکتور جاوید کمر به مدح قهارعاصی می‌بندد که گاهی به ساز خلق و پرچم رقصید و گاهی هم به ساز ربانی ـ مسعود. و در شرایطی که مبارزان و شاعران انقلابی در دخمه‌های پلچرخی و دیگر شکنجه‌گاههای پیدا و پنهان وطنفروشان خلقی ـ پرچمی بصورت بسیار وحشتناک شکنجه و کشته می‌شدند، قهارعاصی و امثالش با خاطر آرام در آغوش اشغالگران روسی و نوکران شان بزم‌آرایی می‌کردند، شعر می‌سراییدند، فرهاد دریاها به آوازخوانی و رقص مشغول بودند و خادی‌های پلید کیف کرده، بیانیه داده و مستی می‌کردند. داکتر جاوید اگر از یادآوری هنرمندان ضد روسی و ضد اخوانی تنش می‌لرزد لااقل باید از نام و نشان علمی خود حیا کرده و در سطح دفاع از عناصر پرچمی ـ ستمی ـ جهادی آنهم با استفاده از صفاتی چون «نازکخیال» و «باریک‌بین»☆ تنزل ننموده و شاعران خود فروخته و تسلیم‌طلبی چون واصف‌باختری‌ها را «آزاده» و «صاحبدل» ننامد. ◻

☆ ـ مراجعه شود به نوشته‌ی آقای جاوید با عنوان «واژه‌ها و ایماژها در شعر قهارعاصی، نشریه کاروان شماره ۲۶، ۱۶ فبروری ۱۹۹۶

رژیم ایران رژیمی نیست که مسعود بهنود ها و چنگیزپهلوان‌ها از طریق بی‌بی‌سی به مشاطه‌گری آن می‌پردازند. برای درک ماهیت «جمهوری اسلامی ایران» شاید همین کافی باشد که نجیب‌اله لفرایی این جلادک «دیپلمات»شده‌ی «رئیس جمهور» ربانی، عشق استقرار عین آن نظام را در افغانستان می‌کند.

در ایران اگر «تل‌سیاه»ها برای مهاجران تیره‌بخت ماست، زندانهای مخوف اوین وغیره برای دهها هزار زن و مرد آزادیخواه ایران است. زندانهایی که در آنها «پاسداران اسلام» دختران باکره‌ی محکوم به اعدام را قبل از اجرای حکم مورد تجاوز قرار می‌دهند تا در آخرین روز زندگی شان «پاک» شده باشند!

داستان «مهریه» فقط گوشه‌ی کوچکی از نظام جهنمی «جمهوری اسلامی ایران» را به تصویر می‌کشد.

«پیام زن»

مهریه☆

عجیب بود اما هیچ چیز مثل بافتنی نمی‌توانست به پیرزن آرامش بدهد. گویی این دو میله و کلافهای پشت سرهم تمام لحظات گذشته را، هر قسمتی که می‌خواست، به حال می‌دوخت. دستهایش دایم کتاب خاطرات ذهنش را ورق می‌زد و دو انگشتش مرتب در تب و تاب بود. گاه صفحاتی به عقب برمی‌گشت تا با دقت بیشتری ببیند. اگر از تمام زندگیش فیلمی ساخته شده بود شاید نمی‌توانست به این وضوح از پشت دو میله خاطرات گذشته را نشان دهد اما هروقت نوه‌هایش کلافهای بافتنی را توپ بازی می‌کردند، یا در نخها گرهی می‌افتاد و یا کسی برای چندمین بار پیرزن را صدا می‌کرد، رشته خاطراتش ازهم می‌گسست. دستها از حرکت باز می‌ایستاد، گویی دیگر از مغزش فرمان نمی‌بردند و بافتنی را به کناری می‌انداخت و با نفرین سربه دنبال بچه‌ها می‌گذاشت؛ نه اینکه از بچه‌ها بدش می‌آمد یا مهربان نبود برعکس آنقدر دل‌نازک بود که می‌توانست برای هرکسی و هر حادثه‌ای اشکهایش را نثار کند. وقتی دوباره سکوت حاکم می‌شد، پیرزن تا مدتی شاید نیم ساعت هم بیشتر به نقطه‌ای خیره می‌شد. هیچ چیز نمی‌دید. انگار با تمام وجود، نخ بریده خاطرات را از جای بریده شده با حالت ماهرانه‌ای پیوند می‌داد. طوریکه هیچ گرهی پشت و جلویش دیده نشود، بعضی وقتها که نمی‌توانست و یا حوصله نداشت رشته های پاره را دوباره بهم وصل کند، با حرکتی تند و عصبی آنرا می‌شکافت و باز از سر می‌گرفت. گاهی اوقات هم اشتباه می‌کرد و نقشه‌ها را پس و پیش می‌انداخت و آن وقتی بود که تلویزیون اخبار جنگ را می‌گفت. یا صدای سخنرانی می‌شنید و یا وقتی شوهرش که دایماً با پیچ رادیو ور می‌رفت تا مبادا از اخبار رادیو اسرائیل و کلن و آمریکا عقب بماند، اعصاب فرسوده‌اش را سوهان می‌کشید. چند بار اعتراض کرده بود که صدا را پایین بیاورد.

«خش خش رادیوی تو با صدای بچه‌ها دیگر دارد دیوانه‌ام میکند. کاری می‌کنی که بیندازمش زیرپا و له‌اش کنم.»

اما بعد پشیمان می‌شد. به او هم حق می‌داد. می‌دانست که اگر او هم این سرگرمی را نداشت، اگر شبی جرقه‌ای از امید در چشمان فرو رفته‌اش نمی‌درخشید و لب پریده‌رنگش کمی از هم باز نمی‌شد، آن شب خواب به چشمانش راه نمی‌یافت. همیشه قبل از خواب به پیرزن می‌گفت: «چیزی طول نمی‌کشد. اینها ماندنی نیستند. همین روزهاست که....»

ولی پیرزن که چشمهایش دیگر خسته می‌شد و ذهنش و دستهایش هم از کار باز می‌ماند، می‌دوید وسط حرف شوهرش:

«تو هم همیشه همین حرفها را بزن! الان پنج سال است که این رادیوها همین چیزها را می‌گویند، اما آب از آب تکان نمی‌خورد. تازه روزبروز بدتر می‌شود.»

آنوقت مجبور می‌شد چند ردیف بشکافد. برایش سخت عذاب‌آور بود اما دلش نمی‌خواست نقشه‌ها جابجا بافته شود و اینبار سعی می‌کرد درست ببافد.

«دختر چندبار به تو گفتم به این جور کارها کاری نداشته باش! این کارها کار زنها نیست. آخر من و تو یکپارچه آتش هم که باشیم مگر کجا را می‌توانیم بسوزانیم. تو الان بیست و دو سالت است. دیگر دارد دیر می‌شود. زن عمویت پاشنه در خانه را از جا کنده. بیا و با محمود که اینقدر به تو علاقه دارد و من می‌دانم که تو هم او را دوست داری عروسی کن و سرت را بینداز پایین و مثل بقیه زندگیت را بکن. سیاست را هم بگذار برای سیاست‌بازها. هرکسی بیاید سرکار توفیری به حال ما نمی‌کند. با زندگیت، با جوانیت بازی نکن. خوشگلی برای همیشه نمی‌ماند. من حریف برادرت که نشدم. بیا و قبل از اینکه کار به جاهای باریک بکشد دست بکش و....»

بعد آهی می‌کشید و زیر لب می‌گفت: «این چه بلای آسمانی بود که به سر ما نازل شد. همه‌اش تقصیر این مرد است. اگر از همان موقع که می‌گفتم جلوش را می‌گرفت، کار به اینجا کشیده نمی‌شد. مگر خواهر های دیگرش نبودند که همه شان عروسی کردند و الان هم صاحب خانه و زندگی و بچه هستند. شاید هم تقصیر برادرش بود. باز اقلاً او زرنگ بود. الان حداقل خیالم از طرف او راحت است. راحت که نه. ولی بهرحال می‌دانم دستشان نیفتاده. هرجا هست لااقل گاهی خبری می‌دهد. اما اون چه راحت توی تله افتاد.»

بخاطر می‌آورد شبی که دستگیر شده بود. پاسدارها خانه را محاصره کرده بودند و همه جا را زیر و رو می‌کردند. آلبومهای عکس را یکی یکی ورق می‌زدند و آخرش هم همه عکسهایی راکه مربوط به او و برادرش می‌شد، با خود شان بردند.

باز آهی کشید و زیر لب گفت: «عکس ها... چه روزهایی بود. انگار همین دیروز بود.»

قلبش می‌لرزید، دستهایش هم. اما برای اینکه مجبور نشود دوباره بافتنی را بشکافد و از سر بگیرد همینطور می‌بافت.

☆ ـ به نقل از مجموعه‌ی بنام «داستانهای دهکدهٔ اوین» اثر ن.فاخته، انتشارات آرش، سویدن، ۱۳۷۱

سرانگشتی حساب می‌کرد. در این پنج ماه فقط سه بار ملاقات رفته بود. دوماه که ملاقات نداده بودند. هر روز پشت در زندان می‌رفت و خسته و بی‌نتیجه برمی‌گشت و شبها تا نزدیکی صبح بافتنی می‌بافت. گاهی سرعت انگشتانش کم می‌شد. ابروهایش بالا می‌رفت و چینهای پیشانی‌اش درهم گره می‌خورد. طوری که اگر کسی او را می‌دید فکر می‌کرد خسته است و بی‌حوصله. اما او در اینگونه مواقع در این فکر بود که فلان حرف را در کدام ملاقات زده بود. خوب بعضی از حرفها تکراری بودند: «مامان حالت چطور است؟ همه خوبند؟ همه سلامتند؟ بچه‌ها، بابام، خواهرهایم، داداش؟» و روی آخری تکیه می‌کرد و چشمکی می‌زد. چقدر این چشمک‌های او را دوست داشت. درست مثل بچگی‌اش که خودش را لوس می‌کرد و چون ته تاقاری هم بود با اون ناز و اداهایش هرچه را می‌خواست بدست می‌آورد و هر حرفی را به کرسی می‌نشاند. چهره‌اش در نظرش مجسم می‌شد. می‌خندید. درست مثل همین عکسی که روبرویش بود و می‌خندید. عین همین چال روی گونه‌هایش و چشمهایش که وقت خنده ریز می‌شد و دوست داشتنی. عین همین موها که روی... اما نه موهایش را مثل اینکه کوتاه کرده بودند. حیف چه موهای قشنگی داشت. همینطور که توی عکس بود می‌ریخت روی شانه‌هایش؛ طوری که وقتی بیرون می‌رفت مجبور بود زیر روسری جمع کند.

وقتی به آخرین ملاقات می‌رسید، و دیگر چیزی از حرفها حتا کلمه‌ای را هم به خاطر نمی‌آورد، می‌فهمید که دیگر چیزی باقی نمانده والا امکان نداشت که یادش رفته باشد. آنوقت آستینها را به تنه می‌دوخت. آنرا کنار می‌گذاشت و بلوز دیگری را سر می‌انداخت.

چیزی به زمستان نمانده بود. باد اواخر پائیز سوز زمستانی زودرسی را بهمراه می‌آورد. شیشه های پنجره را می‌لرزاند و آخرین برگهای درختان بلند چنار را، که در پیاده‌رو و تا زیر پنجره بالا آمده بودند، از شاخه‌ها جدا می‌کرد. شاخه ها که عریانتر از همیشه می‌نمودند، به این سو و آنسو تاب می‌خوردند و گاه صدای خشک شکستن شاخه‌ای جوانتر به گوش می‌رسید. آنشب هم مثل شب های گذشته، پیرزن، گوشه اتاق، کنار پنجره به پشتی تکیه داده و نشسته بود. اطرافش کلافهای بافتنی ریز و درشت در رنگهای مختلف پخش بود. و دستهایش با دو میله بافتنی تند و تند و بدون احساس خستگی بالا و پایین می‌رفت و می‌بافت.

جز خودش برای همه نوه‌ها و بچه ها و همینطور شوهرش بافتنی‌های زیادی بافته بود. یکی از بافتنی‌ها را هم دفعه قبل برای دخترش برده بود. اما قبول نکرده بودند. باز یکی دیگر سر انداخته بود و امیدوار بود که این بار از او بپذیرند. و حالا داشت یقه‌اش را می‌بافت. می‌دانست که او یقه اسکی دوست ندارد. «وقتی یقه اسکی می‌پوشم حالت خفگی به من دست می‌دهد». بنابراین یقه‌اش را وجب می‌گرفت تا یقه قایقی بباقد. شب بود. درست ساعت یازده. صدای قژقژ رادیو که بلند و کوتاه می‌شد از پشت در می‌آمد و در گوش هایش زنگ می‌زد. باز هم اشتباه کرده بود و دانه در کرده بود. مجبور بود چند ردیف بشکافد و دوباره از سر گیرد. مهارت دستهایش که بدون کمک چشمها هم، دانه ها را یکی یکی و ردیف ردیف می‌توانست ببافد و بالا بیاورد، انگار از دست هایش گریخته بود. چند ردیف شکافت. ذهنش دایم روی یک جمله آخرین ملاقات دور می‌زد. و دیگر قادر نبود به جلو برود. هر کاری می‌کرد می‌دید دستهایش از مغزش تبعیت نمی‌کنند. شاید هم می‌کردند. چون فقط آخرین جمله ملاقات بود که از تمام خاطرات در ذهنش مانده بود. انگار همه را پاک کرده باشند. «مامان چند روز دیگر مرا به دادگاه می‌برند.»

«یعنی چطور می‌شود. کاش او را تبرئه کنند. آخر او که کار مهمی نکرده.»

شاید هم کرده بود. پیرزن از کجا می‌دانست. گویی خودش هم از این امر آگاه بود. چون اصلاً روی امیدهایش حساب نمی‌کرد. مخصوصاً به خاطر چیزهایی که طی این مدت در ملاقات دیده بود و از دهان این و آن شنیده بود. خیلی وقتها باور نمی‌کرد. «آخر ممکن نیست. یعنی اینقدر... نه مردم هم یک کلاغ چهل کلاغ می‌کنند. خوب یک چیزهایی هست، اما نه برای همه. چون که اگر اینطور بود ....

ولی روزنامه ها چه می‌گویند. اینجور که... نه. بچه من کاری نکرده.

شاید هم یکسال حکم بگیرد و سرش به سنگ بخورد. خوب ۵ ماه که گذشته می‌ماند ۷ ماه. هفت ماه هم که چیزی نیست. نه اینکه چیزی نباشد. اما بالاخره بعد از هفت تا ملاقات آزاد می‌شود و بر می‌گردد سرخانه و زندگی و بعدش هم...»

صدای سمج رادیو در گوشش وزوز می‌کرد. باد هم چون گرگی گرسنه زوزه می‌کشید و از درز پنجره سرما به داخل اطاق می‌خزید. باز یکی از آن نگرانی‌های عذاب‌دهنده، بدون اینکه علتش را بداند، به سراغش آمده بود. چرا دلشوره داشت. خودش هم نمی‌دانست.

«لعنتی، کاری می‌کند بروم رادیو را از دستش بگیرم و از همین بالا بیندازمش پایین و خردش کنم.»

هنوز بافتنی در دستهایش بود اما دستها انگار لمس شده بودند. کاری نمی‌کردند. و سفت بلوز را چسبیده بودند. خواست زمین بگذارد. منصرف شد. همینطور دراز کشید. چه دردی پشت کمرش احساس می‌کرد. سرما بتدریج در بدنش نفوذ می‌کرد. صدای رادیو هم قطع شد. مثل اینکه پیرمرد هم خسته شده بود. مطمئن بود که حالا آن طرف دیوار، توی هال، پیرمرد به دیوار تکیه داده. دو زانویش را بالا آورده. سرش را روبه بالا گرفته. چشمهایش را بسته و فکر می‌کند. هیچ شکی نداشت که او هم به همان چیزها فکر می‌کند. اصلاً احتیاجی نبود که حرفش را بزنند. آنها از مدتها پیش خاموش و فقط با نگاه با یکدیگر حرف می‌زدند. گویی آنچه را که هیچکدام جرأت گفتنش را نداشتند، زبان نگاهها گویاتر از هر چیز دیگری بیان می‌کرد. بی‌پروا و بدون هیچ پرده پوشی. و این قابل تحمل‌تر بود. هیچ صدایی از آنطرف دیوار به گوشش نمی‌رسید. سکوت. سکوت. وقتی دور و برش شلوغ بود و از اتاقهای دیگر صدای بچه‌ها می‌آمد، فکر می‌کرد چقدر احتیاج به سکوت و استراحت دارد. اما وقتی سکوت

می‌شد ترس برش می‌داشت. انگار به شلوغی عادت کرده بود. یا اینکه بهرحال فکر می‌کرد تنها نیست و یا اینکه نمی‌گذاشت ناامیدی در او راه یابد. هرشب تا نیمه های شب دستهایش کار می‌کرد و می‌بافت. تا جاییکه دیگر خستگی او را از پا می‌انداخت و همانطور بخواب می‌رفت. اما امشب چرا نمی‌تواند ببافد. چرا دستهایش رمق ندارد. چرا هربار می‌خواهد بافتنی را کنار بیندازد، این دستها، این دستهای سمج، بافتنی را محکمتر از پیش می‌چسبند. چرا امشب اینقدر سکوت بدی است. این چه بادی است که شروع شده. برای هیچکدام از این چرا ها جوابی نمی‌یافت. درست ساعت ۱۱ شب. صدای ترمز شدید یک ماشین را شنید که انگار روی دیواره‌های قلبش پارک کرد. یعنی چه. این همه شب. اینهمه ماشین. ترمز می‌کنند. حرکت می‌کنند. پس چرا او اینطور شده چرا دستهایش که بافتنی را آنقدر محکم چسبیده بودند، یکمرتبه شل شدند. وارفتند و بافتنی را به کناری انداختند.

پنجره اتاق روبه خیابان باز می‌شد و طبقه سوم بود. از آن بالا می‌توانست نگاه کند. سعی کرد. اما انگار پاهایش هم از حرکت باز ایستاده بودند. این را دیگر نمی‌توانست باور کند. اگر می‌توانست بلند شود و پنجره را باز کند. نه. نه اینکه باز کند چون باد آنقدر شدید بود که نمی‌شد آنرا باز کرد. نه اینکه نمی‌شد اما شاید می‌ترسید که شاید چیزی به او الهام شده بود. از آن چیزها که گاهی خوابش را می‌دید و یا می‌گفت. شاید هم...

صدای زنگ در، آخرین مقاومتش را درهم کوبید. احساس کرد همهٔ اندامش از کار افتاده همینطور چشمهایش را به در بسته دوخته بود. نای حرکت نداشت. منتظر بود پیرمرد در را باز کند. چشمهایش بی‌اختیار به سمت بلوز برگشت. یک نگاه سریع به آن کافی بود که قدرتش را باز یابد. اما همه قدرتش را نه. بلند شد. ایستاد. مردد بود.

«یعنی چه کسی می‌تواند باشد. ما که این موقع شب کسی را نداریم به ما سر بزند. او هم که دیوانه نیست برگردد و به این راحتی دم لای تله بدهد. نکند بچه‌ام آزاد....»

تا در بیش از پنج قدم فاصله نبود. به جلو رفت حالا پشت در ایستاده بود. صدای زنگ ممتد دوم را شنید. دستگیره در دستش بود. بالاخره با یک فشار آنرا پایین کشید. در را باز کرد. پیرمرد هم کنار در هاج و واج ایستاده بود. مثل اینکه او هم قدرت باز کردن در را نداشت. نگاهشان برای مدتی طولانی بهم گره خورد. بنظر او آنقدر طولانی آمد. چون بلافاصله صدای زنگ دیگری که از دوتای قبلی طولانی‌تر بود شنیده شد. نگاه‌ها تصمیمشان را یکی کردند و پیرزن با یک قدم جلوتر همراه پیرمرد به سمت در ورودی رفتند. حالا درست پشت در ایستاده بودند. از شیشه های مات مستطیل شکل، سیاهی یک نفر را تشخیص می‌دادند. پیر زن بازهم مکث کرد. اما ناگهان انگار تصمیمش را گرفته باشد با فشار و به شدت در را باز کرد، چشمان لرزانش که مرتب پلک می‌زد افتاد بروی پاسداری که به نظرش خیلی جوان آمد، صدای تپش قلب خود را می‌شنید. دستهایش که آنهمه کار می‌کردند حالا به رعشه افتاده بودند. در یک آن همه جور فکر از سر پیرزن گذشت. همینطور مات و مبهوت به پاسدار خیره شده بود. قدرت این را نداشت که بگوید چه می‌خواهی یا برای چه این وقت شب اینجا آمدی. می‌ترسید آن دیگری را هم گرفته باشند. اما نه. اگر اینطور بود حتماً چند نفر می‌ریختند، نه یک نفر. مثل قبل باز خانه را محاصره می‌کردند. یا شاید این دفعه هم مثل قبل همهٔ باغچهٔ طبقهٔ هم‌کف را می‌گشتند و همهٔ گلها را زیر پا له می‌کردند.

پس هرچه هست مربوط به دخترش می‌شد. «چه شده. نکند می‌خواهد بگوید آزاد شده فردا بیایید و تعهد بدهید.» خوب این چیزها را هم شنیده بود. اما چرا این موقع شب. تازه مگر تلفن نبود. می‌توانستند تلفن بکنند. همه این فکرها آنقدر توی سرش وول می‌خوردند که برایش به سالی می‌مانست. بنظر پیرزن اینطور می‌آمد. فقط چند ثانیه طول کشیده بود که پاسدار شروع به حرف زدن کرد.

«می‌بخشید این موقع شب مزاحم شدم می‌خواستم زودتر بیایم اما یک مأموریت برایم پیش آمد. منهم دستور داشتم حتماً بیایم و بشما خبر بدهم.»

«خبر خبر خبر چی. خبر...»

«اجازه بدهید خانم. الان می‌گویم.»

پیرزن که دیگر طاقتش طاق شده بود به پاسدار که کمی این پا و آن پا می‌کرد گفت:

«خوب. خبر چی بگو ده یالا»

«دخترتان...»

پیرزن هراسان پرسید:

«هان چی شده. دخترم چی. نکند...»

«شما که نمی‌گذارید.»

«بگو تو را بخدا بگو. دخترم چی»

«دختر تان دیشب عروسی کرد.»

ـ «مگر دیوانه شد»

ـ «بامن عروسی کرد.»

ـ «تو دیوانه‌ای!»

ـ «امروز صبح هم اعدام شد.»

ـ «چی»

ـ «من آمدم مهریه‌اش را به شما بدهم.»

«نه این دروغ است.»

ـ «مهریه‌اش پنجاه تومان است.»

ـ «تو می‌خواهی ماها را زجر بدهی. دروغ می...»

ـ «در دین اسلام اعدام دختر باکره گناه است»

ـ «تو... تو دروغ می‌گویی. می‌خواهی زجرکشمان کنی.»

«می‌توانید بیایید و جسدش را تحویل بگیرید.»

با این جمله آخر پیرزن ایستاد. دستهایش یقه پاسدار را محکم گرفته بودند. محکمتر از لحظه‌ای پیش که یقه قایقی را گرفته بودند.

«نـــه... شـماها.... دروغ.... مـهریه.... عروسی.... جسد....»

پیرزن نقش بر زمین شد. بیرون از ساختمان باد همچنان می‌وزید و زیر شلاق بیرحمانه‌اش شاخه‌های درختان چنار به چپ و راست کشیده می‌شدند. و صدای شکستن شاخه‌های جوانتر به گوش می‌رسید.... ▣

واقعیت جورج ارول...

فقرا می‌سازند. استثمارو بهره‌کشی، ظلم و ستم، تعدی و تجاوز به حقوق اکثریت و... سیاه است، شر است و منفی. استثمار شونده، بهره‌ده، مظلوم و ستمکش مظهر خیراست وبرکت و وفورنعمات مادی، نیکی‌است و نور.

همانطوری که مقوله طبقه یا طبقات اجتماعی ـ تاریخی است، همراه با ظهور آنها تناقضات و تضادها، و همزیستی نسبی آنها نیز دارای پیشینه‌ای اجتماعی ـ تاریخی‌اند. مدتها قبل از «پاپر» سایر چاکران طبقه‌ی حاکمه از تئوریهایی چون تئوری «عدم درگیری طبقات»، تئوری «اضمحلال مبارزه طبقات»، «آشتی طبقات» و... دم زده‌اند. کنون ضرورت تکرار و نشخوار آنها جز آستان بوسی دشمن دیرین خلق‌های جهان، چه بوده می‌تواند؟ در قبال چنین تردستی‌های سفیهانه و ترهات مضحک بایست کوشید، تا انرژی بخاطر خنده ضایع نگردد.

وقتا که «استاد» بنابر شواهدی با «ضبط احوالات» داوود همکاری داشت، پولیس داوودخان «خوب» بود، زمانی که دولت کودتا نازل شد و او همکار «اگسا» برآمد پولیس خون‌آشام خلقی (خارندوی) «خوب» بود، بعداً پولیس «کام» «خوب» بود. متعاقب آن که «خاد» روس شکل گرفت پولیس کارمل و نجیب خوب بود و هرگاه «استاد» در حیطه نفوذ سوسیال امپریالیزم چین قرار می‌داشت، آنگاه پولیس سرکوبگر چین «خوب» می‌بود و همین اکنون که «استاد» منفعتجو و فرصت‌طلب در لندن تشریف دارند «پولیس انگلیس در هر حالت از پولیس چین و روس بهتر است.»

قسمیکه «اداره اسناد عمومی» انگلستان به جورج‌ارول بدبخت که صادقانه در خدمت «دایره تحقیق و گردآوری اطلاعات» آنکشور قرار داشت رحم نکرد و بعد از سی ـ چهل سال راپورهای جاسوسی‌اش را به روزنامه «گاردین» سپرد، به «استاد» که غریبه‌ای بیش نیست نیز رحم نخواهد کرد. «استاد» نگارگر به یقین که از برآیند کارش آگاه است، مگر «دم غنیمت» گفته عیش و عشرت با اسکاچ ویسکی اصیل و اقامت در پناه «بادار کهن سال جهان» را بر همه چیز حتی بر نوامیس ملی و بربادی کشور آبایی‌اش ترجیح داده از آنجا عربده می‌کشد.

ولی تنها باید منتظر پرده‌دری آن سازمان اطلاعاتی انگلیس بود که جورج‌ارول وطنی را برای ابد خاموش و سرافکنده سازد؟

شاه نعیم (ستیزمند)

آلمان ـ هامبورگ

«پگاه» و شیرنر

آقای پیکار پامیر ناشر «پگاه» از کسانیست که چاپ نوشته شیرنر را دون شأنش دانسته است. آیا غیر از ابتذال‌نامه‌های نامطرح مثل «افغانستان تایمز» نشریه‌ای پیدا خواهد شد که زنجیر پاره‌کردن‌های نرشیر غضبناک شده را درصفحاتش انعکاس دهد؟

تذکر وتاء سف

اخیراً نبشته ی قلمی یی در(   ) صفحه به اداره ی ماهنامه ی پگاه مواصلت کرد که از خواندن آن متاسف شدیم . نبشته ، در واقع جواب نامه یی است از خامه ی محمد اسحق نگارگر(مضطرب باختری) در برابر یکی از تبصره های انتقاد آمیز مجله ی « پیام زن » ارگان نشراتی"جمعیت انقلابی زنان افغانستان". آنچه موجبات تاء سف عمیق ما را فراهم کرد اینست که نتایج جنگ و جنایت چندین ساله در کشور محبوب ما افغانستان ، انسانها و شخصیت های علمی ، ادبی ، سیاسی ، فرهنگی و ... جامعه ی ما را ضربات کاری روانی زده است . چنانکه وقتی انسان جواب نامه ی استادنگارگر را میخواند ، به وضوح در می یابد که ایشان سخت کم حوصله ، بسیار نازک دل ، بی اندازه نا راحت و درشت جواب شده اند . ما ، با انتظاری که از افراد وشخصیت های علمی و فرهنگی کشورخویش داریم ، توقع نداریم عنان خامه را بدست نا سزا گویی ها ی بی لزوم و نا مفید بسپارند .

(اداره)

«پگاه» شماره ۲۶

هستند عده‌ای که از سر انفعال و جبن مرگبار، به مبارزه‌ی شجاعانه‌ی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به دیده شک نگریسته و خاینانه این برچسپ را می‌زنند که «زیر کاسه‌ی شعارهای تند و تیز "راوا" باید نیم کاسه‌ای باشد!» اما صرفنظر از دشواریهای متعدد امنیتی که روزمره تجربه می‌کنیم، رویداد پایان تظاهرات ۸ ثور امسال، مخصوصاً لگدیست بردهان مفتریان ترسو و ضد انقلابی مذکور.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» پس از حمله مأموران استخباراتی پاکستان، فوری سازمان عفو بین‌الملل، برخی سازمانهای آزدیخواه و مطبوعات پاکستان، ایران، افغانستان و چندکشور دیگر را در جریان گذاشت. ما ضمن دریافت پیامهای همبستگی از سازمانها و افراد مختلف آگاه شدیم که تا کنون نامه‌های بیشمار همبستگی با «راوا» هم از سوی آن دوستان، عنوانی وزرات‌های خارجه و داخله پاکستان مواصلت کرده است.

چون متن نامه قبلاً وسیعاً انتشار یافته است، درینجا فقط به آوردن بخشهایی از آن اکتفا می‌کنیم.

نامه سرگشاده «راوا» به نیروها و شخصیت‌های طرفدار دموکراسی

روز ۲۸ اپریل ۱۹۹۷ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) به مناسبت سالگرد سیاهروزهای ۷ و ۸ ثور تظاهراتی را در اسلام‌آباد جهت افشاء و محکوم ساختن باندهای خاین جهادی و طالبان به راه انداخت. اما در ختم تظاهرات عده‌ای سوار بر موتر، به یاری پلیس پاکستان چند تن از افرادی را که در زمینه‌های تکنیکی در تظاهرات به ما کمک نموده بودند، با خشونت و دشنامهای پست و غلیظ مورد بازخواست قرار داده و سرانجام یکی از آنان را در موتر انداخته و به محلی در اسلام‌آباد برده و در حالیکه دستها و پاهایش را بسته بودند به سختی لت و کوب کرده از او می‌خواستند درباره سخنگویان «راوا» و آدرس‌های شان حرف بزند و اینکه «راوا» چرا علیه طالبان که «قهرمانان اسلام» اند به مخالفت می‌پردازد و...

پس از آنکه همکار ما با وصف ضرب و شتم شدید اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، او را ذریعه موتری در جنگلهای نزدیک حومه اسلام‌آباد رها می‌سازند.

از نظر ما این عمل آدم‌ربایانه، ادامه تهدید مولوی رفیع‌اله مؤذن علیه «راوا» نقض صریح حقوق بشر و نقض قانون اساسی پاکستان می‌باشد که عاملان آن باید بمثابه مزدوران طالبان و توطئه‌گران ضد «راوا» این یگانه سازمان سازش‌ناپذیر راه دموکراسی و تأمین حقوق زنان، شناسایی شده و مورد بازخواست قرار گیرند.

«راوا» از ابتدا تا حال مقابل حاکمیت چنان باندهایی رزمیده که امروز بوی جنایات و رذالتها و بی‌ناموسی‌های شان دنیا را فرا گرفته و مشخصاً طالبان چنان بربریتی بخصوص علیه زنان، از خود به نمایش گذاشته‌اند که حتی روی دولتهای ایران و عربستان را هم از شرم سرخ کرده‌اند.

در گذشته نیروهای مطرود در پاکستان از ما می‌خواستند تا علیه گلبدین و سایر سرکرده‌های خاین جهادی فعالیت نداشته باشیم یا اینکه لااقل لحن ما علیه آنان شدید نباشد، لیکن حالا که تمام آن بنیادگرایان جانی تفی شده و به روی نیروهای مذکور افتاد، اینک فکر می‌کنند با تکیه روی طالبان، بر خر مراد شان سوار شده‌اند. اما اینها از یاد می‌برند که دل ملت افغانستان مثل دیگر ملل روی زمین برای آزادی، دموکراسی، رفاه و ترقی می‌تپد و این ملت هرگز مقدراتش را به دست کسانی نخواهد سپرد که مکتب را «دروازه دوزخ» رادیو را «صندوقچه شیطان»، تلویزیون را «آیینه شیطان» می‌خوانند؛ خبر از منفجر ساختن پرارجترین آثار تاریخی ما می‌دهند؛ زنان را به طرز وحشیانه و بیسابقه‌ای از حق کار و تحصیل محروم گردانیده و حتی روی حمام را هم بر آنان می‌بندند؛ و بالاخره ملت افغانستان با آنکه درد کارد جهادیهای جنایتکار را تا مغز استخوان حس می‌کند، هرگز آنقدر تنزل نخواهد کرد که مقدراتش را به دست کسانی بسپرد که نمی‌دانند رهبر امریکا شاه است یا رئیس جمهور!

هیچ نیرو و فردی در پاکستان یا هر کشور دیگر که دوستدار مردم افغانستان باشد، به خود اجازه نمی‌دهد لحظه‌ای هم از نیروهای ضد آزادی، ضد علم، ضد فرهنگ و ضد زن چون طالبان به حمایت برخیزد.

در شرایط حاضر یگانه معیار همدردی و حسن نیت با مردم ما نه تهدید «راوا» یا سازمانهای نظیر آن، بلکه مخالفت پیگیر در عمل و نظر علیه نیروهایی است که کشور ما را به گورستانی بدل کرده و در تلاش‌اند تا در آنجا چرخ تاریخ را به عقب برگردانند.

ماتاخون در بدن داریم وتا وجدان ما نخفته‌است ازمبارزه علیه طالبان و برادران جهادی شان و باند دوستم از پا نمی‌ایستیم. رهبر و همرزمانی از ما جان خود را در راه پیکار ضد فاشیزم مذهبی فدا کردند. ما هم بیرق آنان را بیهراس و تاآخر تا سرحد نثارخون مابه زمین نخواهیم گذاشت.

ما مجدداً ازکلیه تشکلها و شخصیت‌های آزادیخواه، دموکراسی طلب و طرفدار حقوق بشر و حقوق زنان می‌خواهیم به حمایت از «راوا» برخاسته و به توطئه‌گران ضد «راوا» بفهمانند که با دفاع از نیرویی ماورای ارتجاعی طالبان که دین اسلام را به بازی گرفته و بشدت مورد سوء استفاده قرار می‌دهند، جز اینکه برای مردم و کشور پاکستان سرافکندگی و ننگی نازدودنی به بار آرند، کار دیگری از پیش نخواهند برد. ▫

در شمـاره آینــده:

• از انحطاط قومبازی تا ابتذال «عاصی» گری

ـ اشاره‌ای بر نوشته‌ی «عاصی، شعر و جامعه» از داکتر سید عسکر موسوی

• استخوانی که در گلوی ا. نگارگر گیر کرده است

ـ پاسخی به نکاتی از نوشته‌ی استاد «نرشیر»

• بیرنگ کوهدامنی با مردم است یا با «استاد» و «ناپلئون» (احمد شاه مسعود)؟

ـ یادداشتی بر نامه‌ی بیرنگ کوهدامنی در «نبرد خلق» شماره ۱۳۹

• ... و دروغی دیگر از دروغستانی

ـ نگاهی به سوگنامه‌ی سیاوش کسرایی از رهنورد زریاب بنام «شمعی در شبستانی» مندرج ماهنامه «کلک» شماره ۷۹ ـ ۷۶

• آیا «پیام زن» به اسب‌های مرده لگد می‌زند؟

ـ در باره دریدن ماسک روشنفکران سازشکار و مزدوربنیادگرایان توسط «پیام زن»



PAYAM-E-ZAN

(The Message of Woman)

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.46 August 1997

داکتر عبداله کریمی بالای جسد پسر ۶ ساله‌اش که در اثر یک حمله هوایی بر کابل همراه با دو طفل دیگر کشته شد می‌گرید.

دیدن یکچنین صحنه‌ها کافیست که مخصوصاً قلب هر روشنفکر باشرف راگداخته و او را به نبردی آشتی‌ناپذیر علیه خاینان بنیادگرا برانگیزد.

از همین جاست که گفته و می‌گوییم: تمامی آن هنرمندان و فرهنگیانی که درین شرایط بازهم از مبارزه قاطع با بنیادگرایان با هزار حرامزادگی طفره رفته، به مسایل بی‌ربط یا درجه دوم پرداخته، و با ایما و عشوه به درگاه جنایتکاران اخوانی پوزک می‌زنند، جز خیانتی «هنرمندانه» انجام نمی‌دهند.